جمشید شعلہ

تاریخ پہلوانان چاہ آب

بکوشش : ڈاکٹر جمراد جمشید

جمشید شعله

تاریخ
پهلوانان چاه آب

بکوشش:

داکتر جمراد جمشید

مشخصات کتاب

نام کتاب : تاریخ پهلوانان چاه آب

نویسنده : مرحوم جمشید «شعله»

به کوشش : داکتر جمراد «جمشید»

مهتمم چاپ : داکتر محجوبه «دانشی»

تاریخ چاپ : دلو ۱۳۷۵ مطابق جنوری ۱۹۹۷

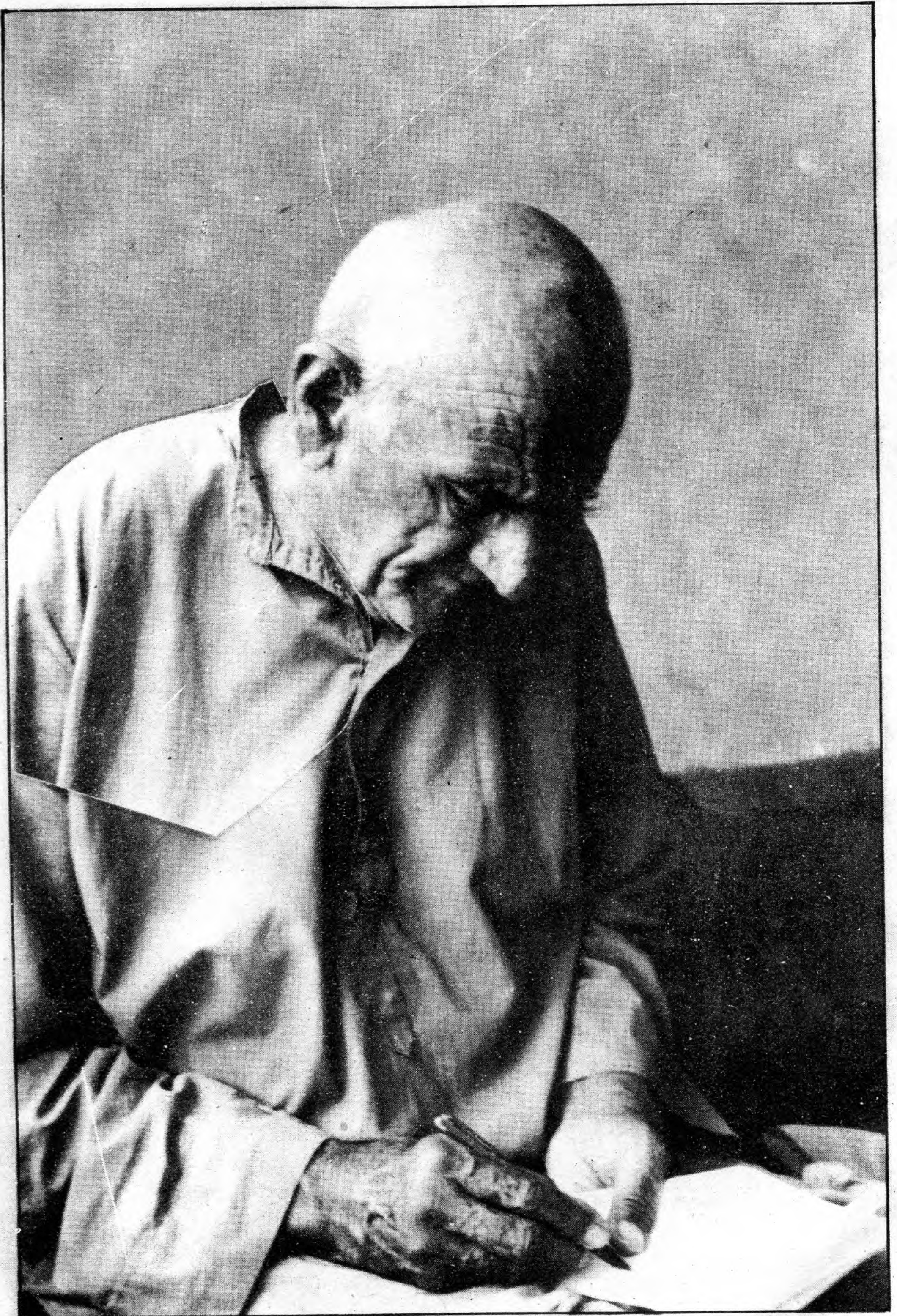
تیراژ : ۱۰۰۰ جلد

نوبت چاپ : اول

محل چاپ : دانش کتابخانه دهکی نعلبندی
قصه خوانی پشاور

قیمت : ۵۰ روپیه

بسم الله الرحمن الرحيم



دانشمند، مؤرخ و شاعر نستوه کشور مرحوم جمشید «شعله»

فهرست مندرجات

فصل دوم :

فصل سوم :

فصل چهارم :

فصل پنجم:

پیشگفتار

" پهلوانان چاه آب " کتابی پیرامون هنر گشتی و رخداد های پهلوانان است که غالب گمان به دو سه قرن اخیر زندگی مردم چاه آب ارتباط میگیرد.

درین اثر علاوه براینکه روی هنر گشتی و فن مصافحه معلوماتی جمع شده وبخشی از خاطرات پهلوانی گُردان و یلان چاه آبی در معرکه های گشتی درج گردیده، تمایلات و روان عمومی مردم دو پهلوی رودبار جیحون نیز با چیره دستی خاصی تبارز یافته است.

نویسندهٔ این یاداشتها جمشید " شعله "مورخ و نویسندهٔ با صلاحیت و ادیب فرزانهٔ وطن پهلوی سایر افتخارات حیات اجتماعی، ادبی، علمی و سیاسی خود این کمال را هم بخرج داده که مع الوصف تاثیرات عمومی شرایط و احوال وطن از جمله فقر، عقب ماندگی و عدم دسترسی به وسایل تمدن که جامعه بطور عموم زیر بار آن بود، به ویژه گی های روانی و خصو صیات فطریی مردمیکه اوراق زندگی شان مملو از خودگذری و شهامت و جوانمردی بوده است دقیقاً نگرسته و صفحاتی را به سینهٔ تاریخ بیادگار بسپارد.

کتاب پهلوانان چاه آب مربوط به ارزشهای هنری و اجتماعی مردم یکی از زوایای دورافتادهٔ میهن است که در نوشته های پیشینیان ذکری از آنها نرفته و" شعله" در حالیکه در چارچوب تاریك و محصور زندان دهمزنگ به کتب و منابع دسترسی اش ناممکن بود با اتکاء بقوهٔ حافظه به نوشتن آن همت میگمارد.

درین اثر بنابر دو عذر معقول ذیل ارائهٔ مدارك و منابع و سایر معیار های تحقیقی مروج امروزی مراعات نشده است.

یکی اینکه اصلاء در گذشته ها کمتر به چنین موارد توجهی صورت گرفته و در آثار گذشتگان این خاطرات هرگز انعکاس نیافته اند. دیگر اینکه در زندان استفاده از کتب و دست یافتن به منابع و ماخذ کتبي دشوار و حتی نا ممکن بوده و به زندانی ها خواندن و نوشتن ممنوع بود. اما حقایقی که درج این کتاب اند بدون تردید وقایع موثق تاریخی مردم این سامان بوده که مخفیانه در سکوت شبهای قلعهٔ کرنیل در محبس دهمزنگ به بسیار امانت داری و در عمق تأثیرات عاطفی و ملی بروی کاغذ آمده اند.

از نویسندهٔ این کتاب آثار متعدد دیگری اعم از نظم و نثر در بخشهای مختلف تاریخ، فلسفه، اخلاقیات، سیاست،

فرهنگ و سایر مسایل مبرم اجتماعی بیاد گار مانده اند که با تأسف تاکنون بچاپ نرسیده اند.

در حقیقت از سالهای مأموریت مرحوم شعله در جریدهٔ اتحاد خان آباد که او یکجا با مرحوم سید محمد دهقان و مرحوم شاه عبدالله خان بدخشی بنیاد محفل روشنفکری اتحاد را گذاشتند و جمع خود را با حضور شخصیتهای چون عارف چاه آبی شاعر والاگهر، مولوی محمد سرور خان مرد مبارز، محمد ابراهیم عفیفی نویسندهٔ توانا و قلمزن دلسوز، مولوی محمد قربان چاه آبی خطاط و سایرین روشنتر و وزین تر نمودند، میشد از آن آوان از آثار برخی از این شخصیتها کتاب ها بچاپ رساند.

و اما دلایلی زیادی بوده که شعله این مرد متفکر و بخرد مبارز، مدبرانه و محتاط و خونسرد گام برداشته و با نگرش ژرف و دقیق خود در حالیکه در میدان معنویت و اجتماع معروف و مشهور کشور خود گردید به ترویج تعلیم و تربیه و گسترش سواد عطف توجه نموده و این بخش نمود حیات خودرا در کتمان نگهداشت.

در ربع اخیر قرن روان ما که تهلکهٔ تجاوز خارجی و فساد در اداره و رهبری مملکت محور اساسی رشد اجتماعی و امنیت عمومی را برهم زد، شعله و خانواده اش

که اکثراً اهل سواد و تعلیم و تربیه بودند مورد هدف اماج حسادتها و کوردلی ها قرار گرفته و قربانی دادند و میدان کار و زندگی شان تنگتر شد.

این مرد نستوه مبارز و متفکر بزندان برده شد و ده ها تن از روشنفکران منسوب بخانوادهٔ وی چه در زندانها و چه هم در میدانهای رویاروئی مقاومت علیه تازنده گان بربری و چماق بدستان روس و روس مشرب شهید شدند.

اما متناسب به فشار دسپروردگان اهریمن چپ و راست (عمال روس و فرنگ) کلك ستیز شعله برنده تر میشد و افکار انقلابی او در عناوین رنگ رنگ، صفوف مبارزه و مقاومت علیه جهل و تبعیض و فقر را نضج میداد و نصب العین او قوام و هستی نو و جان تازه میگرفت.

از ستمگر تیغ خونریز و زما کلك ستیز
میزنم الحکم و لله در همه میدان قتیش

یعنی زنجیر و زولانه و ارعاب تهدید ساعات صفر زنده گی شعله را نمی ساخت بلکه اهمیت ادامهٔ حیات جوانمردانه و مبارزانهٔ او در مقاومت او بود و این مقاومت را آثار او بهتر توضیح میدهند. مراجعه شود به:

د

معروضۀ بحضور یزدان پاک و شاه لولاک
شبهای تنهائی زندان و فکر احوال وطن
مناظره با کوه شیر دروازه و ده ها آثار دیگر او

تا جائیکه مقدور برداشت و فهم است شعله سلاله های هوشنگ آریانای کبیر را بحیث الگوهای بصیر و بنیادگزاران مدنیت با مقدار و وزین دری پارسی، سرمشق و سمبول کار نسل نوین وطن دانسته و با یاد از زردشت پیغمبر تا رستم زابلی و بهرام گور و از جم و فریدون فرخ تا یعقوب صفار و نوح سامان و طاهر فوشنج و ابومسلم والیچی خراسانی، از تیموری های فرهنگ آفرین هرات تا محمود غزنه و دربار پربار او تا هرکجا و بهر دری در سراغ آنانی بود که یکبار دیگر سرنوشت ملت با شرف آریانارا بدست گرفته و این وطن را که در مسیر تهاجمات و دسایس ستیزه گران مغل، هندو، یهود، فرنگ و روس قرار گرفت باز و یکبار دیگر تحرک بدهند و اعادۀ حیثیت کنند.

همچنان قابل یادآوریست که این اثر در دهمزنگ کابل بسال ۱۳۵۵ نوشته شده است. از آنزمان تا امروز که بچاپ آن اقدام شده بیش از بیست سال میگزرد. نویسنده بعضاً در ارقام و توضیحات خود از مراتب و شرایط عینی و

ر

برحال همان سالها گزارش داده است که یقیناً طی این بیست سال تغیراتی پیش شده اند

اینجانب (داکتر جمراد جمشید) یکی از کم مقدارترین فرزندان شعلهٔ مرحوم بعد از اینکه از حضور پدر دانشمند و سخنورم اجازهٔ دست یابی به آثار شان را یافتم در حالیکه فقر دانش و ناتوانمندی من مشهود بوده، از ناگزیری، ضعفم را اغماض نموده و بکار در این راستا اقدام نمودم.

منجمله به یقین در توضیح بعضی اصطلاحات و پاورقی ها کمبودی های دیده میشوند که امید است خوانندگان محترم نادیده گرفته و عفو کنند.

اقدام بچاپ این اثر هرچند دیر هم شده باشد یك آغاز تازه بوده و به این امید که کتب مفید و متعدد دیگری از این نویسندهٔ وطنخواه عنقریب بدسترس هم میهنان قرار بگیرند به یاری پروردگار به چاپ اثر دست داشته همت میگماریم.

اتفاقاً چند قصیده به عناوین :

«معرفی وطنم چاه آب، حب الوطن من الایمان«

"سیر بهاران و یاد حب الوطن من الایمان«

"فصل بهار چه آب وه که چه جان پرور است«

از شعلهٔ مرحوم در دسترس قرار داشت که در یك بخش آن یادی هم از پهلوانان و یلان این وطن شده است.

این کتاب را بااین یاد مختصر و با مروری به این قصاید خدمت خوانندگان گرانقدر تقدیم میداریم.:

در اخیر باید یاد آور شد که در چاپ این اثر خواهرم داکتر محجوبهٔ دانشی مع الوصف موانع و تعذیرات دنیای غربت بمن یاری قابل قدری رسانده است.

با تقدیم حرمت

داکتر جمراد جمشید

شهر برلین ۱۳۷۵

معرفی وطنم چاه آب

(حب الوطن من الا یمان)

خاك چاه آب همچو آب خضر جان میپرورد
آب ناب او حیات جاودان میپرورد
طرفه آبی خوش هوائی بوالعجب خاك خوشی
بر دماغ جان غبارش زعفران میپرورد
نی غلط کردم غبارش بر مشام اهل ذوق
بوی مینو میدهد عطرجنان میپرورد
وسعت آباد زمینش یك جهان دیگر است
تنگی آغوش د شتش آسمان میپرورد
خاك جانبخشش ز گرد تهمت امراض دور
روح را درتن چوگل در گلستان میپرورد
خون بروی مردمش چون می ز مینا موج زن
سرخروچون گل که شاخ ارغوان میپرورد
چشمه سارش گوئی میجوشد ز جوی سلسبیل
تشنهٔ ز آب روان او روان میپرورد



درهٔ نورآبهٔ [1] او خاك تا سنگش طـــلاست

زر ناب آنجاچــو گنــج شایگان میپرورد

خط زر زآنجا به داونگ [2] و زرانداب بدخش

بريك انداز است درهر جای كان میپرورد

ساحل آمو چه نورآبه چه داونگ و چه راغ [3]

چشمه های سیم جوشش زرفشان میپرورد

اینکه در نورآبه ما كان میكنیم جان میكنیم

این خیال خام مغـــز پختگان میپرورد

چاه نورآبه نمیدانم برای نفع کیست

یوسف ازبهـــــر کدامین کاروان میپرورد

---

۱ نورآبه دهکدهٔ در شمال چاه آب که دارای معدن طلا میباشد. روسها به بهانهٔ کار در این معدن مدت تخمین ایازده سال مشغول کار شده و در ضمن پیشبرد فعالیتهای جاسوسی خود در اخیر با براه انداختن اینهمه مصارف گزاف به این نتیجه رسیدند که عواید این معدن مصارفش را تکافو نمیکند.

۲ داونگ و زرانداب محلاتی از بدخشان که بداشتن معادن طلا معروف میباشند

۳ راغ حکومت محلی از مربوطات ولایت بدخشان دارای معدن طلا

غیر[4] و دلسوزی بحال ما خیال است و محال

جای سود این فکر بیحاصل زیان میپرورد

می نیاید نشأ مخمور از صد خم شراب

کیف انگوریکه تاك نشریان[5] میپرورد

"می بساغر کن گر این انگور در خم کرده یی"[6]

خاصه انگوریکـــه بستان گزان[7] میپرورد

نیست انگـــور شمالی جز کز انگور شفا

پیش آن لعل مذابی کارگسان[8] میپرورد

---

[4] اینجامنظورازروس هاست که درنورآیه به بهانهٔ کارطلا مصروف اغراض خودبودند. درآثارمنظوم ومنثور جمشید شعله اتکأ بخود و خودی تأکید شده است.

[5] نشریان در شرق چاه آب در میان دهکده های ارگسا و گزان دارای تاکستان های بسیار وسیع و معروف انگور

[6] بیدل علیه الرحمه

[7] گزان دهکده ایست که با داشتن انگور و ناك و نشپاتی معروف است.

[8] کارگسان، که ارگسان است و ارگسا و یا ارگسان یکی از دهکده های تاریخی چاه آب است

خربـــزهٔ مشك شیرینش شهرهٔ شهر و دیار
تخم چندین نوع آنرا آمریکان[9] میپرورد
بیگمان در باغ جنت هم نخواهی یافتن
قندك ونازك[10] كه دشت گورکان[11] میپرورد
یا حکیم بیکی، بیبی جانی، کبوتك،کوکنبات[12]
زشت دشت این قند ترشور[13] كلان میپرورد
از حلاوت کی توان خــــرمای جنت دم زند
پیش کمیابش که دشت خوشدقان[14] میپرورد

---

۹ متخصصین آمریکائی در صدد ترویج تخم این خربوزه در آمریکاشده اند

۱۰ قندك و نازك انواع خربوزه میباشد

۱۱ گورکان دشتیست در سمت ... چاه آب که بداشتن خربوزه معروف است .

۱۲ حکیم بیکی، بیبی جانی، کبوتك، کوکنبات، همه از انواع خربوزه ها هستند

۱۳ شور دهکده ای در سمت شمالغربی چاه آب بوده و شور کلان و شور خوردترك دو بخش آن میباشد

۱۴ خوشدقان خوش دهقان یا خواجه دهقان دشت کشتزار و کمیاب یا کمیافت نوعی از خربوزه

حیرتست اینجا که خاك للم وبی باران و آب
این دومیـوهٔ بهتر جنت چه سان میپرورد
خربوزهٔچاه آب دارد شهره در اقطاع آن
شصت یا هفتاد قسم این خاکدان میپرورد
با انار خوشگوار انجنیزش [۱۵] کی رسد
آنچه خلم و قندهار و سمنان [۱۶] میپرورد
طعنه بر یخناك و امرود سمـرقندی زند
ناك و نشپاتی که باغ حیپیان میپرورد
چون بیاض گردن خوبان شکار جان و دل
گردن جالك [۱۷] که در تند امان [۱۸] میپرورد
می فزاید وقت چیدن گریهٔ انجیر خضر
پستهٔ خندان که دشت زیبیان [۱۹] میپرورد

---

۱۵ دهکدهٔ از مربوطات چاه آب که آب خیلی گوارا دارد

۱۶ سمنان نام واقعی سمنگان است

۱۷ نوعی از سبزیجات را گویند

۱۸ تند امان موضعی است در قسمت غربی چاه آب

۱۹ دشتی زیبیان دشتی از مربوطات چاه آب

گررواش ترش عنبر کوه نباشد گو مباش
چکری[20] صفرا شکن جوبریان[21] میپرورد
در میپائی[22] همچو قند تر بود تاران او
آنچه گـر از کلکیو آید همان میپرورد
از حلاوت ایوری[23] باقی بیك[24] حلوای تر
زادهٔ جان دارویش بر تن توان میپرورد
دشت سرتار[25] ازشنکزار[26] است صحرای تتار
ارسنیلش مشك تر دشت مغان[27] میپرورد

---

۲۰ چـکری در اصطلاح مردم چاه آب رواش را گویند

۲۱ موضعی از توابع چاه آب

۲۲ میپائی ارتفاعات شرقی چاه آب است که دهکده های کولان و درهٔ غوب و نو آباد در اطراف آن قرار دارد

۲۳ نوعی از سبزیجات میباشد

۲۴ باقی بیك ارتفاعات کنار آمو پهلوی انجیرك زمینها و پسته زار ملکیت شخصی جمشید شعله

۲۵ دشتی مربوط چاه آب

۲۶ نوعی از سبزیجات

۲۷ دشتی مربوط چاه آب

مـــی نشاند تسپ دلهای حرارتمند را

آب بنگوتی که دشت گلکـان [28] میپرورد

در ریاض خلد هم اینطور لذت بخش نیست

آلوی ترشیکه تخن آباد [29] ازآن میپرورد

آب تخن آباد و ناکش گوئیاز جنت است

آنچه او از میوه دارد اینهم آن میپرورد

آبرو و رونــق ملك تخارستان [30] چیاب

خاك مردم خیز دارد مردمان میپرورد

آب جان افزاش نوشین خاك پاکش دلنشین

خوش بهشتی کاب وخاکی آنچنان میپرورد

علم و غیرت قسمت این قوم گردید ازازل

خاك ما تیغ و قلم را توامان میپرورد

شمـهٔ بشنو زاوصاف رجال این دیار

تاچه سان مردان بانام و نشان میپرورد

از هنرمنــدان و از اهل کمال او مپرس

کین بهشت روح پرور جمله جان میپرورد

---

۲۸ دشتی مربوط چاه آب

۲۹ تخن آباد دهکدهٔ که باغداری در آن رایج است

۳۰ چاه آب جزء از قلمرو تخارستان قدیم بوده است

تا شود از کوشکاخوا[۳۱] چشمهٔ گل تر دماغ
بلبل همچون دبیر[۳۲] تر زبان میپرورد
منبع فضل و هنر مستوفی[۳۳] زیبارقم
خامه اش صد رنگ گل چون گلستان میپرورد
ما و وصف فیض خاك ارگسان مستغنی ایم
اوستادانی‌چو فیضو[۳٤] هر زمان میپرورد
ارگسان[۳۵] نه منبع فیض و کرامت ازقدیم
عالمان حال و قالی در جهان میپرورد
عارف کامل جناب حضرت پیر کلان[۳٦]
بر سلوك نقشبندان امتان میپرورد

---

۳۱ کوشکاخوا و چشمهٔ گل دو دهکده مربوط چاه آب

۳۲ مرزا محمد نبی دبیر شاعر و خطاط معروف چاه آب

۳۳ عبدالرحمن مستوفی از رجال معروف چاه آب مرد صاحب قلم و دانش که شعر هم میسروده است

۳٤ مولانا فیضو فاضل و ادیبی از ارگسا چاه آب از اولین معلمین دبستان چاه آب

۳۵ ارگسان قریهٔ ارگسا میباشد

۳٦ فقیه و دانشمندی از ارگسای چاه آب از احفاد ابوالمجد مولانا شاه ارگسائی

وین عجب کاین بقعه بی نام و نگین تاج و تخت
هرگدائی راکه خواهد چون شهان میپرورد
کلك شه زارکسان شد شاه مو لا نا به هند
خاك مردم خیز ما مردم چنان میپرورد
شاه اقلیم العین آن رهبر دنیا و دین
بر خلایق او حیات جاودان میپرورد
وارث فیض نیا و حارس دین هــدا
لا جرم زانفاس قدسی انس وجان میپرورد
در مقام داد و دین آن شاه اقلیم یقین
درجهان فقر صد شاه جهان میپرورد
آن نوا سنج ادب از شعر تر چون عندلیب
پرده های راز دل با صد زبان میپرورد
نیست ارشاد سلوکش خاصهٔ شاه جهان
فیض عامش خطــهٔ هندوستان میپرورد
یار جانی مولوی سید احمد نیکو خصال
مردمانش در نظر چون مردمان میپرورد
بر هدایت رهبر خلق است و از خلق حسن
قال و حال آشکارا و نهان میپرورد
ارگسان از قرنها پیش از چیاب آبادیش
حکمت ودین خانقایش بر عیان میپرورد

اهل علم و حکمت آنجاخفته در هر کوهسار

برتن افسردگانی جسم و جان میپرورد

زادگاه پاك مولاشاه کــز هند آن جناب

خلق رادر راه حق در هر زمان میپرورد

روبهٔ [۳۷]کلاتکش در ارگ کابل شاه باز

خاك کابل گرچه صد شیر ژیان میپرورد

بحر علم وفضل ملا یوسف روبه لقب

ازسخن برجسم جان بر تن توان میپرورد

برضیاءالملت دین [۳۸] در سیاست رهنما

روبهٔ ما بین چو شیر قهرمان میپرورد

هفت قوم مختلف اندر کلاتك ساکن اند

هرکسی از خود لقب دارد که آن میپرورد

بود ملا یوسف[۳۹] از قومیکه روبه نام داشت

روبهٔ کز علم و حکمت مردمان میپرورد

---

۳۷ ملا محمد یوسف معروف بهٔ روبه از قریهٔ کلاتك چاه آب یکی از منشی های دربار امیر عبدالرحمن خان

۳۸ امیر عبدالرحمن

۳۹ این شخص که قبلاً هم از وی تذکری رفت علاوه بر مصروفیتهای مقررهٔ خود در دربار امیر به معضلات شمال کشور نیز همکاری بیدریغ مینموده است

پیش میران بدخشان سر دبیر و معتبر

کزهنر میرانش اورا همچو جان میپرورد

از سمرقندعبدالرحمن خان بزورآورد و برد

زارگ کابل روبه بین افغانستان میپرورد

از نیاکان زادگاه ما سیاجر[٤٠] قریه است

ذوالفقارخان[٤١] وظفرخان پردلان میپرورد

آنکه صایب در حتیلش یافت شأن حیدری

ضرب تیغ حیدری را نام آن میپرورد

برج و باره باغ شهر آراش فردوس برین

زان جهان آرأ جهانی را جهان میپرورد

از سواد میمنه تا کابل سپه سالار دین

باغ دانش میطرازد بایگان میپرورد

کمترین صلهٔ را بخش او هموزن فیل

وزن فیل و زربه کشتی چون کیان میپرورد

---

٤٠ دهکدهٔ در شرق چاه آب

٤١ ذوالفقار خان و ظفر خان از حکمداران کابل در زمان ظهیرالدین محمد بابر وازنیاکان واجدادجمشید شعله

چون کنم وصف ظفر خان[42] نیا مدح ورا
بلبل شیوا بیان اصفهان میپرورد

آفتاب حکمت و دانش اسد خان هژیر
خامه اش جای سخن خزر امان میپرورد

این بزرگان تخم و بار وبرگ خاک پاک ماست
ز ابتدأ این بقعه مردان چنان میپرورد

بـه کـه غافل نگذریم از خاك پاك ایزنه[43]
کاین بنأ فیض رحمت عالمان میپرورد

آفتاب دین "الهی"[44] فیلسوف روزگار
آنچه اسرار نهان علمش عیان میپرورد

علم و حکمت ختم شد گوئی بران عالیجناب
بحث حکمت بر بدیع آرد بیان میپرورد

---

۴۲ داستان این مرد بزرگ در کتاب پندنامۀ جمشید شعله در بخش (ما و نیاکان ما) آمده است که امید بزودی بچاپ رسیده بدسترس خوانندگان محترم قرار گیرد

۴۳ دهکدۀ ایزنه

۴۴ مولانا عبدالودو الهی پدر مولانا محمد عمر از دهکدۀ ایزنۀ چاه آب و پدرکلان شهید محمد صالح الهی از قهرمانان جنبش مقاومت علیه استکبار روس که در رویاروئی با روسها شهیمانه بشهادت رسید

عالم و صوفی حکیم و هم ادیب نامدار
زین فضایل برکه و مه همچنان میپرورد
از فحول علم و عرفان نیز مولا نا عمر
پور آن والا گهر حکمت از آن میپرورد
از رۀ خلق کریم و پرتو عقل سلیم
ملك را مولا سلیم نکته دان میپرورد
گوئیا ترکیب شان از علم و عرفان ساختند
حکمت و فضل وهنر این خاندان میپرورد
عالمان این خاك را از حد فزونست و شمار
دانشی این خاك حکمت را بجان میپرورد
حاصل علم بخارا داملا محمد نظر
خاك ورپاخوا ز فیضش گلستان میپرورد
رشك رکن آباد شیراز است تخن آباد ما
عارف [45] شیوا بیان بذله خوان میپرورد
صور اسرافیل و آوای کلام او یکیست
شور حشر انشأ کند هرگه فغان میپرورد
میزند نشتر به قلب حاکمان رشوه خوار
شعر موزونش که از طبع روان میپرورد

---

[45] ملا عبدالله عارف چاه آبی

پیر کامل حضرت جعفر[٤٦] ادیب خوش سخن

عمرها از شعر تر لطف بیان میپرورد

بوی سر هند آید اینجا بر مشام اهل دل

آنچه میپرورد آنجا اینهم آن میپرورد

شیخ یار محمد قدیم[٤٧] آن تاهست

هست از خاك چه آب ار تالقان میپرورد

مسقط الرأسش چه آب و سیرفکرش خاك هند

پیر ربانی و را بنگر چسان میپرورد

گرگ وزاغ وروبه[٤٨] اش چون ابن مقله ومیرعلی

بربیاض ازحسن خط صد گلستان میپرورد

شرح خطاطان و رسامانش ناید در شمار

هر چه اندیشد خرد افزون از آن میپرورد

---

٤٦ سید جعفر جعفر شاعر و ادیب معروف چاه آب

٤٧ شیخ یارمحمد معروف به تالقانی اصلاً از چاه آب بوده است.

٤٨ بنامهای گرگ و زاغ و روبه شخصیتهای معروف و هنرمندان چاه آب گزشته اند.

حسن خط داملا جانی[49] تماشا کردنیست

یازشعر تر به مو صد داستان میپرورد

شاه کار صنعت هجری[50] مصور در بخار

در تن صورت زسحر خامه جان میپرورد

خاك مردم پرور ما از بخارا تا به هند

صد حکیم و دانشی چون اختران میپرورد

چند بشمارم چسان اندر شمار آرم همه

اهل علم و فضل و دانش را که آن میپرورد

دیگر از اوصاف حیرت آفرین خاك ماست

پیل زوران و جوانان و یلان[51] میپرورد

در تمام شرق دارد شهرت این خاك قوی

شیر مردان قوی پهلوان میپرورد

راست پرسی‌زین صفت همتا ندارداین دیار

پهلوانان قوی پُردلان میپرورد

---

۴۹ ملا جان محمد جانی

۵۰ داملا محمد اسمعیل هجری از خطاطان و شاعران وطن

۵۱ یلان یا پهلوانان این سرزمین که در این صفحه هم تذکری از آنها رفته بصورت مفصل در متن کتاب تشریح و توضیح داده شده اند.

راد مردان را زصدها سال با نام و نشان
چون تهـمتــن هابد و ر ان کیان میپرورد
چون عشورخیلیانی یاچون نمد مال عشور
بیشهٔ ما صد چنین شیر ژیان میپرورد
لیث و قربان خان گوان پیلتن پور و پدر
هر دورا بر جان امیران و شهان میپرورد
کرنئی[52] شیر چنگ از بهرنام وننگ قوم
هفت پور شیــر زور پهلـــــوان میپرورد
پهلوان غربت که اومشهور همچون آفتاب
پادشاهش مینـــوازد بیك و خان میپرورد
پهلوانانرا درافگند از بخار اتا به بلخ
کی بدینسان نره شیری نیستان میپرورد
هرفن گشتیکه کارآمد درآن نافع فن است
بر چیـابی نسبتش بدهنـد کان میپرورد
پهلوان رازق دیگر پور هیوش ای شگفت
آدمی را با چنین هیکل چه ســان میپرورد

---

۵۲ کرنئي خانوادهٔ است که چندین پهلوان معروف چاه آب به آن منسوب میباشند

کمتر از سه متر کامل راست بر بالا قدش
ایخوش آن مادرکه فرزندی چنان میپرورد
خاکبادش[۵۳] شهرهٔ آفاق در زور آ و ری
آنکه چون جانش امیر بلجـــوان میپرورد
دردو کشور زآنسبب شد خاکباد اورالقب
میـــزند بر سنـــگ اگر پا خاکدان میپرورد
درهم آوردی زمین هرگز ندیده پشت او
خاك بادی خاك ما با این توان میپرورد
خاکباد و رازق و غربت نتنها پرورید
داکـــــی و غایب سماعیل کلان میپرورد
از سوارانش که شیرانند روز کارزار
دروطن تاریخ ما صـــد داستان میپرورد
اسپ ختلی[۵٤] کزهزاران سال در آفاق نام
دارداصلش این زمیـــن باستان میپرورد
اصل ختلانست خیلیان گشته مأخوزش زخیل
هیچ جا نبود چو اسپی خیلیـــان میپرورد

---

۵۳ ولی خاکباد از پهلوان معروف باستانی چاه آب

۵٤ اسپ ختلی معروفترین نوع اسپ در ماورألنهراست

پهلوان[55] او زد از زخم سنان در کام شیر
زور بازوی جوان اینسان سنـــان میپرورد

شیر مرد عرصهٔ ناموس عشور[56] شیر دل
تیغ خود برخون ناپاك شهان میپرورد

در بدخشان شاهکارش ثبت با خط زرین
صفحهٔ تاریخ نام آن جـــوان میپرورد

" یکسوار ایزنه سه صد سواره میزنه "
این مثل رابر زبان خورد و کلان میپرورد

خیرك چابك سوار او به میدان سخا
کــوه را در لرزه آرد گر عنـــان میپرورد

حین بز تازی چو شاهین مینماید دستگیر
پیچ و تاب جلــوه کزاسپ دوان میپرورد

خنگ ختلی شهرتی دارد به پیشش لاجرم
کم ز خــر اسپی که مــرز تازیان میپرورد

---

۵۵ داستان پهلوان عاشور و مقابلهٔ او با شیر در جنگل درقد در متن کتاب آمده است

۵٦ داستان پهلوان عاشور با میران بدخشان در متن کتاب بتفصیل آمده است

نام تازی[۵۷] مر عرب را از عجم آمــد لقب
لفظ تازی معنــی چست و چقان میپرورد
لفظ تازی فاعلست ازتاختن کو مصدرست
این معانی را بفکر هر نکته دان میپرورد
اسپ تازی پیگه گیر تیز جولان و دونـد
برسگ تازی هم اطلاقش همان میپرورد
چون عربها چست بودند ودوند وتیز گام
این لقب را بهــر ایشان آریان میپرورد
اسپ ختلی‌راکه جنس بهترست ازنسل اسپ
بلخ و قنـــدز تا حصار شادمان میپرورد
ازدوساحل رودآمو پرورشگاه اسپ راست
اسپ بهتر این مکان در هر زمان میپرورد
ابن نندربرد اسپ از پارس از بهرام گور
اسپ را زانگه عرب تااین زمان میپرورد
حضرت عیسی خر او شاهد این قصه اند
کاین مثل راتا هم اکنون بر زبان میپرورد
درخم و پیچ و گرفت وگیربز تازی همان
صد هنر بر خویش اسپ بی زبان میپرورد

---

۵۷ تاجیکها و اقوام عجم به عربها تازی میگفته اند

خطهٔ مرد آفرین ما به میدان نبـــرد
عسکرپولاد چنـــگ شخ کمـــان میپرورد

شهسواران ناوك اندازان یلان خنجـرزنان
نیزه بازان تیغ زن شیـر افگنان میپرورد

الغرض خاك دل انگیـزی زمین دلکشی
همچنین هرجابود خلقش بجان میپرورد

لیك واویلا ودرد و حسرتا کاین خاك پاك
جای سود زندگـی بر خود زیان میپرورد

در چنین عصریکه علم و فن شده آفاق گیر
مردم مارازمان چـون حیوان میپرورد

نیست مارا از علوم عصر حاضر بهره ئی
اوستــاد ما بجــای دان مدان میپرورد

یال خر ریزد ز خر گر پس شود اما زمان
پست تر ما را ز قوم وحشیان میپرورد

جهل و تبعیض است درینجا رواج ازسالها
هرچه خواهی‌ازنفاق وبغض همان میپرورد

تا بیاراید متاع باب مـــرگ ما ز کین
دهرصدرنگ از فسون بر مادکان میپرورد

از فشار زندگی امروز خلقی مستمند
غم بجای لقمه و خون جای نان میپرورد

بی تمیزی بین که نبود مرد از نامرد فرق
مرز یان[۵۸] را سفله جای مرزبان میپرورد

عصر ما از جهل مار آستین ای دوستان
بر گزند خود به میل دشمنـــان میپرورد

حال ما بنگر ز درد بیدوای دل مپرس
سینه آه و دیده اشك و لب فغان میپرورد

این بهار از دستبرد تند باد روزگـــار
رنگ ناگـــردانده بر گلشن خزان میپرورد

خون حسرت میچکـد از نغمهٔ مرغ چمن
نالـــهٔ جانکـــاه جای داستان میپرورد

زد به نومیدی بشاخ سرو قمری از فغان
ساز خاموشی به کنـــج آشیان میپرورد

می ندانم فکرگردون سیر من تا از چه رو
جبهه بهـر خاکبـــوس این و آن میپرورد

---

۵۸ در تاریخ معاصر کشور سیاست تبعیضی حکمروایان کابل در برابر مردم شمال کشور و انتقال ناقلین از ماورای سرحدات جنوب به شمال (حتی آنانیراکه تابیعیت افغانستان را نداشته اند) یك صفحهٔ سیاه تاریخ است. شعله در این بیت مرزیان و مرزبان را از هم تفکیك نموده و به سیاست سفیهانهٔ عمال اختلاف در مملکت و دولتمردان وقت انتقاد میکند

هرکهن خاری درین بستان دماغ انگیزنیست
نو گلـــــی باید که دست باغبان میپرورد
به که بربندم زبان تا شکوه ناید درقلم
شکوه بر ســـر ها بلای آسمان میپرورد

«شعله " عمری شد هوای عافیت را بر وطن
با دل پر سوز و چشم خونفشان میپرورد

قصیده
سیر بهاران چه آب
و یاد حب الوطن من الایمان

دشت چه آب و صحن بهشت برین یکیست
بی‌شك ریاض جنت واین سرزمین یکیست
تادیده بیند هرسوئی سبزاست و لاله زار
لنگوتی درشت وی و یا سمین یکیست
با خاك پاك دلکش تن پرورنده اش
عود قماری مشك تتاری چین یکیست
چاه آب در زبانزد در اصل چاه و آب
ارباب فضل و اهل شرف را مکین یکیست

چاه آب لیك منبع فیضان سلسبیل

دندابه اش به کوثر و ماء معین یکیست

دشتی و خوش هوائی و باد مفرحی

این باد و این هوا دم روح الامین یکیست

دل میبرد بهر طرف ار دیده میرود

دام فریب دیده و دل بر یقین یکیست

فواره های چشمهٔ خواسار و جوی خلد

بی شبه بر نگاه خرد آن و این یکیست

کیف اِرَم بگیر ازارَم[59] سای دشت شور

باغ بهشت و دشتك شهرا زمین یکیست

از معجز قوام و مساوات موسمش

سرمای برفبار وی و فرودین یکیست

در نو بهار سبزهٔ گندم چو سرزند

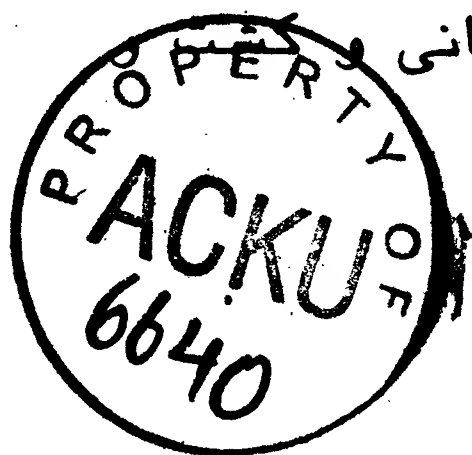
با حسن سبز سبز خط مه جبین یکیست

هر سو نگاه دام تماشاست چون بهشت

هر سنگ پرچه حقهٔ زمردین یکیست

---

۵۹ دشتی در غرب دهکدهٔ شور که بدهقانی و کشت زراعت مساعدت دارد



سر سبز رنگ و بوست بهاران چنان زمین
خاك سیاه و گوشهٔ چرخ برین یکیست
تنها نه سبزه موجهٔ گلجوش لاله زار
طاوس وار رنگ برنگ آن و این یکیست
از رنگ سرخ لاله سیه خاك تیره اش
با سرخی عذار بت مه جبین یکیست
باد عطر بیز مشك فشان عنبرین هوا
خاکش همان به نافهٔ آهوی چین یکیست
زر خیز کس ندیده چنین خاك فیض ناك
زیر زمین معادن او با خزین یکیست
نورآبه صد چو رود زر افشان زر فشان
گوئی ز دهر معدن او بس همین یکیست
از تپهٔ مغانگه فـرا تا به زیبیان
پر زر ناب زیر زمین همچنین یکیست
انجیرو چشمهٔ گل و کوشکاخوا همچنان
یکدست پر ز زر ته و روی زمین یکیست
زر خیز زرع رویش زر بخش زیر خاك
از گنج شایگان ته و رو پر ببین یکیست
سمتی و واریچی و چنار دره انجئیز
اینجا د خیل کانشهر زر آفرین یکیست

سمنان نمیرسد به انارش در انجئیز
صفرا شکن حلاوت طبع حزین یکیست
در لذت فواکه و در جوش میوه جات
این خاك فیض ناك بخلد برین یکیست
سمتی که از انار جگـر تر کن مذاب
با قندهار شهــــره و لاش و خوین یکیست
سمتی پر از فواکه بود چند بشمرم
ازتوت وسیب و ناك به بلخ گزین یکیست
در جرم ناك او بس افزون زناك جرم
درآب وتاب و مزه ورنگ خود این یکیست
خربزه آنچنانکه در آفاق شهره اش
درشصت قسم بیشست خاکی چنین یکیست
پاچائی و امیری و کمیافت و کوك نبات
قندك سیه کبوتك بی شك شیرین یکیست
ارکانی نازك و بی‌بی جانی و اندله
جاروبی و حکیم بیکی و زرمتین یکیست
انگــور نابش آنکه حسابش نمیتوان
با انگور خلم و سمنگان زمین یکیست
انگور باغ کوه نشریان بروزگار
زآن للمه سار معجز سحر آفرین یکیست

انگور چاریکار و قره باغ و گل بهار
مشهور در عذوبت در هند و چین یکیست
انگور للمه سار نشریان کسی که خورد
صد بار گفت بهتر از آنان همین یکیست
تنها نه در فواکه و در میوه بهتر است
در اهل علم و فضل و هنر برترین یکیست
این زادگاه و مهد دلیران روزگار
بر ذوالفقار خان و ظفرخان مکین یکیست
بو مسلم ارچه مروزی اش گشته مشتهر
اووالیچی است زاده ازاین سرزمین یکیست
دارد به مروزی و خراسانی اشتهار
لیکن کنام اصلی اش والـــچ همین یکیست
چاه آب اهل فضل و هنر را بهر زمان
پرورد گاه و مهد گزین و سکین یکیست
قاضی حمیدو شاه بدخشی‌است زین وطن
کان هردو پیشوای رهٔ سالکین یکیست
سودا، حکیم دانشی مرز روستاق
بیدل، غنی و صایب ازآنها هم این یکیست
میرزا نبی دبیر شهان بدخش از آن
گویندگان شعر دری بهترین یکیست

از توطی شکرشکن قند پارسی

والچ پر از فغانی شور آفرین یکیست

چون بود هند و بلخ و بخارا مفاد علم

والچ ز فیض دانش شان چارمین یکیست

این سه که بُد مراکز علم و کمال و فضل

والچ دراین مراکز دین پاکدین یکیست

علامه های بحر علومش ز حد فزون

ز ان بر بخار و بلخ گزین بر یقین یکیست

این بقعه در نژاد و زبان دین پاك خود

بر یك رهست و پاکترین مومنین یکیست

همسان بود شهیر به مردان پهلوان

زین مردمان چه آب بهر سرزمین یکیست

اسمعیل کلان، عشور، لیث و خاکباد

هریك به چنگ و بازوی مرد آفرین یکیست

رازق به هیکل و بر و بالا نمونه بود

گوئی نه آدمیست که شیر غرین یکیست

غربت ز بلخ تا به بخاراش بُد چنان

شهرت که بود بال و برش باروئین یکیست

غایب، بقا و قره چه، سرور چنان بُدند

گوئیکه هریکی به یل آبتین یکیست

جنگ و مراد علی و رشید هرکدام شان
شایستهٔ صفات بسی آفرین یکیست
با شیر شرزه در صف مردان گیر و دار
قربان و دانیال، ولی خوجئین یکیست
کوتاه حرف شیردلان چه آب ما
تمثال تام صحنه از زور و کین یکیست
گربر مبالغت نکشد گفت خامه ام
چاه آب ما بزیر سپهر برین یکیست
چاه آب همینکه دور فتاده است از نظر
بی بر ززنده گی سخن راستین یکیست
بی بهره از تمدن و علم و فنون عصر
ناکام محض از نظر دور بین یکیست
درچشم جهل وکینه چو مضمون زیرپاست
باریك نکتهٔ که به دُر ثمین یکیست
ای کجرو از حقیقت صدق و یقین بدور
از شعله جو که او بصف راستین یکیست

هشدار هرچه میچکد از خامهٔ ترم
تیر جهنده شعلهٔ برق آتشین یکیست

قصیده

فصل بهارچه آب وه که چه جان پروراست
گل چمن و رنگ وبوچو جنتش منظر است
تاکه کند دیده کار دشت و دمن سبزه زار
جوش همه غاب وغارزمخمل اخضر است
زرد و کبود و بنفش بصد نگار و به نقش
مگر طبیعت دراین محیط رنگین گر است
طبلهٔ عطار گشت ز بوی گل صحن دشت
خاك زمین بر دماغ مشك تر اطقر است
مشام مان میشود تازه ز عطر هوا
جهات گوئی مگر مغــــازهٔ عنبر است
صفحهٔ دشتش چنان پهنهٔ هموار هست
که گوئی دست هنر زده ب ر آن منظر است
فصل بهار و تموز تیر و زمستان یکیست
بگرمی و سردی از خشك و گر از تر است
فصل دی از گرمی و باد گوارا چنان
بر تن اگر میرسد چو نرمیٔ سیسر است
فصل بــهاران آن هوای جنت در آن
تازه کن جسم وجان گواروتن پرور است

تموز و تیر همچنان زنده گی بخشای جان

ز شهد انگوز ناب خربزه شکر است

چگویم از آنچه از نعمت و نوش جهان

بهر کجا هرچه هست اینجااز آن بهتراست

مگـــر دریـــغا و آه دردا واحسرتا

که دوردهر دو رنگ بر سر ما دیگر است

آنچه به سابق بدیم کنون چنان نیستیم

زنده گی ما تمام تار و تبه ابتر است

رشتـــۀ امنیـت ملك گسسته زهـــم

خورد و کلان درپی دشمنی همدیگر است

جاهل و بد کاره و سفله و دون هرکجا

صدرنشین صاحب صولت وکر و فر است

رهبر ملك هرکجا بهر زمان دانشی است

حکیم و فرزانۀ قوم همه را رهبر است

بعکس از ملك ما هر آنچه هست از سران

جاهل و بیداد گر احمق و کون خر است

گفت بزرگان همان رای کهان و مهان

راحت و رام بشر از خرد و هنر است

هوش و خرد کرده است آدم را آدمی

ورنه بصورت همان زدام ودد کمتر است

خامی ما یکطرف پختگـــی اغیار ما
آفت بر آفت و غم بدیگر غم سر است
طرح نو افگند چرخ دانه بر افشاند دهر
کز خودو بیگانه را دیده بحیرت در است
شاهی[60] ماسست گام شد گهی،گه شخ لگام
بیخبراز اینکه ره تمام جوی و جر است
از دو طرف اهل کین گرفته بر ما کمین
از لب آموست گر و از درهٔ خیبر است
ملك ز پسمانده گی بر مَلِك هشدار داد
که مهدپاك آریان چرا چنین ابتر است
اهلش جان ندارد گرسنش نان ندارد
ازاین ستم بیخبرگرسر و گر افسر است
ملك بر آشفت کرد سر بتظاهر بلند
شوربرانگیخت شهر گفتی یك محشر است

---

[60] شعله به سلطنت مغرور و بی خبر که ملت را در جهل و بیسوادی و فقر نگهداشت و کوچکترین تکلیفی در راه تعالی و ترقی وطن در پیش نگرفت انتقاد نموده و از خطر روس و انگلیس و دستپروردگان آنها که از شمال و جنوب تمامیت سیاسی وطن را به تهدید گرفته هشدار میدهد

ز کوته سنگی و شاه دوشمشیره تا

جادهٔ میوند پر فغان و شور و شر است

صدای لك ها دهن همه همین یك سخن

که غله خانهٔ ایشیا دانه اش نه اندراست

حال آنکه دست غرض برده زما بر تمام

بروج همه لاجوردو یاکه سیم و زر است

بکیسهٔ ملك ما نه یك پل و دو و لیك

ز هستی ملك ما بانك جهانیِ پر است

بدین برآشفتگی رو بدر ارگ کرد

گروه انبوه خلق که شه مگر داور است

جواب لا و نعم نشنید یك حرف کس

به ارگ یك زنده و یا همگان کر است

تا در شام آنهمه ماند خمود و جمود

حال نپرسید شان که چه بحث و جر است

رفت همه مأیوس و زار بدیدهٔ اشکبار

قرنی گزشته ازآن بخاطراین حاضراست

دست بد دخلِ غیر دو شق پدیدار کرد

بینکه بتخریب ما چه دست بازیگر است

جمع ملایان ما سله سفیدان مـــا

شدند یکجا زدند رای که شه کافر است

سیاست مملکت هرچــه تقاضای قوم

چه راه دارد بپیش آندگر و این دیگراست

و از طرف دیگرآن دسته که بوده جوان

دپلومهٔ خارجی دانا و دانشور است

بقهر و کین و عناد بیکدیگر تاختند

کابل یك صحنهٔ از زد و کند اندر است

بار دیگر پیش کرد بازی شطرنج دهر

که فکراز فهم آن دنگ و کر و کپر است

بناگهان شاه مـا سایـــهٔ الله مـــا

بخارج اندر سفر شد که گهٔ سفر است

شه ز وطن شد برون داؤد برداشت سر

طبل جمهوری نواخت که جمهوری‌بهتراست

گویند داؤد و شاه کردند بر مصلحت

برین تبدل شدند که نفعش افزونتراست

داؤد بر تخت ارگ نشست سر پر غرور

گفت بحکومت به است هر آنکه خدمتگراست

لاف زد از عدل و داد عمل ز بیداد داد

کرده از آنچه بود دیده بچشم سر است

ز اهل فضل و کمال خاصه ز ارباب حال

کردچنان قتل عامکه دوراز باور است

خاصه از آنانکه بود شاکی اعمال شاه
از علمای وطن و آنانکه دانشور است
پامیر تا قندهار فاراب تا ننگرهار
دیدیم خاك وطن بخون وحشت تر است
ز اهل علم و هنـر دانشیانش دگر
مثال زآنان دو تن فیضانی وعمر[٦١] است
داؤد یکسر وطن بخاك و خون در نشاند
ز سوی دیگر رهش بیرون از کشور است
گاه به افریق رفت گاه به یوروپ شتافت
استالین هادی و قضافیش رهبر است
نتیجهٔ آنشد که کرد خود و وطن راخراب
بجهل و وحشت که نه بآدمی در خور است
سگانی چندی چنو از پی هم تاختند
گرحفیظ الله سگ و از تره کی خر است
وطن بجائی رسید کارش کامروز از آن
فاجعهٔ پیش را صد چند افزونتر است

---

٦١ مولانا فیضانی از توابع هرات و داکتر عمر فرزند وکیل قدوس خان کشمی هردو شهدای جنبش مقاومت

تره کی فرمـــان روا بکشـــور آریــــا

مهد نژاد بزرگ پاکتـــرین گوهر است

جای شهان عجم [62] دارا فریدون و جم

بدا که بگرفته جا بدان ز خیل خر است

امین شرمنده کیست خوك پلیــد خبیث

که شرح بدکاریش رسالــه ها زآن پر است

تنها نه ز آنان امین یا تره کی و نجیب

هرآنکه هست ازهمین دستهٔ غارتگراست

ناله بلب گر رسد فغان بگردون کشد

بر سر ما کاین بلا کربلای دیگر است

---

۶۲ تا آنجائیکه از آثار شعله خوانده میشود سلاله های با حیثیت و مقتدر در آریانای مدنی و خراسان بزرگ که دست و دماغ آنها رخدادهای بزرگ تاریخ بشریت را ثبت نموده اند از افتخارات این سرزمین بوده اند که در عصر حاضر (افغانستان) بدیلی آنها را حافظهٔ تاریخ بخاطر ندارد. فراز و نشیبهای این دو قرن اخیر از کشمکش های عمال قبیله سالاری تا هجوم استعمار فرنگ و حضور استعمار سرخ (روسی) و استکبار سرمایه از دل جامعهٔ خود انگیختهٔ مقهور فرزندی را از کوهپایه های هندوکش عرضه کرد و اما این جوان تازه کار میدان سیاست در مقایسهٔ پخته کاری ها و نبوغ نظامی اش در عرصهٔ تاریخ معلومات کمتری داشت و نتوانست از دیدگاه واقیعیت های عینی سرزمین آریانای خود قرار درست صادر کند (د.ج.ج)

دستهٔ اشرار شد شبکر که از ملك دور
اثرنه از روس و ناز کمونست کشور است
بدکار صدها بدی بیند ز اعمال خویش
این نه زگفت منست گفتهٔ پیغمبر است
روس پلید رزیل گم شد و شد ملك پاك
کنون به بهبودملك رای زدن خوشتراست
سران کشور همه باید یکدل شـــوند
صد سر از یك یخن بدر شدن بهتر است
کلیمهٔ اتحاد هست همه کس را بیاد
راز نجات وطن برین نکن مضمر است
ملك بیکسو قرار گرفت شد رستگار
ورنه ز جهل و نفاق سوی عدم رهبر است
کار حیات بشر امــروز در هر کجا
بدان فروزنده گیست که پرتو اختراست

شعله فغان در کش و برق تجلی فــروز
ملك زدانش سپس چومهر و مه انور است

فصل اول:

کیفیت گشتی وطریقه های معمول آن درچاه آب

۱_ گشتی گیری چراپهلوانی گفته میشود:

باید اینجا دو کلمهء گشتی و پهلوانی از نگاه لغوی تحلیل و تفسیرشوند. کلمهء گشتی باید از مصدر گشتن و یا حاصل مصدر گردش باشد، چراکه اهل هنر این پیشه دور همدیگر در محل پهلوانی یا در میدان مسابقه گشت و گذار دارند. بعضی ها که به کاف عربی مفتوح میخوانند بکش و پرخاش نسبت میدهند شاید مواردی نداشته باشد. یا اینکه به قرینهٔ کلمهٔ کشت مکسور مستعمل در بازی شطرنج بمعنی تهدید و ضربه آوردن حریف اذعان میکنند، همچنان موافقت بهم نمیرساند. چه به استناد کلام شاهنامهٔ بزرگ فردوسی زباندان فرزانه و یگانه آرائی خرد هزار سال پیش کلمهٔ گشتی و گشتی گیری به این هنر اطلاق و زبانزد خاص و عام و خورد و بزرگ در دنیای دری زبان بوده است.

"به گشتی گرفتن نهادند روی"

۲_ معنی پهلوانی

اینکه گشتی گیران راپهلوان میگویند وجه دیگری دارد و آن چنین است:

در روزگاران پیشین در دنیای آریا و عجم که ما یادگاری از آن جهان شهامت و افتخاراتیم جامعهٔ ما از نگاه مشاغل روزمره طبعاً بدو طریق زندگی داشتند.

اول شهر نشینان و آنانیکه در شهر ها یعنی مراکز سلطنت و مملکت زندگی مینمودند و دیگر کسانیکه دور از شهر ها و مراکز، در دره ها و کوهساران و اطراف و حواشی زندگی داشتند. شهر نشینان و درباری هارا پهلو و پهلوی مینامیدند و مردمان اطراف و حواشی و کوهستان را دری. چون درآنعصر در شهر ها پادشاهان، سالاران لشکری، درباریان و جنگجویان زیست داشتند ساکنین چنین شهر هارا پهلوی یعنی شهر نشین و دلاور میگفتند. کلمهٔ پهلوان به مفهوم آنروز نیز اطلاقش به زبردست و زور آور و جنگجو میشد و صفت اشخاص دلیر جنگجو و زور آزما گردید.

درجهان معاصر چون در اثر ایجاد آلات و اسباب جنگ، فن زورآزمائی، گشتی، جنگ های تن بتن متروك شده

و هنر گشتی گیری از هنر حربی و جنگی جدا گردیده است، اطلاق کلمهٔ پهلوان خاص به گشتی گیران است وبس.

اینکه در روزگاران اخیر برای هنرمندان سوار بزکشی کلمهٔ پهلوان را استعمال میکنند ناشی از اینست که بعضی از پهلوانها به فن بزکشی و سواری نیز مهارت و توغل داشته اند. در بعضی ها چون صفت خاص بوده بواسطهٔ عدم تحقیق و امتیاز عامه صفت و عنوان عام شد. ورنه از قدیم طبقهٔ سوارکاران و بازی گران سواری خواه در گوی و چوگان بود، خواه در نیزه و شمشیر و خواه درین اوآخر قریب چهارصد سال سوار، نیزه باز بزچی یا بزکش گفته میشدند. اکنون بزکش هارا در مناطق اوزبکی زبان چاپ انداز، چپغن میگویند و این کلمه ترکی است: چاپ دواندن، چاپ انداز مفرس کلمه مشترك شد و اسم اسپ دوان را بخود گرفته است. و اماکلمهٔ پهلوان معمول و مروج آنزمان اطلاقش خاص به گشتی گیر است و بس.

۳_ علل ایجاپهلوانی وگشتی‌گیری

حس غرور و برتری پسندی چه فردی باشد و چه اجتماعی در نهاد انسانها طبیعی است. بلکه این غریزه را میتوان در نهاد تمام مخلوقات حیه خواه خورد باشد و خواه بزرگ بالعموم سراغ نمود.

از کلانترین حیوانات فیل و اشتر گرفته تا خورد ترین آن که مورچه باشد میبینیم همینکه به نحوی بیگدیگر نزدیك میشوند به عربده و پرخاش و زورآزمائی آغاز میکنند و این تأثیر همان غریزهٔ طبیعی و حس تفوق پسندی آنهاست.

بر اثر ایجابات و حوائج پر شر و شور زندگی، انسانها از عهد آفرینش و حتی تا امروز نتوانستند راه و روش خویش را بدون خونریزی ها، کشتار ها و آدم خوری هابه نهیج امن و امان سربرا کنند.

خونخوارگی ها، قتل ها، غارتها و تخریبات به رنگ های مختلف و نامهای گوناگون جزو فضایل و اوصاف عالیه محسوب گردیده بر روی انگیزه های زندگی عصر و زمان بهر مقداریکه قوهٔ عقلانی بشریت تقویه و ترقی کرده بهمان مقدار مسایل حربی و جنگ رو به ازدیاد نهاده در باب

شمشیر، غیرت، شجاعت و قوت بعنوانهای مختلف اعزاز و اکرام یافته و آلات حرب و ضرب امروزی ترقی کرده است.

تا روزگاریکه پهلوانی و پهلوان صبغهٔ عمومی تر داشته و کارآمد میدانهای حرب و ضرب بود، بدان سبب طرف توجه قرار گرفته ترغیب و تشویق میشد و بواسطهٔ اعزاز و اکرامیکه داشت یگانه هدف و مقصد عمومی نائل آمدن به آن هنر و متصف شدن به این صفت بود.

اکنون هم که فن و هنر گشتی گیری و صفت پهلوان در حلقهٔ کوچکتری آمده مخصوص زورآزمائی بدون کشت و خون و حرب و ضرب جنگی گردیده است فطرتاً طرف ذوق و علاقهٔ همگان است.

امروز فن گشتی گیری در سطح جهانی طرف توجه کشور ها بوده، روزی نمیگذرد که یك سلسله از مسابقات بین المللی بزرگی ازآنهارادر اخبار و رادیو های عام نشنویم. دیروز دراولین بخش خبر های خارجی از مسابقات بزرگ و پر طنطنهٔ جهان زور آزمائی بوکس محمد علی کلی قهرمان یگانهٔ عصر وزمان با یك بوکسر جاپانی شنیدیم.[٦٣]

---

٦٣ طوریکه در مقدمه هم تذکر رفت این اثر بیست سال قبل از امروز در دهمزنگ کابل در سال ١٣٥٥ نگاشته شده است.

متأسفانه در قطار پسماندگیهای دیگری وطن عزیز ما این پیشه و هنر جهان پسند توجه، اهتمام و تربیت درخور سزا را تا کنون نایل نیامده است.

پهلوانان گشتی ما مثل دیگر شخصیتها و کادرهای زندگی ما مخصوص شهر کابل گردیده و تا کنون سراغ و تربیت این هنر به اطراف و حواشی مملکت که بصدها مرتبه در بوجود آوردن جوانان و شخصیتهای مستعد تر این هنر نام بردار از کابل بیشی و پیشی دارند نرسیده و جوانان تنومند اطراف و حواشی بگرفتن مشق در آموختن هنر گشتی عصری توفیق نیافته اند.

صدها پهلوان مثل محمد گل مشهور هراتی پهلوانان قطغن و بدخشان و مزار و میمنه و زابل و مشرقی و جنوبی جنوبی هم اکنون بهر گوشه و کنار مملکت افتاده است که متأسفانه کابل از آنها خبری ندارد.

۴_ دوطریقهٔ مروج پهلوانی (گشتی گیری)

همینطوریکه کیفیت اقلیمی و محیطی در بسا شرایط زندگی در قسم لباس، خوی و خصلت و آداب معاشرت، مملکت ما را بگروه های تقسیم کرده است در هنر پهلوانی هم که میبینیم طریقه های از هم متمایز و جداگانه در مملکت رواج دارد.

شهر کابل که بیشتر عنعنات و فلکلور آن صبغهٔ هندی داشته از قسم لهجه و سروده های آهنگهای موسیقی حزن انگیز و اصول بازی در جشن های سرور و طوی ها از طرف جوانان، همچنان رسوم پوشیدن بقره و دولاق طبقهٔ اناث بطریق زنان هنود یا رسم پوشیدن شالهای مردانه در زمستان و تابستان بجای جامه، چکمن، بالاپوش یا اینکه هوای کابل در زمستان نهایت سرد است یا اینکه اقسام اغذیهٔ مطبوخ از قسم انواع دالهای هندی یا پلو بی روغن بنام صافی و چلو که معمول و مروج هنود اند.

بواسطهٔ حکومتداری سران کابل بعد از احمد شاه ابدالی یا قبل ازآن زمان فتوحات غزنه در هند و بعد ازآن در لاهور پیشاور و کشمیر و حدودات دیگر هند یا جا گرفتن عدهٔ زیاد از مؤظفین کشور و دیگر مواضع و مضافات هند

بهر تاریخ در کابل، رسومات زندگی طرح باهمی گرفته رسومات و عادات هند اینجا تقلید شده است. ازآنجمله است طرز گشتی گیری کابل که از دیگر محلات افغانستان بکلی مغایرت دارد.

در کابل به اصطلاح طور لیچکی گشتی گرفته میشود. چطوریکه پهلوان خودرا بکلی برهنه کرده و یك چوتهٔ بسیار کوتاه که فقط دمبهٔ پهلوان را میپوشاند و بس بتن کرده و دیگر تماماً برهنه میگردند. هم در طرز عملیات گشتی کابل با دیگر انواع گشتی ها در سایر ولایات و محلات افغانستان فرق کلی دارد. قواعد و قوانین و مقرّرات گشتی کابل دیگر و از گشتی دیگر محالات و ایالات دیگر است. در گشتی کابل حریف از هرجائی حریف که میگیرد ممانعتی نیست. اما در دیگر نقاط افغانستان بخصوص صفحات شمال پهلوانان که چکمن های محکم پشمی میپوشند یك فوته در کمر بسته کرده پیراهن ولنگی را بدور میکنند. وهم در طرز عملیات گشتی مقرراتیست که باید در هردو طرف مراعات شود، مثلاً یك پهلوان از زانوان و یا از پای حریف خود نمیگیرد. همچنان احیاناً اگر تنبان از پاچه یا جای دیگر پاره شود یا چکمن زیاده پاره شده و شانهٔ دست برهنه گردد فوراً از طرف حریف مراعاتاً رها میشود. لهذا گشتی در وطن ما

عموماً بدو نام یاد میشود:

گشتی کابلی

گشتی چکمنکی یا به اصطلاح اوزبیکی

در حوضه های کابل و مردم آنجا ماورای هندوکش را متاسفانه اذبك میگویند در حالیکه در صفحات شمال اقوام تاجیك و اوذبیك برادر وار باهم زندگی داشته از نظر عنعنه و رسوم هرکدام زمینه های برای انکشاف فرهنگ خودرا داشته اند. اگر به شهنامهٔ فردوسی مراجعه کنیم باید بدون چون و چرا بپذیریم که تاجیکها یا آرین ها در پهلوانی باستانی شمال که میراث کند آوران نیاکان شان است تحت تأثیر عنعنات اتراك نبوده و بصورت مستقل سیر رشد خودرا داشته اند.

اصول گشتی گیرّی در کابل را ما حدس زدیم که به تقلید و پیروی از رسوم هند است اما فهمیده نتوانستیم که در هند این طریقهٔ گشتی از کدام تاریخ معمول است. بعد از آمدن انگلیسها به هند یعنی آیا پس از تأسیس کمپنی شرق الهند رواج شده باشد؟ تا قبل از آمدن اروپائی ها رسوم و عادات خود هند شکل دیگری بوده است. یکی طبعاً این هنر جزو اعمال جنگی پهلوانان است که بروئیت تاریخ همیشه عمل گشتی را پهلوانان در میدانهای مبارزه بکار میبردند در

آنصورت برهنه کردن پهلوانان نه ضرورت بود و نی فرصت لچ کردن دست میداد و در تاریخ هم در هیچ جائی شرق دیده نشده است که پهلوان ها بعد از آماده شدن بگشتی خود هارا برهنه کرده باشند. دیگر اینکه در قطعهٔ آسیا خصوصاً در حوضه های آسیای میانه در ممالك بخارا و ترکستان (سمرقند، تاشکند) خیوا تا حدودات قزاقستان، گرجستان، و همچنان ترکیهٔ قدیم، ایران، تمام افغانستان (بغیر کابل) چین غربی تا ترکستان، گشتی گیری که در کابل رواج دارد بهمین شیوهٔ لیچکی نمیباشد.

در خود افغانستان مثلاً در شمالی، پنجشیر، نورستان، تگاو، و همچنین لوگر،غزنی،تمام ساحات هزاره جات، قندهار، فراه، هرات، سراپای مملکت رااگر بگردید در همه جا این هنر گشتی گیری رواج دارد. بلکه غیر لچکی حتی در هرات و قندهار و شاید در پسأ از مناطق محیط ماحول آنها کار گشتی و کوشش هنر گشتی را ساده تر کرده دو پهلوان کمرهابسته محازی و موازی یکدیگر ایستاده و از کمر های یکدیگر بند و بغل گرفته زورآزمائی میکنند تا هر که غالب و هرکه مغلوب شود.

این طریقه در غیر داخل مملکت ما یعنی قندهار و هرات در خارج خاك ما در ترکستان سمرقند خوقند و خاك

ختای کاشغر و یارکند هم مروج و معمول است که فقط دستها به کمر انداخته میشود.

بهر حال مقصود ازین است که چون ما دوطریقهٔ گشتی گیری در وطن داریم و اینجا تنها مقصد ما از ذکر تاریخچهٔ گشتی گیری بهمان یك طریقهٔ معمول عمومی است (غیر پهلوانی کابل) و معرفی پهلوانان مشهور و نام آور یك گوشهٔ خورد وطن، یعنی چاه آب تخارستان که به این هنر بیشتر شهرت دارند، لذا معلومات ما منحصر است بهمان مختصر افسانهٔ پهلوانی (چاه آب) و بس.

۵ـ پهلوانی باستانی صفحات شمال

اولاً باید متذکر شد که این بخش را که بنام پهلوانی باستانی صفحات شمال جدا کردیم ازینجهة است که قرار معلومات که در دست هست به آن اندازه که گشتی گیری در صفحات شمال مملکت یعنی از هرات گرفته تا پامیر مروج است در دیگر نقاط افغانستان مروج نیست. دیگر اینکه قرار گفتار پیشتر، فقط در صدد نوشتن احوال پهلوانی همان سامان میباشیم مخصوصاً بقعهٔ چاه آب. لذا نوشتهٔ خویش را محدود و مقید به ذکر پهلوانی همان موضع ساختیم و بس

تا باشد مقالت را بدون طناب و رفتن حواشی در چوکات مطلب خویش در باب علاقه و ذوق دلچسپ تر نشان داده باشیم.

قبلاً گفته شد که هنر پهلوانی اصلاً جزو و یا دمبالهٔ هنر های جنگی دوره های باستانی کهن مردان و پهلوانان عرصهٔ کارزار است که این هنر بمرور زمان و تغیر یافتن ماهیتهای جنگی و رویکار آمدن اسلحه و آلات رزمی از پهلو و فهرست رقم های جنگی برون شده، رفته رفته تغیر پذیرفته و اکنون در رنگ و لباس ورزش و بازیهای تماشائی در آمده است.

لهذا در صفحات شمال کشور ما که از ادوار بسیار کهن قبل التاریخ و زمانه های مابعد قرون ماضی حکایه ها و داستانهای رزمی و افسانوی مثل کارنامهٔ ابومسلم دارد، هنر پهلوانی در شمار زمانه ها به صفحات شمال کشور نسلاً بعد نسل بمیراث آمده در هر نقطهٔ آنسامان از همه طبقات ملت حتی علمای مذاهب و روحانیون راه و روش پهلوانی را بنظر قیمت و دلچسپی دیده اند. اکنون هر کس از هر طبقه که باشد در خور استعداد خود شوری ازین نشئه و غروری در سر داشته تا جائی که مقدور باشد درین هنر سرور بخش کسب لذت و جذب جسمی و روحی مینماید.

فاریاب، بلخ، و هم چهار ولایت تخارستان کانون هنر پهلوانی است. پهلوان گشتی به حیث یك شخصیت نهایت محترم و ممتاز جامعه به هنر و قدرت پهلوانی خویش فخر و مباهات میکند. یا بچهٔ یك پهلوان و یك خانوادهٔ پهلوان باید پهلوان باشد ورنه اسباب ننگ و خجالت است. مثل داستانهای رزمی افسانوی، کارنامه های گشتی و فتح و فیروزی ایشان همیشه نقل روایات و مجالس شب نشینی های زمستانی قوشخانه [٦٤] نشینان بوده است.

کارنامه های گزشتگان هنر پهلوانی نو جوانان را بشور و وجد و حالت میاورد تا خون پهلوانی را در عروق شان بجوش اندازد.

شهر ها، محلات، ولایات و نژاد ها بین خود از سالها طرف بوده در اوقات معین خصوصاً اوایل بهار بمواضع خاص معرکه آرائی و زورآزمائی مینمایند. میدانهای زورآزمائی هرجا معرکه نامیده میشوند. معرکه های گشتی در چاه آب دشت میری، لب دشت گزر ایزنه، تهٔ چنار و لب دشت گزر صفحه کان بوده است.

---

٦٤ قوشخانه در صفحات شمال کشور مهمانخانه را میگویند.

۶_ اقسام فنون وهنر های گشتی باستانی

نویسندهٔ این سطور تا جائیکه بحسب رواج مسکن مألوف و ذوق طبیعی و کسب و پیشهٔ اقارب مینویسم عملاً ازین هنر دلکش چاشنی داشتم و پهلوانان عصر و زمان را در هرمیدان هم بسیار دیده ام و هنر وفنون گشتی باستانی را بدقت تحت مطالعه قرار داده ام. اقسام هنرهای گشتی باستانی (چپنکی) بسه دسته تقسیم میشوند.:

اول دستهٔ هنر های دست در گشتی

دوم دستهٔ هنر های پای در گشتی

سوم دستهٔ هنر های شانه و متفرقه و آمیختهٔ دست و پا در گشتی.

هنر ها در فنون هرسه دسته را بطور ذیل یکایك معرفی و بیان میکنیم:

الف: هنر های متعلق بدست در گشتی

۱_ چرخ گردان و یا دور گردن، و آن چنین است که از دوگریبان چکمن حریف تنگ گرفته، طرف چپ یا طرف

راست بهر طریق که گیرنده مشقی و ورزشی باشد لنگر خودرا اندك به پشت انداخته بشدت حریف مقابل را بیکسو حرکت میدهد که پای آن از زمین کنده میشود و خود اندك به طرف پشت مایل بوده دوپای حریف را از زمین میکنند. دردور اول پست تر و دردور دوم و سوم بلندتر شده به اندازهٔ ۲۵ یا ۳۰ سانتی در حال دور خوردن پای حریف از زمین بالا میشود، حالت همان دور دادن و حرکت شانهٔ اورا به پشت طوری می اندازد که شانه و کله بین دو زانو آمده و پشت و شانه و پای بزمین راست میشود. دوشانه بدودست قایم گرفته میشود که دیگر شور خورده نمیتواند.

۲_ دست پیچ دورقم بدو دست :

اگر بدست راست دست پیچ کردن قصد باشد، در آغاز بدست چپ از گریبان راست حریف گرفته کش میکنند تا که خوب تنگ و محکم شود و بعد بچالاکی و نظارت تمام دست راست را که بیشتر بالای شانهٔ چپ قرار داشت از حد آرنج بالا و شانه پایان یعنی بازو از بالای دست بزیر کش گزرانده برروی سینه برده همان گریبان محکم شده را بهمین دست محکم میگیرد که آن دست را رها کرده یك زانو را بر زمین خوابانده خودرا روی زمین خم و دست رها شده را بر زمین

ستون میکند.

هر قدر که دست دستپیچ شده و شانه بزمین آماده تر پست شود طرف مقابل هم همان قدر خم شده کمر گاه کاواك[٦٥] و خالی میماند، درین حال با اندك تأخیری درآن در پیش چنین حریف می درآید حرکت میشود و حریف چپه میگردد.

رهائی از مشق چنین فن بسیار مشکل است و یا چنین اتفاق افتاده است که دستها شکسته غوجه گردیده[٦٦] است. پهلوان اگر بهر طرف مشق دست پیچ کند در هردو طرف نتیجه یکیست و تعلق بمشق و ممارست دارد.

طرف مقابل اگر هوشیار و ماهر باشد خودرا گاهی خم نمیکند، راست ایستادهٔ و خودرا باحریف بشدت بزمین میزند یکبار و دوبار اگر قوت و مشق باشد بهمین وسیله نجات است. و الا اقلاً این تنهادست پیچ دست است.

٣_ کشتل گیری دورقم:

کشتل گریبان بی تکمهٔ باز یعنی گریبان چکمن،چپن،

---

٦٥ میانتهی و خالی

٦٦ میده میده یا خورد خورد که بمعنی شکستن است.

قاقمه [۶۷] و امثال آنست که کشتل گریبان نکنده و کمك میباشد. کشتل مرکب است از دو کلمهٔ کش و تل. کش در غیر معنی اصلی امر از مصدر کشیدن و هم بمصدر کشیدن جائی بین سینه و حد مفصل بازو را گویند و تل بمعنی برآمدگی و بلندی.

کشتل گیری در گشتی طوریست که حریف از دو کشتل مقابل یعنی دو گریبان تنگ گرفته یکی دوبار اینسو و آنسو تکان داده بیکطرف حواله میکند و در اثر قوت و مشق حریفیکه مغلوب باشد دراز می افتد.

۴_ گردن تاب یا گردن پیچ:

درین صورت بهردو طرف هرکدام که حریف ماهر باشد یکدست از پس سر دور خورده، گردن را محکم پیچیده دست از پیش دست گذشته یکطرف گریبانرا تنگ و محکم میگیرد و خودرا بر سر و کله و گردن بر زمین انداخته حریف را بر زمین خوابانده چپه میکند.

---

۶۷ چکمن، چپن و قاقمه سه نوع لباس است که بیشتر در میان مردم تاجیك و اوذبیك معول میباشد.

۵_ خفه کردن:

این حرکت چنان است که حریف از دو گریبان از حد شارگ گردن بهر دو دست قائم گرفته از یکطرف زور بشارگ آورده و از طرف دیگر بشانه لنگر می اندازد و در نتیجه بیکطرف همان دست حرکت و قوت کرده حریف را بدیگر رو خوابانده اکثر اینطور میشود که درین کار در اثر فشار رگ خواب حریف گرنگ شده خود بخود می افتد. پهلوان هوشیار اکثراً بجنین هنر های حریف تن در نداده و خود را خلاص میکند.

۶_ فن خواب بهردو پهلو:

فن[٦٨] خواب چنانست که حریف طوریکه در خفه کردن گفته شد درین فن نیز از هردو کشتل گرفته یکدوبار گرد حریف دور خورده بیکطرف خودرا بشدت انداخته درین حالت در اثر حرکت و قوت او حریف سخت بزمین میخورد.

اگر چه در چنین عمل طرف مقابل بروی سینهٔ حریف گزشته میغلطد اما در اثر قوت و حرکت يك متر دور می افتد که هنرمند خودرا بروی سینهٔ او میکشد و غالب می آید. این فن هم بدو طرف صورت میگیرد.

---

٦٨ فن درینجا منظور از انواع هنرهای گشتی است

۷_ شانه پیچ یا فن خاکباد:

خاکباد[۶۹] ازآن جهت گفته میشود که این فن صد سال قبل مخصوص (ولی خاکباد)پهلوان مشهور چاه آب بوده بعد ازاو کسی دیگر آنرااجرا کرده نتواست. این فن چنانست که اول یك دست از پس گردن گذشته از پیش رو از زیر کش میگذرد و پنجه های دست از زیر کش حریف خوب میگذرد. باز دست دیگر از پیشروی از زیر کش گذشته به آن دست دیگر به پس پشت حریف نزدیك میشود. در حالیکه سر حریف راست بحالت خم شده و در زیر سینه آمده است دودست را از پس بشدت خرپنجه[۷۰] کرده قوت میشود. درین وقت دست های حریف باز و چپه بشدت راست شده می ایستد. چون سر بزیر سینه و دست به پشت شاخ مانده است در اثر یکدو قوت حریف مجبور است یا چپه شود یا گردن بشکند. پهلوان خاکباد مشهور چاه آبی که در زور همتا نداشت به این فن دردو مملکت بخارا و افغانستان حریف نمی یافت و این هنر را فن خاکباد میگویند.

---

۶۹ پهلوان معروف که در فصول بعدی شرح زندگی پهلوانی او می آید.

۷۰ با پنجه های هردو دست چنانکه هر کلك در داخل دو کلك دیگر جای گیرد محکم گرفتن

ب: هنر های پای در گشتی

در گشتی های باستانی (چپنکی) مشق های پای رول زیاد دارد و اکثر هنر ها و مشق ها و فنون بذریعهٔ پا اجرأ میشود و ازین قرار اند:

۱_ شته[۷۱] در هردو پا:

شته عملیست که در حین اجرای عمل گشتی و یا در غیر گشتی به پیش پا یا یکطرف پا زده میشود. این طریق در گشتی شته گفته میشود.

در غیر لگد که آن در حین جنگ یا دیگر حالت یا از زمین بالا شده بکف پا حواله میشود، در حین اجرای شته پااز زمین بلند نمیگردد و در گشتی چنانست که بنظارت و مهارت خاصی که دارد بکف پا و یا با پهلوی درونی سپل پا یا بنوك پنجهٔ کلان پا در سم پا یا بر بجلك پا بین هردو بجلك از پیش پا زده میشود و این را بلفظ دری تخاری شته میگویند. شاعر گفته است:

---

۷۱ با پشت پای ضربه زدن

از سوته[۷۲] غلغلش توبه   وز شتهٔ کشتلش توبه

شته در گشتی چنین است: اول ازدو شانه یا کشتل حریف محکم گرفته بعد بهر طرف که لنگر حریف باشد همزمان با وزن و قوت دست هابا یك شته بهمان طرف میزنند. همینکه شته قصد شد قوت و تاب دادن دستها هم بهمان طرف در یکوقت اجرأ میشود و حریف به آسانی می افتد. گاه اینطور اتفاق می افتد که بدون رسیدن دست بهر طرف که مهارت و مطلوب باشد تنها به پا شته زده حریف را میخوابانند. کار شته بهردوپا و هردوطرف مطابق نظارت و مهارت عامل آن اجرا میشود که اکثرأ از طرف سم پای حریف و یا پیشرو هم کارگر می افتد.

۲_ شته در یکپا:

این شته چنین است که یکدست یك گریبان حریف را گرفته تیز روان میشود. همینکه پای حریف در یکپاش گذشت شته حواله میشود تا که به پشت بافتد. همچنان بهردو دست دوشانهٔ حریف را محکم گرفته در یکپای آن زده میشود و

---

۷۲ سوته یا کلتك بمعنی چوب دست میباشد.

این شته هم خیلی کارگر است.

۳_ شته از عقب پا یعنی سمهایا کوریهای پا:

درینصورت شته زدن بی حمایهٔ دست آنهم بهردودست کمتر نافع واقع میشود بدو شانه قائم گرفته شده و شته حواله میگردد. حریف هم درینصورت بسیار بلند برخواسته بزمین میافتد.

۴_ شته از پیش پا یا پیش رو:

این کار چنانست، که حریف در حینیکه بالای انسان بشدت حمله می آورد بدو پایش شته میشود. از پیش او گاه بهردو پای او و گاه به یك پایش کار شته اجرا میگردد تا اینکه بدون دست و گریبان شدن از پا در می آید. هرگاه تیز نیاید بهمان ترتیب سابق از دو شانهٔ او گرفته شانه را راست کرده پیش کشیده در هردو پای او بیك کف پا شته حواله میشود، شته ازیکسو قوهٔ کشیدن دستها و از دیگر سو حریف را از پا می اندازد. این چهار عمل شته که در فوق تذکر داده شد اکثراً بدون کمك دست به تنهائی پا اجراً میشود و تعلق بمهارت و مشق و نظارت پهلوان دارد.

ج : هنرهای‌شانه ومتفرقه وآمیختهٔ دست و پا در گشتی:

درین بخش از هنرها و فنونی حرف زده میشود که تنها مخصوص دست و یا پا نبوده بذریعهٔ دیگر اعضای بدن مثل پشت و شانه و سغری (ساغری حصهٔ پشت کمر)انسان یا عمل های مشترك دست و پا و دیگر اعضا انجام میشود و آنها ازینقرارند:

۱_ شانه گردان یا(چهاپی):

این چهاپی و یا چاه آبی از آنجهة گفته میشود که به شهادت تصدیقنامه های پادشاهان بخارا و تصدیق میران تخار و بدخشان این هنر مخصوص پهلوانان چاه آب بوده و مخترع و اجرأکنندهٔ آن پهلوان اسمعیل کلان و غربت نامدار، چاه آبی ها میباشند که به محل خودش درین باره به تفصیل لازم تذکر داده میشوند.

کار چاه آبی اینطور است که از کشتل حریف گرفته چند تکان داده کش میکنند، گریبان تنگ شده می آید تا اینکه در تنگ شدن و قریب آمدن گریبان دیگر جای و گنجایش

نمی ماند. آنگاه پشت را راست بر شکم حریف زده طوریکه سینه های او راست میان دوشانه میآید، آنگاه سر خودرا خم نمیکند، چنان میشود که سر حریف و سر کارمند یکجا شده دوپای او از بالای سر راست گشته چنان بزمین سخت و محکم می غلطد که از صدای افتادنِ آدم و زمین یکجا یك هول و حالت شگفت میخیزد. غربت پهلوان تاریخی و نامدار چاه آب هنر مند این فن بوده است.

۲_ سر سغری رقم دست و شانه دورقم یا دوطرف:

و آن چنان است که حریف از دوشانۀ مقابل طوری میگیرد که از آرنج های اُو قات شده و در درون دستها دستۀ حریف کارمند جمع میگردد و در حالیکه حریف دستهای خودرا رها کرده نمیتواند یکطرف خم شده پای پیش کُرده سغری خودرا از آن سوی حریف کارمند هم بسر او آمده دوچار صدمۀ سخت میشود. این عمل هردو طرف اجرأ میشود مطابق مهارت و مشق پهلوان رهائی ازین فن بحریف غیر ممکن است.

۳_ سر سغری دست وکمردورقم یعنیبهردو طرف:

و این چنانست که یکدست در شانه و گریبان آمده

دست دیگر از کمر میگذرد. همان دستیکه از کمر گزشته پای همان طرف پیش میشود و سغری قاد رقم اول بطوریکه پشت برابر چتن حریف قرار میگیرد یك نوبت دونوبت اخیر حریف بزمین هموار میگردد.

بعضاً درین حالت دست از شانه جدا کرده شده عمل سر سغری به یکطرف صورت میگیرد. یعنی یکدست از کمر حریف طرف پشت گذشته سغری پیش میشود و بس که دست دیگر بیکار است و این کار مطابق میل و مهارت کارمند بهردوطرف اجرأ شده میتواند. درین حالت است که اگر طرف مقابل عاقل باشد فوراً دست پیچ کرده خودرا خلاص مینماید.

۴_ سر سغری شته دار:

این یك نوع فن و هنر گشتی است که حریف را قراریکه در بالاگفتیم همچنان یکدست از شانه و دست دیگر از زانو گذشته سغری گردان میکنند، یکبار دوبار عمل تکرار میگردد و همینکه خوب وزن او پیش مایل شد در حین اجرای کار سغری از پیش رو به پای دیگر شته میزنند درین حالت حریف به آسانی می افتد.

۵_ دست پیچ و اَلـُوک:

الـُوک[۷۳] کلمه ایست مستعمل در میان پهلوانان گشتی و پیچانیدن پای است به پای حریف بچند طریق ازین قرار که تصریح میگردد:

بهمان قرارکه در فن دست پیچ گفته شد هم دست بهر دستیکه مربوط باشد بدست حریف پیچانیده میشود، آنگاه دست راست بود بدست راست و اگر دست چپ بود بدست چپ، پای در پای حریف نیز می پیچد همینکه دست و پا هردو پیچید آنگاه پهلوان خم شده دست بیکار خودرا در زمین ستون کرده پای الوک دار را بالا میکند و حریف بشدت تمام برزمین چپه میشود.

درین کار بعضی وقت از دهن و دندان نیز کار گرفته میشود. چه اگر طرف مقابل مقاومت نشان میداد یا میخواست او هم دست را بزمین ستون کند درینصورت دست اورا کشیده از آستین بدهن قایم میگیرند که بزمین ستون کرده نتواند و هم درین حال قایم بروی زمین می افتد. این هنر تنها مخصوص پهلوان دانیار گذر ایزنه بوده.

---

۷۳ پای را بپای حریف پیچانیدن

۶_ چپ الوك درون:

این الوك بطریقی بکار برده میشود که دست کارگر از سر شانه بعقب گذشته از فوته محکم میگیرد. به ترتیبیکه سر حریف از زیر کش او بیرون میبرآید. لیك پا از درون بپای حریف می پیچد و بدست از زانو پای اورا از کالا گرفته بالا میکنند چون بیك پای حریف او پیچیده است پای دیگر را بالا کرده طرف عقب قوت میکند. درینصورت افتادن حریف حتمیست.

۷_ الـوك بیرون:

همینطور دست از سر شانه گذشته ازکمر بند(فوتهٔ) حریف محکم میگیرد. بیکدست دست حریف از بالای آرنج یعنی بزانو قایم کرده پای دیگر را از حد ران حریف بند مینماید. درینصورت حریف نهایت محکم بزمین میخورد.

۸_ الـوك راست:

درینصورت طوری دست از شانهٔ حریف می آید که

سر او از زیر کش پیش سینه آمده دست را از بازوی او میگیرد، وقتیکه الوك بپای حریف چسپید یا خودرا پیشرو خم میکند یا به پشت سر بهر صورت افتادن حریف حتمیست.

۹_ غیوری:

این فن بصورت اجرا میشود که پهلوان بهردو دست از بازوی حریف گرفته یکدو تکان داده بیك پا بدرون پای حریف گذاشته، پای آنرا برقم الوك بالا میکند. فرق اینقدر است که در الوك پای چسپیده میباشد در غیوری پای در پای رسیده وقتی که پای بالا کرده شد جدا گشته بزمین نهاده میشود بعد یك یا دونوبت تکرار عمل پا بلندتر شده حریف بشدت بزمین میخورد. غیوری از فنون کار آمد و معتبر پهلوانان چاه آب است.

۱۰_ چپ پاشنه:

درین کار پای حریف از پاشنۀ پا یعنی سم آن در پاشنه بند شده طرف چپ یعنی عقب قوت میشود در حالیکه

دست ها بکمر قایم است یا از بالای شانه هردو دست محکم شده و فشار می آورد یا یك دست بالا یکدست پائین هردو کمر بکمر میباشند.

۱۱_ سر شانه و یا شانه گردان:

این عمل وقتی میسر میشود که حریف بخواهد چپ الوك کند. درین صورت که یکدست ازدرون در سر شانه است دست دیگر از درون چتن پیش گذشته حریف برداشته میشود. آنجا که ناف حریف بسر شانه می آید و بشدت هرچه تمام تر بزمین میخورد.

۱۲_ بند و بغل و یاکمر بکمر:

درین صورت دو حریف سینه بسینه و کمر بکمر بهم آویخته یکی بدیگری زور میکند تا هر که را فیروزی نصیب باشد. این گشتی در داخل مملکت ما معمول هرات و قندهار و در خارج رواج سمرقند، خوقند ترکستان چین است.

۱۳ـ فن خواب یا کله ملاقی[۷٤] :

درینصورت حریف از شانه و بازوی حریف قائم گرفته خودرا خم نمیکند بعد خودرا بزمین نشانده بدست ها و پایهای خود حریف را همچنان کلوله برروی سر خود ملاق داده آنطرف کشانده خود بصورت فوری بالای او سوار میشود.

آنچه در فوق آمد همه فنون و هنر هائیست معروف و معمول در گشتی باستانی صفحات شمال مملکت که تا حد مقدور بقوهٔ حافظه درین محصورهٔ زندان تهیه و ثبت شد.

---

۷٤ ملاقی یا ملاق حرکت به سر یا بسر آمدن است. این اصطلاح بیشتر در میان مردم دری زبان بدخشان و تخار و قندز و بغلان رایج است.

فصل دوم

ذهنیت مردم بگشتی، تأثیرات آن و محیطهای گشتی پسند

۱_ عقاید و ذوق عامه در هنر گشتی

از آنجائیکه حس شهامت پرستی و غیرت دوستی در نهاد همه انسانها فطری و جزء خوی و خصلت آنهاست، بحکم این غریزهٔ طبیعی هر قوم و هر ملت و هر نژادی را که مطالعه کنیم می بینیم که نام آوران و پهلوانان میدانهای رزم و قهرمانان جنگی خویش را در هر قرن و زمانیکه باشد بجان دوست دارند و احترام میگزارند. در مورد نام و کارنامه های ایشان ولو که افسانوی باشد جذبات شان برانگیخته میشود و به شعف و شور و وجد و سرور از آنها یاد میکنند.

مثلاً کسی نیست که کارنامه های چندین هزار سالهٔ

رستم سام زابلی [75] را شنیده احساسات او برانگیخته نشود و وجد و حالتی در وی پدید نیاید یا در مورد یادآوری کارنامه ها و شهامت ابومسلم والیچی خراسانی احساس سرور و شادمانی نکرده و از آنها یادبود شایانی ننماید.

چون این غریزه در نهاد بشر فطری است، لهذا بهمان حساب پهلوانان آنها که نمونهٔ از همان جوانان رزمی و یلان معارك و میدانهای شهامت و غیرت میباشند، در نظر خاص و عام به استحسان و قدر دیده شده، هرجا پیش هرکس در هر زمان مورد احترام و حسن اعتقاد قرار دارند. هر قوم و هر جمعیت پهلوانان گشتی خویش را از دل دوست داشته و ایشانرا در میان خویش با اکرام و اعزاز میپرورند. این محبت جزء عقاید و عنعنهٔ مردم بوده و نمیتوانند بهیچوجه ازآن چشم بپوشند.

پهلوانان روی این پیش آمد جامعه و محیط ماحول خویش زندگی مفتخرانه داشته و از این محبت و عقیدت عامه بصورت معنوی و مادی محظوظ و برخوردار هم هستند.

---

۷۵ قهرمان افسانوی تاجیکهای آرین
منش ساختم رستم داستان
وگرنه یلی بود از سیستان

۲ـ گشتی جزو شغل روزمرۂ مردم چاه آب

تا جائیکه معلومات داریم پهلوانی و گشتی در کابل که ماآنرا از گشتی تمام کشور مجزا و استثنائی نشان دادیم مخصوص چند نفر محدود و معین بوده عامۂ مردم به آن اشتغال ندارند. یك پهلوان چند نفر شاگردی داشته در حلقه و محدودۂ مخصوص بخودش به پرورش و ورزش به آن پرداخته در اوقات معین مشق و تمرین دارند و دستۂ حریف این پهلوان با دسته و طبقۂ دیگر مثل جماعۂ اول کم یا زیاد شاگردانی گرد یك پهلوان جمع شده گاه ناگاهی به مشق و تمرین میپردازند که عامۂ مردم ارتباط و علاقۂ به اینها نمیداشته باشند.

اما پهلوانی باستانی که ما ازآن بنام چپنکی هم یاد کردیم در غیر کابل در تمام کشور بطریق دیگر رواج دارد. طفل همینکه ره گردان شد یا بعبارت شاعرانه وقتیکه زمان بازیگوشی فرارسید یك بازی و شغل روزمره و طبیعی او همین گشتی گیری است. استاد و شاگردی بکار ندارد و این کار بدسته و طبقۂ خاصی متعلق نیست، مطابق به ایجاب فصل و وقت بعد نماز پیشین حدود سه بجه بعد قیام در شهر ها بچمن ها و سبزه زار هائیکه در اطراف شهر ها

برای اعیاد، بزکشی هاو جشن ها میباشند با همجنسان خود پیوسته به ورزشها و بازیها میپردازند.

سابق در ضمن گشتی گیریها درین میدانها که طبیعی و صحی بود بازیهای دیگری مثل توپ بازی، چِلـَك بازی،[76] تاقین بازی،[77] و امثال این بازیها اجرا میشد. اما اکنون برای همه تنها و تنها بهمین گشتی گیری اختصاص دارد و بس. مبالغه ندانید از پنجسالگی اطفال به گشتی گیری بمجالس خودشان سرگرم اند. این کار مخصوص یك شهر و یك قوم نیست. تا جائیکه نویسنده معلومات دارم در داخل کشور ما از اشکاشم وواخان و دروازگرفته تا میمنه و هرات و قندهار مردم گشتی گیری را جزء شغل روزمرهٔ خود ساخته بلااستثنا بدان توغل میورزند. منتها جائی کم و جائی زیاد. بچه ها معمولاً از بسیار خوردی به هنر گشتی علاقه داشته و طوریکه گفته شد دائماً مشق و تمرین نموده بحکم تربیت عامه و طبیعت فنونی را از این هنر یاد میداشته

---

٧٦ در کابل چِلـَکبازی را دنده کـُلـَك میگویند.

٧٧ تاقین یا عرقچین از انواع کلاه های محلی است که بسر گذاشته میشود و نوجوانان آنرا بدون لنگی یا سله بسر میگذارند ولی بزرگسالان بالای آن لنگی بسته میکنند.

باشند. وقتیکه بسن رشد و نمو میرسند یعنی از پانزده سالگی گذشته بخانهٔ بیست قدم گذاشتند بملاحظهٔ نمو و تکامل قوای جسمی و اندازهٔ شوق و ذوق خود آنهائیکه جثه و قوارهٔ پهلوانی دارند در میان جامعه و امثال خود برجستگی به این کار نشان داده ودر معرکه های مسابقهٔ قومی داخل میشوند و جزو پهلوانان قوم و قبیلهٔ خود بطرف مقابل مصاف میدهند.

به این حساب معلم و استادی درین هنر نمیداشته باشند و استاد ایشان همان رواج آبائی و اجدادی شان است. البته هم پهلوان نوجوان یك یا چند فن مطبوع خویش را از پهلوانهای از خودش کلان تر یعنی پیشقدمان خویش به دیدگی و شنیدگی تقلید کرده فرا میگیرند، اما بواسطهٔ اینکه گشتی گیری شغل روزمره و کسب و پیشهٔ عنعنوی مردم است استادی و شاگردی دیگر بکار ندارد.

اما درین شکی نیست که اگر در اثر توجه دولت اصول معین تربیت و پرورش در فنون مختلف گشتی درین وطن رواج یابد پهلوانان این سامان افتخاراتی بس بزرگی را بوجود خواهند آورد و اوراق زندگی جوانمردانهٔ وطن به وجه بهتری تسجیل خواهند یافت.

۳ـ فواید حیاتی، جسمی و معیشتی گشتی

اکنون باید تذکر داد که درین عملی که هنر و کسب و شغل حیاتی عامه تمثیل و تعریف شد کدام فایده هم ازآن متصور هست یا نه؟ بروی این یادداشت که گشتی در زمان های کهن و ادوار گذشته بروی ضروریات زندگی آنوقته محتاج الیه زندگی بود البته فایده اش حاجت به تصریح و تشریح ندارد. درین روزگاران که بواسطهٔ تغیری ماهیت محازات جنگ ها از پهلوی فنون حربی جداشده دور تر موقع گرفته است به تفصیل حکایهٔ که شد از نگاه قدردانی و پیش آمد محیط و جامعه باز هم پیشهٔ با ارزش و قابل قدری است و از فواید آن اینست که استقبال گرم و با محبتیکه محیط و جامعه از دارندگان این شغل و این عمل میآرند خودش بذات خود فائده آن گفته میشود. دیگر چون فوائد جسمی و ارزش ها و انواع بازیها مسلم است و آشکارا و هویدا میباشد حاجت تشریح و تفسیر دیگر نمیباشد. دارندگان این شغل پهلوانان، همیشه در مقابل خستگی های جسمی قوهٔ مقاومت و مدافعه شان زیاد بوده هیچگاه برنگ زرد دیده نمیشوند و دائماً تر و تازه و سرمست میباشند، همه ورزشکاران از قسم پهلوانان گشتی، چاپ اندازان و

سوارکاران، فتبال بازان و دارندگان همهٔ این شوقها و بازیها از شر امراض مختلف در امان و نجات اند.

فائدهٔ سوم اینست که پهلوانان ازروی قدردانی و پیش آمد محیط زندگی به ایشان همیشه درآمدی میداشته باشند، هرجامعه و هر محیط برسم و رواج خویش به این پهلوانان عوائد و دارائی قایل اند.

اگر وضع مملکت خودمارا بواسطهٔ پسماندگی ها و نابسامانی های که دارد یکسو بگذاریم پهلوان ها و پهلوانی ها در ممالك بیرون در هر کجا عواید و درآمد های گوناگون دارند. در همین چند وقتی [۷۸] محمد علی کلی پهلوان جهان اسلام تنها در جاپان در مصافیکه بحریف خود داد اگرچه مسابقه مساوی پایان یافت شش ملیون دالر کماهی کرد. پهلوانهای ممالك شرقی أسلامی مثل ترکیه،ایران، پاکستان، تماماًازرهگذر پهلوانی ازنوازش و دست برکشی حکومت ها، دولتهاوجامعهٔ خویش برخوردارند. اینهاست فوائدیکه از

---

۷۸ این اثر در سالهای دههٔ پنجاه در دهمزنگ کابل نوشته شده که بدون شك ازآن تاریخ بیش از بیست سا ل میگزرد و امروز که ما دست اندر کار چاپ آن میباشیم محمد علی کلی و افسانهٔ پهلوانی (بوکس) او هم در دستور روز قرار ندارد.

پهلوانی گشتی متصور است و هم از نگاه مذهب اسلام ما پهلوانان مورد تقدیر و اکرام بزرگان اسلام قرار گرفته از کبار اسلام گرفته تا مأموران و نامداران به این شغل دلچسپ پرداخته اند. از خاندان رسول اکرم و صحابهٔ کرام حضرت حمزه، حضرت شاه اولیا و تیماك رسماً پهلوان بوده اند. همچنان حضرت فاروق اعظم در میدان عطاط همیشه به پهلوانی پرداخته است.

۴_محیطهای پرورش گشتی واقوام گشتی پسند

بر طبق تذکرات پیشتر ما و احصائیهٔ تقریبی که ارائه شد نه تنها مملکت خود ما بلکه از دنیای شرق بیشتر شان دیده شد که ازین شوق و ذوق چاشنی دارند. مثلاً ترکستان چین، خوقند، فرغانه، بخارا، ترکمنستان، ترکیه، ایران، هندوستان، و پاکستان همه رواج پهلوانی گشتی و پهلوانی دارند. همچنان در داخل مملکت مااز کابل گرفته تاقندهار، هرات، و تمام صفحات شمال تا پامیر را یك یك حساب دادیم که روح پهلوانی در همه جاها تربیه و تقویه شده این شغل باستانی لازمهٔ حیات شباروزی شان است. پس به این حساب نمیتوان محیط مخصوص تربیه و پرورش پهلوانی را بصورت

خاص قلمداد کرده از هر جائی دیگری بفراموشی گذشت.
اما بازهم در عین حالیکه یك شغل در یك جامعه و یك مملکت همه جا رواج داشته باشد طوری اسُت که شده میتواند که جائی کم و جائی بسیار باشد. طور مثال میبینیم که کلیهٔ نقاط افغانستان از قدیم ترین ادوار باستانی مهد بروز و ظهور و پرورش صنایع ظریفه بوده در هرگوشه و کنار این خاك ذوق حکمت پسندی موج زده و انواع و اقسام شقوق علوم و حکمت پرورش و تکامل یافته است. سراسراین خاك مردم خیز علما و حکمای بنام و نشانی همیشه بگیتی و زمانه صوغات کرده است که نظر بدیگر جاها هرات و بدخشان بیشتر صبغهٔ علم و ادب داشته چهرهٔ دانش و معرفت در آنجا زیادتر جلوه گری میکند و تخم دانش درین سرزمینها محتاج تربیت باغبان نیست. دیده میشود که جوانان.پشتون در محیط های زندگی شان برسم بازی اتن و مشق و مهارت آن راغب بوده و به اندازهٔ اتن بهیچ شغلی دسترسی و میل ندارند و بخصوص به اسپ بازی و سوارکاری هوسی نشان نمیدهند، در حالیکه در صفحات شمال خصوصاً حلقه های غیر پشتون از اتن به تعجب نگرسته و

حتی نمیدانند که چیست ؟ برعکس اطفال از پنجسالگی حتی دختر ها به چـُو گفتنِ و راندن اسپ شاغل و مایل میباشند. برروی این معمول محیط های پهلوانی ما هم فرق دارد. از هرات و میمنه تا مزار بااینکه چندان بلدیتی ندارم تا تخار و بدخشان که عبارت از چهار ولایت بعدتر بغلان، قندز، تخار و بدخشان است پهلوانی مروج عامه است مواضعی که فن گشتی گیری بیشتر در آنجا مروج است ازین قرار اند:

دوصدو پنجاه سال قبل درواز بدخشان، فیض آباد، رستاق، چاه آب، سرای سنگ تالقان، چال، دهنهٔ غوری، حضرت امام، درین چند منطقه از همه اینها موضیعیکه بیشتر بداشتن پهلوانان مشهور بوده و معلم همگان و دارای شهرت آفاقی میباشد بدرجهٔ اول چاه آب و بدرجهٔ دوم سرای سنگ تالقان بوده است. اکنون در عصر حاضر شهر های گشتی پسند فیض آباد، رستاق، چاه آب، آهن قلعه، حضرت امام، قندز، ده ویران خان آباد، سرای سنگ تالقان و دهنهٔ غوری میباشند. اما بهر علتی که هست از نیم قرن به اینطرف پهلوانان ده ویران خان آباد از هرنگاه نسبت بهمهٔ ولایات چهارگانهٔ تخار و بدخشان بیشی و پیشی دارند.

فصل سوم:

پهلوانان چاه آب، میدانهای معرکه و کارنامه های تاریخی پهلوانان

۱_ پهلوانهای چاه آب و کارنامه های تاریخی آنها

خوانندگان محترم این نوشته بواسطهٔ اینکه از چاه آب میباشم و بعد ازین تمهید دور و دراز سخن و مطلب را بالای پهلوانان چاه آب آوردم گمان نکنند بواسطهٔ حس ملیت و وطنیت گزافه میگویم، مبالغه بکار میبرم و از دیگران چشم میپوشم. نی اینطور نیست.

اول اینکه رسالهٔ خویش را غرض معرفی کارنامه های پهلوانهای چاه آب مقدمه چیده ام، اظهار وقایع تاریخ دروغ گفتن ندارد. در جامعهٔ تخارستان چهار ولایت امروزی بغلان، قندز، تخار، بدخشان حتی ولایت مزارشریف، چاه آب بداشتن سابقهٔ پهلوانان نامدار شهرت دارد. نویسنده بواسطهٔ چاشنی

که درین کیف دارم همیشه کارنامه های پهلوانان کهن آنسامان را شنیده یادداشت و خاطراتی دارم. لهذا امید است آنچه را که به تقریبی بنام یادبود ازآن شیرمردان نیك نام مینویسم بدون همهٔ اغراض و مبالغه پندارند. قراریکه گفتیم با ظهور آلات و ابزار های جنگی که ماهیت کارزار ها تغییر کرده، جای کمان و سرفار گله و تفنگ و بجای اسپ و نیزه و گرز، تانك و توپهای دور زن ایجاد شد، پهلوانی انفعالی را که در میدان های جنگ داشت از دست داده و فقط هویت و صبغهٔ ورزشی را بخود گرفت.

دوم چون این رساله در ذکر پهلوانان گشتی است و تاریخ پهلوانان تنها گشتی را اقلاً باید از سه صد سال به اینطرف بحساب بگیریم و هم چون بدبختانه فن تاریخ نویسی در بسا زمانها در وطن از رواج افتاده است بناً هر قدر که بزمان نزدیکتر بخودمان میآئیم فضای تاریخ برما تنگ و تار میگردد و اگر بنام تاریخ کدام یادداشت نافعی در کدام کتاب پیداشد و آنهم مخصوص کدام جنگ یا مدح کدام میر و امیری بود، از پهلوی تاریخ و تاریخ نگاری قابل استفاده نیست.

بنابرآن به استناد روایات ثقه پهلوانان چاه آب را از دوصد و پنجاه سال به اینطرف مجملاً و از صدوبیست سال

به اینسو را مفصلاً یادآوری میکنیم:

از آنجا که بحث در مورد پهلوانهای چاه آب است اولتر حرفهای را در مورد چاه آب باید گفت و چاه آب را معرفی باید کرد:

چاه آب حکومت محلی است دارای ده ها هزار نفوس ذکور و اناث در کنار رود بارجیحون که شرق آن علاقداری شهر بزرگ، غرب آن حکومت محلی آهن قلعه یا روئین دژ، شمال رود جیحون و جنوب حکومت محلی رستاق میباشد.

رودبار و آبی درین شهر نیست و طوریکه از نام آن پیداست شهر چاه آب از آب چاه رفع احتیاج میکند. مردم آن در حدود ۴۵ قریه همه اکثراً زراعت پیشه بوده و در شهر برخی مردم به تجارت و دکانداری و صنایع دستی نیز مصروف اند. بازار آن متشکل از چهارصد دکان و ۱۵ سرای بوده و شهر چاه آب سه هزار خانوار و ۳۰ مسجد دارد، پنج مدرسهٔ کلان دینی هم در نفس شهر واقع است.

قراریکه گفته شد در چاه آب یکوجب زمین آبی نیست، خاک خشک پرقوت داشته و زراعت مردم بصورت للمیٔ و نوع زراعت شان از گندم، جو، زغیر، نخود، کنجد، غامو و نسک میباشد. خربوزه و تربوز و انگور و انار هم بصورت اعلی بار می آورد. خربوزهٔ چاه آب در شیرینی و لطافت شهرت

کلی داردو متجاوز از پنجاه قسم خربوزه در آنجا بصورت اعلی بار می آید. نفوس مردم چاه آب در سابق تنومند، تندرست، قوی هیکل، شهر و دهات آن در اثر هوا و خاك قوی و وفور بهترین مواد ارتزاقی و خوراکه باب خصوصاً خربوزهٔ اعلی جوانان تندرست و سالم الاعضاً و قوی هیکل بارآورده است. در سابق چاه آب، رستاق، آهن قلعه، جزو خاك بدخشان بوده معاملات اداری و حکومتی آن به مرکز فیض آباد تعلق داشت یا از سال ۱۳۱۹ هر سه منطقهٔ مذکور به تخار و تالقان مربوط گردیده و از فیض آباد بدخشان منفك گردیده است. بنابرآن در کارنامه های تاریخی و مسایل زندگی رستاق، چاه آب با بدخشان ارتباط داشته در حوادث ووقایع بدخشان این نواحی ذیدخل اند.

بدخشان که تا قبل از آمدن امیر عبدالرحمن خان از سمرقند از طرف حکمرانهای بدخشان بنام میرها اداره میشد، آنوقت میران بدخشان از پهلوانهای برجستهٔ گشتی چاه آب را به فیض آباد که مرکز حکومت ایشان بوده برده تربیت میکردند دوصدو پنجاه سال قبل ارباب دولت بیك بچهٔ افسقال غازی بیك قوم ایزنهٔ چاه آب که به پهلوانی گشتی و دلاوری شهرت داشت از طرف میر (....) برده شده و میر مذکور اورا تربیت میکرد. تاریخ بدخشان طبع مسکو در

مورد ذکر اسامی اهل دربار میر مذکور درین بخش از ارباب دولت بیك چاه آبی نیز نام میبرد.

همچنان پهلوان عاشور خیلیانی[۷۹] چاه آبی با شاهکار دیانت و شجاعت خودش در فیض آباد در مورد سؤ قصدیکه میر وقت بدخشان ۲۷۰ سال قبل ازین تاریخ از خود به یادگار گذاشته است جزو تاریخ روزگار مذکور و زبانزد مردم بدخشان است.

پهلوان عاشور خیلیانی مرد سوار رزم و پهلوان گشتی که جزو پهلوانان دربار میر بود همسر خوبصورتی داشت. میر احمق از جانسپاریهای پهلوان چشم پوشیده به زن پهلوان دل میبندد. پهلوان را به امر میر در خواب بسته میکنند و زن اورا بحرم میبرند. میر بی انصاف سه نفر جلادان را مقرر میکند تا پهلوان را به دوازده کروهی فیض آباد بسوی بهارك برده بقتل برسانند. پهلوان بزنش میگوید که اگر تا نیمهٔ شب صدای فلك من از سر کوه زغیرچی برآمد بدان که آمده ترا خلاص میکنم و زنده هستم و اگر صدای مرا نشنیدی پناه تو بخدا.

---

۷۹ خیلیان قریهٔ ایست در بخش جنوبی چاه آب که مردم آن در جوانمردی و فداکاری مشهور اند.

جلادان پهلوان را تا شش هفت کروه راه میبرند، پهلوان میگوید برادر ها کشتن است چه اینجا و چه آنجا نماز پیشین است از شما یك توقع میکنم که مرا بلب دریا برده اجازه دهید که یك وضو کنم و دو رکعت نماز بخوانم بعد در سر نماز مرا به شمشیر هلاك کنید. دیگر نه خودرا زحمت بدهید و نی مرا. از جملهٔ سه تن یکی آن که سال پخته تر و جهان دیده تر بود قبول نمیکنند واما دو نفر جوان مغرور میگویند راست میگوید چرا خودرا زحمت بدهیم چه کرده میتواند بگیر بمان که وضو کند. دست بستهٔ پهلوان بخاطر وضو رها میشود. جلادان مشغول خوردن مرغ بریان و نان اند. پهلوان که وضو کرده به بهانهٔ نماز چپن خودرا قریب جلادان برای نماز هموار میکند. اولاً نیت بسته کرده حریف هارا خاطر جمع کرده زیر چشم می بیند که سرگرم مرغ و نان اند جسته بیك خیز شمشیر را گرفته و مثل شیر میغرد و میگوید که : شما مسلمان هستید و مرا هم میشناسید، میر بی دین مرا با وصف جانفشانی ها که برای او کردم بواسطهٔ زنم میکشد. شما امشب از میر بی ناموس زندگی نمی بینید، قرار آرام باشید یك اسپ شمارا همراه یك شمشیر شما میبرم بعد از دو ساعت اگر رها هم که شدید مرا تعقیب نکنید فردا آمده از شهر اسپ و تفنگ تانرا

ببرید.این راه مصلحت و صلح. اگر قبول ندارید عوض من هرسه شما طعمهٔ گرگهای این سنگلاخ و بیابان میشوید. بموی سفید امر میکند که یکی تان دیگرتانرا بسته کنید. هرسه تن بسته میشوند شمشیر ها و آندو اسپهای دیگر را گرفته از دریا گذشته از راه خودرا چپ میکند، اسپهارا در دیارگی[80] جلادها قرار داده زین های آنها را کنده و بعلف تبیله[81] میکند و خود کنار دریا به فیض آباد راهی میشود. هنوز خفتن شب بود که پهلوان سر کوه زغیر چی برآمده و بفریاد آغاز میکند، یك فلك دوفلك سه فلك و چهار فلك میزنند.

فلك آن بیت و اشعاری را میگویند که مردم بدخشان زمین رباعی های استادان شعر و یا رباعی های همورن آنهارا که خود مردم عوام مطابق ذوق خود ساخته اند در دشت و صحرا قلبه کی هاو شبانان بدون ساز و موسیقی بصدای بلند میخوانند و این گونه خواندن را در بدخشان فلك مینامند.

---

۸۰ دیارگی بمعنی قریب نظر و چشمرس

۸۱ اصلاً مراد از محل و جائیست که اسپها بسته میشوند و نگهداری میگردند. اینجا عبارت از بسته کردن اسپ بروی سبزه است تا علف بچرد. تبیله ممکن مأخوذی از تحویله باشد.

بیشتر این اشعار عشقی ساخته و پرداختهٔ عوام است. مثلاً:

من آمده ام بدیدنت جانانه
صدبرگ سفید من براازخانه
یکبار براکه روی نازت بینم
باز آمدن مرا خدا میدانه

بیا که برویم ازین ولایت من و تو
تو دست مرا بگیر و من دامن تو
جائی برویم که هردو بیمار شویم
تو از غم بیکسی و من از غم تو

به جرم عشق توام میکشند غوغائیست
تو نیزبرسربام آ که خوش تماشائیست

پهلوان عاشور بر سر کوه زغیر چی[۸۲] که مشرف بر فیض آباد است میبرآید و سه چهار فلك میزند. همسر با دیانت و مرد صفت او شنیده دل پر میگردد. وقتا که دلالهٔ میر میآید میگوید که بهمین لباس چرك و چتل امشب رفته

۸۲ یکی از کوه های مشرف به فیض آباد بدخشان.

نمیتوانم، صبا خود و کالای خودرا شسته میروم. من از میر شدم چه سراسیمه میشود. چون عذر معقول بود مورد قبول هم کمپیر دلاله و هم میر گوساله واقع شده و هوسرانی میر بفردا محول میشود.

پهلوان به دروازۀ سّرای میرسد، دروازه باز میگردد دروازه بان شناخته ممانعت مینماید و اما پهلوان حرکت میکند و با یك ضرب پشت شمشیر برای ابد خاموشش میسازد. پهلوان وقتی می آید که میر صاحب شاه صفت نشسته افسقالان و اهل دربار چلمهای غمزه راست، کسی مخمور و کسی مست، میر چیزی از کیف غمزه و چیزی از خواب چشم بانگ پوش مست افتاده است. پهلوان اشاره به افسقالان میگوید پدران قدردانان بشما کاری و گپی نیست، هرکس از جای خود شور خورده نمیتواند، من غیر از حریف خود بکسی کاری ندارم شرط اینکه شور نمیخورید. ازآن سوی صفحه گذشته میر مدهوش را خدمت میکند دعای[۸۲] اورا بخوبی گرفته از تشویش زندگی و آلودگیهای گناه خلاصش میکند. سر میر صاحب را طوری جدا میکند که از

---

۸۲ دعا گرفتن اینجا کنایه است، و منظور از بریدن سر میر هوسران میباشد.

کیف غمزه خبر هم نمیشود.

شما میدانید که غمزه کشیدن چلم[۸٤] و تریاك را میگویند. میرزا شمس الدین شاعر شیوای اندرابی در کولاب قصیدهٔ غرائی در بارهٔ غمزه دارد. یکی از مصرع های آن اینست:

«غمزه ورزیدن شعار مردم دون همت است»

پهلوان بعد ازآنکه سر میر را می برد همسر خودرا از حرم میر می برآرد و خطاب بزن میر میگوید: ای مادر نمك شمارا بحلالی خورده ام، میر کور نمك جزای خود را دید. شما خاطر جمع باشید ازمن آسیبی به شما نمیرسد. زن میر همسر پهلوان را بلباس های فاخره آراسته کرده دوسه روزه آذوقهٔ خودرا هم گرفته میبرایند. از مال میر تنها بگرفتن شمشیر، کمان، تیرکش، و دو رأس اسپ خاصه یکی بخود و یکی به همسر خود اکتفا کرده همانجا هردو سوار میشوند و راه چاه آب را پیش میگیرند. ارکان دولت هم که از میر جفا پیشه بجان رسیده بودند ازین پیش آمد و این کار آزرده نشدند.

---

۸٤ چلم وسیله ایست که بواسطهٔ آن تنباکو میکشند.

این پهلوان با غیرت در چاه آب بعد از گذشتادن چند وقت به مصلحت اکابر و اعیان وطن از خوف فتنهٔ میران از بندر سمتی[85] بکولاب گذشته و آنجا زندگی نمود و عمر ها بنام نیك در آنجا گذراند. چون هدف درینجا معرفی پهلوانان گشتی چاه آب است اینك افسانهٔ پهلوانی این قوم غیور با ارائهٔ خاطرات و معرفتنامهٔ هریکی از آنها تا جائیکه مقدور است تقدیم میگردد.

البته بنابراینکه درینموزد کدام کتیبه و یادداشتی در دسترس نیست در مورد تذکر تاریخ پهلوانها قبل ازصد سال تا دو صد سال را بیگان واقعهٔ اکتفا کرده و از تصریح و تعیین سنوی تاریخ شان عذر می آوریم. از طرفی هم چون این رساله در داخل محوطهٔ محبس نگاشته میشود دسترسی بمنابع و دادن مؤاخذ و ارقام دقیق ممکن نبوده و آنچه مقدور حافظه است بهمان اکتفا میکنیم.:

---

۸۵ سمتی قریه ایست در ساحل دریای آمو به نورآبه که بداشتن معدن سرشار طلا معروف است همجوار میباشد.

۱ـ پهلوان عاشور خیلیانی

پهلوانیکه بیشتر شهامت و دیانت اورا در مورد توبیخ میر بدخشان و نجات زنش ذکر کردیم، اصلاًاز پهلوانان معاشخور دربار میران بدخشان و در عصر و زمان خودش یکه تاز عرصۀ گشتی بوده است. اکنون از وارثین این پهلوان گزیده پهلوان دادك بعمر شصت سالگی در خیلیان چاه آب زندگی میکند.

۲ـ پهلوان وفا بیك

در رابطه با پهلوانان یکصدوپنجاه سال و دوصد سال قبل چاه آب یکی هم باید از همین پهلوان وفابیگ از گزر ایزنۀ چاه آب نام برد. پهلوان مذکور بیشتر بنام (فتور بیکه) مادرش یاد میشود. در ضمن شهرت پهلوانی و اوصاف دلاوری این مرد شیر جنگ، شاهکار های غیرت و شجاعت این زن مرد صفت مادر وی نیز باید فراموش نشود. فتور

بیکه مادر پهلوان وفا بیك همیشه بلباس جنگی خیوه و جوشن ملبس و کرچ بکمر میبست و مثل مردان سرباز سوارهٔ اسپ حاضر میدانهای رزم و معرکه بوده است. در قشر اناث سه تن ازین زنان پهلوان در چاه اب گذشته اند که در آخر به تذکار و شاهکار زندگی ایشان میپردازیم:

پهلوان وفابیك از قوم کنگل گذر ایزنه و فرزند منحصر بفرد مادرش بوده سوای او دیگر اولادی نداشت. پیشه اش شکار و کوهگردی و پهلوانی بوده قوی هیکل و بلند قامت و برازنده بود. در زمرهٔ پهلوانهای معاشخور دربار میر چاه آب شخص شمارهٔ یکم بود.

دوصد سال قبل گشتی گیری چاه آب طرف طرف قومی نبوده اختیار پهلوانان بدست میرها بود. میر بعد از نماز پیشین همه روزه به بیرون شهر به چمن زارها میبرآمد، آنگاه طرف شدن پهلوان به اختیار شان بود که هرکس بالای حریف خود صدا میکرد و یا میر ها پهلوانهارا جوره میکردند ولو که دوبرادر باهم مقابل و طرف میشدند بعد ها گلیم میری چیده شده و اختیار گشتی و معرکه آرائی بدست خود قومی افتاد و از یکصد سال بیشتر به اینسو کار معرکهٔ گشتی بدست قوم است.

شهر چاه آب بدو قوم عمدهٔ ایزنه و ورنخواه تقسیم

گردیده و شهرت دارد. از دو طرف پهلوان های خودرا آراسته کرده مقابل میسازند. در ضمن احساسات و جذبات نهایت هیجان انگیز قومی گشتی گیری ها آغاز میگردید. اکثراً در سر قضاوت و رفری گری گشتی اختلافاتی پیدا شده و منجر به زدو خورد های مهم میشد.

قوم ایزنه که تعداد نفوس شان هم زیاد است بواسطهٔ داشتن شغل و پیشهٔ دهقانی و داشتن سرو کار بیشتر به آفتاب و اعمال شاقهٔ دشتی همیشه و در هر تاریخ جوانان پهلوان بیشتری را بار آورده است و در میدانهای معرکه بالای قوم ورنخواه که دکاندارپیشه و کسبه کاران سایگی اند تفوق و غلبه داشته اند.

پهلوان وفابیك از جملهٔ پهلوان های نامدار چاه آب است که در حوالی پنجاه سال عمرش در هیچ میدان کم نیامده است و پشتش زمین را ندیده است. پهلوان وفا بیك در دوصدو پنجاه سال قبل در جنجال میر بچه بازی های بدخشان که بین پسران میر بدخشان در سر حکومت چاه آب نزاع افتاد یکی از میران بالای برادرش یورش برد و میر چاه آب قلعه بند گردید. پهلوان وفابیك یکتن و تنها یکماه قلعهٔ میر را نگاهداری کرده و بواسطهٔ تیر اندازی او هیچکس جرأت قریب شدن را نمیکرد. در آخر بواسطهٔ مردمان رباط

همدین که درین کار مهارت زیاد دارند پهلوان وفابیك را از تیرکش قلعه در پیشانی گُله خورانده هلاك میکنند. بعد از هلاکت او قلعه بروی دشمن گشاده شده و میر چاه آب تسلیم میشود. درین وقت فتوربیکه مادر پهلوان مرده بود.

۳_ عاشورنمدمال مشهوربه سنگیخوائی

سنگیخوا قریهٔ ایست در میان قرأ شرقی شهر چاه آب بین کولان و رباط همدین و درهٔ غوب، اصلاً حشر و نشر و بازار این مردم همه به شهر چاه آب بوده اما در تشکیلات ملکیهٔ این زمانها مربوط علاقداری شهر بزرگ شده اند که بولایت بدخشان مربوط اند.

اصلاً در بارهٔ همه اقوام کوهستانی مثل بدخشان زمین، فرخار (فرخ هار)[۸۶] هورسج، اندراب، و یا عامتر بگوئیم پنجشیر(پنجهیر) هزاره جات و غیره که فکر کنیم اصلاً جلگه های آمو وادیهای صفحات شمال دشتهای بلخ،

---

۸۶ هار، هور و هیر در دری قدیم معنی عبادتگاه را میدهد. فرخ هار هورسج، پنجهیر، نظیر مناطق دیگری چون هارتنگ، هیروا، کندهار، ننگرهار، هیرمند، ..وغیره

تخارستان، اراضی وسیع هریوا و قندهار، نشیمن گاه ایشان بوده است، لشکر کشی ها هجوم اقوام غالب مثل یونانی ها، اعراب، چنگیزی ها و تیمورلنگها ملل و اقوام را بکوهستانات و مناطق صعب العبور گریزانده اند.

مثلاً میبینیم که یك نام مستند و تاریخی بلخ بهر نامی و بهر مفهومی که هست بلخ بامی است. مردم این شهر در حملهٔ اسکندر مقدونی یا قبل از آن هنگام غلبهٔ اتراك تورانی به بامیان آمده صورت عبادتخانه و مجمع خدایان خویش و بودا را که بواسطهٔ فشار شاهان بود گرفته بکیش بودا رجوع کرده بودند. آنها از سنگ نبشته های آنجا شجره کشیدند و بهمان نام بلخی خویش بامیان یعنی بامیها ساختند و در آنجا زندگی کردند.

تحت همین تأثیر مردمان شهر بزرگ، راغ، یفتل، حتی سکنهٔ درواز بدخشان وادیهای سرسبز و جنگل های چراگاه های خوش آب و علف خودرا رها کرده بچنان جاهای پناه بردند. سواحل دریای آمو از یتیم تیپهٔ چاه آب و درقد گرفته تا دشت های فراخ و وسیعی که در حواشی هرات میبینید همه را خاره و غیر آبادانی گذاشته در حقیقت این دشتهای غیر آبادانی که همهٔ آثار جویها و رودبارهای بزرگ مخروبه بروی آنها مشهود اند زمانی شهر های بزرگ و معمور وادی

های سرسبز و شادابی را تشکیل میدادند اکنون بچهار چشم انتظار امیدوار توجه و همت نسل جوان و بخرد خراسان و تخارستان دیروزی و یا افغانستان امروزی اند.

اگر این دشتهای بزرگ مثل تورغی تیپهٔ آهن قلعه، ارچی بچوکات بزرگتر، شیر ماهی هارتنگ، آبدان قندز، خیرآباد و آبدان میرعلم بلخ، شادیان مزار دشتهای فراخ آهن خوی گذشته صحراهای بزرگ هرات قندهار آمدگی تا مقُر و غزنه آباد نمیشود وقت ابیاری که به اندك کوشش و مخارج میسر است نمی آید البته ملت بشکم سیر نمیگردد و فقر و احتیاج و دزدی و رشوت ستانی همچنین باقی مانده، بار خجالت و شرمساری از گردن ما تا قیامت بدر نمیرود. سخن پهلو گشت و گپ ما بدشت بکوا و قندهار و مقر کشید، بیائیم سر اصل مقصد.

پهلوان عاشور نمد مال از قریهٔ سنگیخوا چاه آب و پیشه اش نمد مالی بود. یعنی ساختن نمدهای که از پشم گوسفند میسازند. این جوان با هیکل مهیب و عجیب خویش فیگور و چهرهٔ عصر و زمان خود بوده و در فن گشتی اعجوبهٔ روزگار بوده است.

پدر میر شاه و یا پدرکلانش وقتی که برستاق می آمد آوازهٔ تنومندی پهلوان را شنیده اورا برستاق برد. پهلوان که

پای لچ بدربار میرود میر متأثر شده حمل بر قصد برگشت پهلوان کرده امر میکند برایش پای پوش بیارند اما پای پوش تیار پیدا نمیشود. برای کفش دوزها و چموس[87] دوز ها هم که فرمایش میدهند بواسطهٔ کلانی پای پهلوان پای پوش تهیه دیده نمیتوانند. در ایام طفلی خودم نویسنده، مرحوم پهلوان رازق کرنئی را دیده بودم او از دو متر هم بدون مبالغه زیاد بود. مرد زراعت پیشه و دشتی بوده مدام پا برهنه میگشت. در چاه آب زمستان پر برف است. اگر بسیار مجبور میشد جوراب های راغی پشمي کلان را که دور آنرا نمد گرفته بود میپوشید. دیگر همه عمر پای برهنه بود. وضع پهلوان عاشور نمد مال نیز بدین منوال بوده است. غرض که پهلوان مذکور در روزگار خودش که میدان گشتی و معرکه زورآزمائی محضر میر ها یعنی حکمرانان رستاق، چاه آب بدخشان بوده است، هیچ میدانی به شکست مواجه نشده و از حریفی کم نیامده و روزگاری را به بی حریفی بسر برده است.

تاریخ زندگی پهلوان عاشور که از دوصدِ سال متجاوز است بجز اینکه از نام او یادداشتی دارم دیگر خصوصیات

---

۸۷ پای پوشی که از چرم میسازند معمول در صفحات شمال کشور

زندگی اورا نمیدانم. اولاد و احفاد او باقی نیست. یا اگر احیاناً هم باشد مجهول است که امروز زیر گرد و غبار فراموشی قرار دارد.

۴_ قربانخان مشهور به اسپه خوائی
۵_ لیث پسر قربانخان

در مورد قربانخان دو قصه می آوریم:

یکی اینکه: لیث پسرش جوان سی ساله که دوسال سر بسر معرکه های چاه آب را به اصطلاح سر میکند، به معرکه های کولاب رفته نام و آوازه میبرآرد و جامه ها و دولتها می آورد. سالی بحسب عرف و عادات و رواج قومی معرکه آرائی شده از طرف مقابل پهلوانی را با او جوره میکنند پشت ناافتاده قوم مقابل شق می اندازد که افتید. میر هم طرفدار آنها میشود. بیگاه وقت قربانخان پدر لیث که عمرش درین وقت هفتادو شش ساله است ماجرا را خبر میشود فردای دیگر بمعرکه حاضر شده خطاب به میر میگوید وقتی که تو از خدا نمی ترسی و پسر مرا بناحق افتاده میگیری بسیار خوب برار پهلوانت را که خودم میگیرم. پهلوان بمقابل پیر هشتاد ساله میبراید. قربانخان میگوید بچه ! وقت جست و

خیز جوانی من گذشته است بعد گرفتن رها کردن نیست. از کمر حریف گرفته چنان فشار میدهد که از دماغ او خون فواره میکند. هنوز هم رها نمیکند، موی سفیدان قوم آمده عذر میکنند میگوید خیر عقب شوید. وقتیکه عقب میشوند پهلوان را رها میکند پهلوان بیهوشانه بزمین می افتد.

دیگر اینکه: میگویند در وقت معرکه اورا در حالت پیریش میگفتند پهلوان بیا به سیر برویم. میخندید و میگفت های عجب سیری. من رفته سیر و تماشای اسمعیلك را کنم و یا غربت موش را. حالانکه این دو پهلوان یعنی پهلوان اسمعیل و پهلوان غربت در یکصدو پنجاه سال قبل از پهلوانان و یلانی[۸۸] بودند که شاهکارهاشان همیشه مایهٔ افتخار بوده و پشت شان زمین را ندیده است. کارنامه های این مردان بزرگ به جایش تذکار میابد.

۶_ پهلوان حکیم گاو

این پهلوان که منسوب به گزر ورنخواه شهر چاه آب

---

۸۸ کلیمهٔ اصیل دری بمعنی پهلوان است
(بروز نبرد آن یل ارجمند)

است از روی افت و اندام نمونهٔ خلقت بوده است که اینک شاهکارهای این مرد با غیرت و پهلوان معرکه ساز بیان میگردد:

میران بدخشان از پسران و برادران خود، کلانتر را برستاق و خوردتر را به چاه آب مقرر میکردند. قرار مرسوم جشن جمشیدی "نوروزی" شد. این آثار بسیار کهن و باستانی و حسب روایات از یادگار جمشید یا یمای پیشدادی است. تا هنوز هم بواسطهٔ که موافق به طبیعت یعنی اول بهار است همیشه در سرزمین عجم و آریابرگزار میشود و بنام نوروزی یا سر سال یاد میگردد. میر رستاق همه ساله سه محال را که عبارت از رستاق، چاه آب، آهن قلعه، باشد بدشت خیلیان که بین سه محال رستاق و چاه آب و آهن قلعه واقع شده است دعوت میکرد و درآن محل جشن نوروزی برگزار میشد. البته بزکشی، پهلوانی، پیگهٔ اسپها، قواق زدن (نشان زدن تفنگ) جزو کارهاو اجرأت میله و جشن بود. در معرکهٔ میر پهلوان حکیم گاو آنچه از رستاق و آهن قلعه و دیگر مناطقیکه بوده میخواباند. همینکه پهلوانان طرف مقابل افتادن میگیرند، میر حکم میکند تا پهلوان حکیم را شکن کرده گشتی بگیرانند، یعنی بزولانه. امر میر تحمیل میشود و اما آنطور هم کسی بروی غالب نمیگردد.

دیگر اینکه در کولاب که همه ساله زیارت امیر همدان (از عرفانی مشهور نقشبندیه) جشن ها خصوصاً بزکشی و گشتی گیری برگذار میشد از دو صد و پنجاه سال زیاده تر از ولایت قرغان تیپه، بلجوان، حصار، قراتگین درواز آنجا نفر جمع شده چهل روز گشتی گیری و بزکشی و جشن مینمودند. در اخیر پهلوانهائیکه میدان را میزدند و کسی حریفی بنامشان پیدا نمیشد به بخارا به پادشاهان آنجامعلومات ارائه گردیده و معرفی میشدند که گویا فلان پهلوان از فلان جا سر کرد. از بخارا از طرف پادشاهان آنجا مبارکنامه ها و تقدیر نامه ها و بخششی ها می آمد. از دوصد سال به اینطرف مبارکنامه های شاهان بخارا نصیب پهلوانان چاه آب بوده که بموقعش همه گفته خواهد شد.

پهلوان حکیم گاو که یك نمونهٔ خلقت پروردگار بوده است چند سال سر بسر معرکهٔ کولاب را سر میکند و در سال اخیر نفر بمقابلش پیدا نمیشود، واقعه را معروض امیر بخارا مینمایند که مقابل حکیم گاو نفر از کولاب پیدانشد. حس ملیت امیر برانگیخته شده از خرسهای دولتی خرسی را با خرسبان میفرستد. به این معنی که چرا پهلوان افغانستان پهلوان بخارا و کولاب را زیر کند. مگر تعجب اینجاست که در میدان معرکه خرس امیر را هرچه برانگیخته کردند

همراه پهلوان مقابل نشده قوارهٔ[89] پهلوان را دیده ترسیده و خزید. بخرس موصوف هرچه که نیرنگ و حیله کردند همراه پهلوان مقابل نشد. و به پیکار آماده نگردید.

سوم وقتیکه نائب عبدالشهید[90] مرحوم در مالیهٔ مردم از طرف میر وقت افزودی یك تنگه را قبول کرد، مردم علیه او برای اینکه مالیه را بالا کرده شوریدند. تنگه یا میری مذکور پنج پول ارزش داشت. مردم در روی بازار چاه آب بالای نائب مذکور هجوم آورده و بنای زدو کند اورا گذاشتند. او به حمایت مردم گذر ایزنه در دکان یکی از بایها پناه داده شد. وقتی که خواستند اورا بگریزانند دیگر چاره نبود جز اینکه از عقب راهی پیدا شود. پهلوان حکیم رَو[91] دکانرا که چوب ضخیم و کلانی میباشد روچه ها و دستکهای عمارت از دو طرف بالای آن می آیند بشانه به آن اندازه بالا میکند که نائب را از زیرآن برآورده میگریزانند و این کار با وصف گذشت دوصد سال مردم هنوز به تحسین و تعجب یاد میکنند.

---

۸۹ درینجا مجموع هیکل و چهره و افت و اندام

۹۰ از موی سفیدان گزر ایزنهٔ چاه آب

۹۱ رو چوبیست که دستکهارا بالای آن میدوانند.

این پهلوان تا هفتاد سالگی معرکه آرائی داشته و گشتی میگرفت. پهلوان حکیم در عمر از کسی مغلوب نشده و بزمین نیفتاده است.

۷_ ارباب دولت بیك

ارباب دولت بیك پسر غازی بیك مشهور از قوم گزر ایزنه بوده و علاوه بر اینکه یکی از خوانین درجه اول چاه آب بود در شجاعت و دلاوری از سر برآوردگان و جوانان ممتاز محسوب شده در گشتی گیری و پهلوانی نیز شهرت همگانی داشت که دوصدو پنجاه سال قبل نام این جوانمرد را در قطار اول شخصیت های برجستهٔ عصر و زمانش جا داده اند.

دولت بیك بنام ارباب و افسقال پهلونشین میرهای بدخشان و بنام پهلوان معرکه آرأ میدانهای گشتی بوده است.

۸_ هفت اربابان

در حدود دوصد سال قبل پهلوانان و جوانانیکه باید از ایشان نام برده شود برادرانِ هفت ارباب از گزر ایزنهٔ چاه

آب است. این برادران منسوب به قوم کنگل میباشند. اسم پدر شان بیاد نیست. جوانانی بودند مست، جسور، و دلاور و رزمنده، در میدان گشتی شیران پیلزور و در میدان بزکشی و سواری همه چابك سوار و هنرمند و چرب دست، در صف اعدای کارزار شمشیری جنگی و جان باز. هفت برادر در هفت منطقهٔ چاه آب زمامدار قوم یعنی وکلاً قوم و ملك و خان قریه و دهکده یا هفت برادر قرار آتی در مواضع معین وظیفه دار بوده و امرار حیات مینمودند.

پهلوان دولت بیك که "غیر دولت بیك پسر غازی بیك است" ارباب خیلیان بود. چون حوض و زمین خواجه جرغاتو متعلق به خیلیان بود ارباب دلاور یکه و تنها در سر حوض نشیمن داشته گلهٔ او در زمستان در دشت پشت حوض و جنگل خود خواجه جرغاتو و در بهار بدشت خیلیان (شیرازی) چرا کرده و خودش آنجا که دروازهٔ چاه آب گفته میشود قرار داشت. هم پاسبان و طلایهٔ شهر بود و هم ارباب خیلیان. همچنانکه در میدانهای بزکشی و تیر اندازی و جنگجوئی بینظیر بود در گشتی هم ازآن پهلوانان شیر جنگی بود که نظیر و همتاً نداشت.

درآن روزگار یعنی دوقرن قبل میدانهای معرکه یا به بدخشان حضور میر بدخشان بود و یا در رستاق که از نگاه

میر نشینی مقام درجهٔ دوم داشت و میر درجه دوم در رستاق بود می نشست. این پهلوانان در عصر و زمان خودشان جوابگوی میدان معرکهٔ گشتی بدخشان و رستاق بودند و همیشه خلعت ها و نوازشهای درباری نصیبشان بود.

پهلوان نظر بیك برادر دوم این هفت پهلوان بود. این پهلوان ارباب سمتی و انجیر[۹۲] و دهکده های متعلق به آن حدود بوده است. سمتی قطعه زمینیست در ساحل دریای پنج که اکنون دو تهانهٔ عسکری و هفت قریه دران زندگی میکنند. قریه جات انجیر، ویسکی، انجیرك، خرسنگان، چشمهٔ گل و کوشکاخواهم بدان متعلق اند. گویا این پهلوان مرزبان سمتی بود یا طلایه دار که حوادث خارجی را مثل ارباب دولت بیك برادرش بعهده داشت که پاسبانی کند. این دوبرادر هرجا که بودند با طبل و عَلَم جداگانه امتیاز داشتند و رفت و آمد شان بشهر بواسطهٔ شیپور و سرنای عسکری و لشکری بود.

شاه بیك برادر سوم هفت ارباب به افسقالی و کلانی قوم که آنوقت ارباب گفته میشد و بعد ها به اصطلاح در

---

۹۲ سمتی و انجیر دو دهکده از دهکده های چاه آب اند.

زبان اوزبیکی افسقال (آق سقال) یعنی (سفید ریش) را میگویند، نامیده شده وظیفه داری داشت. چهارصد خانوار شهر و هفتصد خانوار قریه جات ارگسا، کلاتك، ایزنه، سیاجر، گزان، رباط همدین، درهٔ غوب، به او تعلق داشت. ارباب مذکور نیز در دلاوری و پهلوانی از دو برادر بزرگ خود پاکمی نداشت.

یوسف بیك برادر چهارم هفت ارباب است. این جوانمرد وظیفهٔ اربابی و کلانی قوم گزر ورنخواه را داشت. از شهر تا قریه جات ورنخواه، صفحه کان، گردنگه، درهٔ رزك، شاه دره که قریه جات معین متعلق به قوم ورنخواه است تحت ادارهٔ مذکور بوده است. یوسف بیك نیز در زور پهلوانی خود مثل برادران شهرت داشته همیشه در میدانهای معرکه از جوانان تن تنی و نام آور محسوب میشده است.

سه برادر دیگر که اسمأ شان مثل پدر آنها بواسطهٔ عدم رواج کتابت و نوشت و خوان قید کدام یادداشتی نیست اینها جزو عملیه و نوکران درباری میر چاه آب بودند. کدام اربابی و خدمات قومی به اوشان مفوض و معین نبوده و بواسطهٔ شهرت چهاربرادر بزرگ اینها را ارباب نامیده و در مجموع همه را هفت ارباب میگفتند.

دلایل ذیل این هفت برادر را مورد حسادت میران

وقت قرار داده و محسود و انگشت نما شدند:

۱_ اینکه قدرت و شهرت همیشه دشمن انسان بوده ماریست بلااستثنا از آستین سر میزند و ارباب حسد دائماً در کمین اند. شهرت و قوت بلای آن هاشد.

۲_ نفوذ و قدرت و قوهٔ این هفت برادر که از حلقه داران دربار تا درون دروازه های محال همه بدست ایشان بوده و قراریکه گفتیم طبل لمن الملکی میکوفتند و آواز این طبل میر وقت را گوش خراشی میکرد.

۳_ مکنت و ثروت و گله داری، مثل (نویسنده) چاه های گندم و یك لب نان که بیشتر بلای جانست سبب دیگری شد.

۴_ از همه مهمتر قصد و حسد و بخل قوم ورنخواه که میر چاه آب یکی از ایشان را در قلعهٔ یوسف بیك انداخته اورا کلان و خان قوم مذکور گردانیده بود. علاوه بر بخل و حسد بجاه و مقام او چون بالای خودشان ارباب مذکور را بیگانه پنداشته و حکمروائی اورا بر سر خود نیز موافق عنعنه و رسوم قومی نمیدانستند کینه گرفته همیشه سعایت و شیطنت ایشانرا به میرها میرساندند و کار این هفت برادر را برنگ خیانت وانمود مینمودند. مخصوصاً که میرهای ضعیف النفس و بزدل را از قوت و قدرت این هفت برادر

میترسانیدند. لذا در موردیکه میر اسمعیل خان به چاه اب نامزد شد در قدم اول در اثر اخبار غلط و سعایت حاسدین در فکر گرفتاری این برادران افتاد.

سه برادر جزو عملهٔ دربار بود دو نفر دیگریکه شاه بیگ و یوسف بیك باشند هم در شهر بودند، میر مفسد دوی دیگر را که در خواجه جرغاتو و سمتی اقامت داشتند خواست که بشهر آمده حاضر باشند. برادریکه در سمتی بود آمد و اما دولت بیگ خان خیلیان مقیم خواجه جرغاتو بعاقبت کار خود فهمیده نیامد و حاضر نشد و عذر خانگی پیش آورد.

میر بقهر شد و خواست تا اورا بزور بیاورد. اطرافیانش که پهلوان دولت بیگ را میشناختند ممانعت کردند و گفتند بزور ممکن نیست بالاخره حیله اندیشیده پدر محمد ظهور منگباشی خیلیانی را که از دوستان و رفقای او و به ساده گی شهرت داشت فریب کرده میر به نزدش تکهٔ خشتی را که در بارچهٔ پیچیده و آنرا کلام الله معرفی کرده بودند برآن دست گذاشته قسم کرده است که به او ضرری نمیرساند. قوت حکومت و بازوی من است خاطر جمع بیاید.

منگباشی مذکور رفته رفیق و برادر خوانده اشرا خاطر جمعی داده تضمین کرده می آورد. میر درشبیکه به

افتخار آمدن دولت بیك مهمانی ترتیب میدهند برادران هر هفت حاضر میشوند همین که یکه یکه از دروازه می آیند سه برادر پیشتر نماز شام افتار شده بوده آنچهار برونی را یکه یکه گرفتار و بسته میکنند. بعد از نصف شب از دروازهٔ ایکه مشرف بقوم ورنخواه است برآورده در حاشیهٔ جنوب شهر که قبرستان بزرگی شده و اکنون از دوصدو پنجاه سال به اینطرف به قبرشهیدان مشهور است و قبل از آن به نهر ایش محمد مشهور بود در همین نهر ایش محمد هفت جوان شیر دل و خدمتگار جانسپار ملك و وطن را بي رحمانه سر بریده درآن حفره زیر خاك کردند. مال و منال و اولاد های ایشان نیز دستخوش حیف و میل و قتل و غارت شده آنچه دوستان از او و عائلهٔ او که بود گریخته پاردریا رفتند دیگران همه را بقتل رساندند. تنها یك طفل صغیر و معصوم بنام پهلوان عاشور دوساله و یا کمتر از طرف مامایش گریختانده شده بجنگل از راههای درهٔ غوب کوهستانهای شرقی چاه آب به شهر بزرگ پناه برده مدتی به تغیر نام صغیره به آنجا میگشت تا از قریهٔ مومیالك شهر بزرگ تأهل کرده و چندی آنجا و بعد از آن به محل قریهٔ رباط همدین حاضره در میان جنگل به تنهائی زندگانی کرده است. بمرور زمان از بازماندگان او قریهٔ بوجود آمده و اهالی قریهٔ رباط همدین

از اولاد و احفاد همان یکنفر است. پسر اول او آدینه بیگ و نواسه اش منصور بیك و آدینه بیك و منصور بیك دو پشت اشخاص نام داشته و قوم مذکور هم اکنون اگرچه غریب و ناتوان و فقیر اند مگر به دلاوری و غیرت و شکار و تیر اندازی شهرت دارند.

تراژیدی قتل هفت ارباب و داستان شاهکار پهلوانی و جوانمردی ایشان کتابی میشود که ما اینجا بواسطهٔ جلوگیری از تطویل کلام بسیار مختصر نوشتیم.

امید است تذکری این شیوهٔ برخورد جهلای فاسد برای جلوگیری از رخدادهای نظیر آن در آیندهٔ وطن درس عبرتی برای همه بوده و بخصوص جوانان تعلیم یافته و رشید این دیار لگد و شتهٔ اراذیل و اوباش تفنگ بدست را از روی سینهٔ قوم دور نگهدارند.

۹_ پهلوان مؤمن

یکی ازین پهلوانان نامی و گرامی چاه آب متعلق به دوصد سال قبل پهلوان مؤمن برادر ملا جان محمد (ملاجامد) ولی است. پهلوان مذکور منسوب به اجداد مادری نویسنده متعلق بقوم گزر ایزنه است. اصلاً ایشان از قریهٔ ارگسا چاه

آب اند، آنجائیکه از آن علمای نامی و شعرأ و متصوفین گرامی مثل ابوالمجد مولانا شاه ارگسائی بدخشی در هند سر برآورده اند.

ملا جان محمد ولی یکی از علمای چند ختم کردهٔ بخارا و از شعرأ و نویسندگان عصر و زمان خودش میباشد. بعد ازآنکه مدرسهٔ سرحوض گزرایزنه که بمدرسهٔ دینی و از قدیمترین مدارس دینی چاه آب است بهمت قوم با دیانت و با همت گزر ایزنه آباد شد برای امامت حکایت مدرسی از ارگسان آن بزرگوار را آوردند در جوار شمالی مدرسه مسکن گرفته و اولاد و احفادش آنجا سکونت دارند.

پهلوان مؤمن تنها پهلوان گشتی بود و به سواری و سوارکاری سروکاری نداشت. تنها به میدان معرکهٔ گشتی بود و بس. این مرد هم در طول عمر که به پهلوانی پرداخته در هیچ میدان نخوابیده و مغلوب نگردیده است. جوان میانه قد،چهارشانه و مناسب اندام بوده و فن دست پیچ را به او نسبت میدهند.

ازینهمه پهلوانانیکه از آنها نام برده شد مربوط به پهلوانانی قرن ایازدهٔ هجری بوده اند و تخمین دوصدو هفتاد سال قبل از امروز زندگی کرده اند.

اکنون به ذکر پهلوانانیکه در قرن ۱۲و۱۳ هجری

زندگی کرده اند و بواسطهٔ داشتن یادداشت های مکملیکه منبع ماست این دسته پهلوانان بیشتر و ذکر کارنامه های شان که در کولاب و ولایات دیگر بخارا و افغانستان کرده اند دلچسپ تر است.

ترتیب معرکه آرائی، پرورش پهلوان و محل پهلوانی ها فرق کرده است. حتی اصول زندگانی بواسطهٔ تغییز حکومتها نیز تغییر کرده است. لهذا از روی ذخیرهٔ یادداشتهای خویش افسانه های در مورد پهلوانی نیز بیشتر است که در قطار پهلوانهای که نام بردیم از ذکر نام های ذیل نیز بواسطهٔ شاهکارهاو شهرت شان ناگذریم:

۱۰_ رجب دراز

پهولان رجب دراز از گزر ایزنهٔ شهر چاه آب بود. پهلوان بقا بقائی که مرد شیرین سخن و مجلس آرائی بود وقتیکه میخواست از ظرافت و شوخی حالت فقر و ناتوانی و اینکه رجب دراز کدام خان و خوانوادهٔ معتبری بوده است به تبائیر او که از افسقالان و وکلاً عصر خود اند از رجب دراز حکایتی بمیان آورد، میگفت: رجب دراز آنقدر بلند

بالابود که در بیگاریها نـه (۹) بیل لای[۹۳] در پشت او میگذاشتند پشت او آلگی نمیشد. یعنی به ۹بیل لای پسخه[۹٤] بار پشت او پوره نمی شد.

افسانهٔ گشتی گیری عصر و زمان پهلوان مشارالیه کمتر بیادداشت ها مانده است. مثلاً از معرکه آرائی ها و یا اینکه در کجا گشتی گیری است در مجهولات است. دوصدو پنجاه سال قبل جای معرکه آرائی و طور معرکهٔ گشتی چندان روشن نیست. طوریکه بعدها می بینیم پهلوانان چاه آب، رستاق، بدخشان، پنجاه صد سال قبل همه ساله بکولاب و بلجوان پاردریا رفته مصافحه ها کرده آمده اند. یا بعد ازآن از آغاز امارت امیر عبدالرحمن خان مرکز صف آرائی پهلوانان مزار حضرت امام بنام میلهٔ گل سرخ رواج یافته تا سال های ۱۳۲۰ مردم از فیض آباد رستاق، چاه آب، فرخار، تالقان، قندز و خان آباد همه ولایات بدخشان و تخار بدانجا

---

۹۳ لای مترادف کلیمهٔ گِل است

۹٤ هرنوع لای و یا گل که یکبار توسط بیل برداشته شود. در عمرانات و آبادی های صفحات شمال که بنابر عدم پیشرفتهای لازم اجتماعی هنوز مردم کمتر به پختکاری ها دست زده اند دیوار پخسه ئی لای و گِل مروج میباشد.

رجوع مینمودند.

در آن تاریخ که عاشور نمد مال، رجب دراز و امثال آن زندگانی داشتند، اینطور یك میدان معین و مشهور معلوم نیست. تنها در محضر کدام میر و حکمران و در مورد کدام مسئلهٔ قومی از کدام گشتی و یا ذکر شاهکار پهلوان تذکر و افسانهٔ باقی مانده است.

از رجب دراز پهلوان بنام و افسانهٔ وقت و عصر مذکور... در درهٔ سمچها (موضیعی در یك کیلومتری شهر چاه آب) در سر پالیز خود بخواب بوده است دیوی آمده پهلوان را بیدار کرده بگشتی دعوت میکند. پهلوان کمر بسته کرده با او میاویزد چندین بار پهلوان غول بیابان یا دیو را زیر میگیرد. باز از سر باهم سرآویز میشوند. یکجوال زمین زیر پای پهلوان خاکشال[۹۵] میگردد. در نتیجه پهلوان بر او غالب شده میگوید که مرا امشب از پای درآوردی، پالیز مرا خراب کردی تو کی و از کجا آمده ای؟ راست بگو. او که دیو را متوجه قسم میسازد ناچار اقرار میکند او انسان نیست بلکه دیو میباشد. عمر هاست که در همین دره سمچها که مکان آبأ و اجداد اوست زندگی دارد. او به پهلوان رجب میگوید که

---

۹۵ خاک نرم شده

من از دست تو و اولاد تو که همه ساله اینجا آمده پالیز میکنی و اسباب تشویش خاطر مرا فراهم میسازی بتنگ آمده ام خواستم با تو فیصله کنم. هرگاه بتو غالب میشدم البته مکافات تو کشتن بود. اکنون که مغلوب تو شده ام در کیش ما اجینه گان اینست که مقدرات و سرنوشت ما بدست تست و به اداره و امر تو میباشم. رجب دراز که به رجب بای مشهور است اجینه را با خود میاورد و مدتها بحیث مزدور خدمت میکند.

عاقبت بمشورهٔ علما و مشایخ و اقاربش اورا آزاد میکنند به این شرط که دیو بعد ازین به هیکل سبز بابای خودش قسم بخورد که به اولاد و احفاد رجب بای ضرر نمی رساند.

نمیدانم قوهٔ واهمه و خیالات بکدام حالت روحی چنین منظرهٔ را در نظر این مرد افسانوی بصورت دیو آورده است. یا خدمتگار چندین سالهٔ پهلوان کدام شخص بوده است که درین لباس از شرایط خدمتگاری رجب بای استفاده کرده است. از افسانه های دیو و پری که اکثراً زادهٔ واهمه و تخیلات برخی مردم میباشند مخصوصاً در محیطها و اجتماعاتیکه آثار مدنیت امروزی کمتر راه یافته زیاد میباشند.

۱۱_ محمد حسین منگباشی

این مرد جسور و دلاور از خیلیان بوده در معرکه آرائی گشتی و پهلوانی بیشتر به شاهکار سواری و نیزه زدن و حرب و ضرب سواری شهرت داشت. اگرچه در گشتی گیری هم همیشه صف پهلوانهای وطنش چاه آب را در محضر میر ها خالی نمی ماند.

عصر و زمان زندگانی محمد حسین مینگباشي را بواسطۀ که نوجوانی او با آخر های عمر پهلوانی نمد مال و رجب دراز تصادف میکند میتوانیم اقلاً پنجاه سال عقب تر شمار کنیم. فرض میکنیم که یکصد و هشتاد و یا دو صد سال قبل ازین تاریخ پهلوان حسین و یا حسین منگباشی نبیره هاو احفادش به تعداد زیاد در قریۀ خیلیان زندگی دارند درآن قریه بیش از یکهزار خانواده که به تعداد پنجهزار ذکور دارد حیات بسر برده است.

مصادف بهمان وقت میر بدخشان بشکار به درقد می آید. درآنزمان ها درقد هیچ آبادي نداشت. نیستان و جنگلزاری بزرگی بیش نبود. بعد از آنکه پنجاه سال قبل مهاجرین از پاردریا آمدند یا ناقلین افغانی از هرات و میمنه و کابل رفتند در جزیرۀ درقد قریه ها آباد گردید، اکثراً

جنگلزارها بزمین های زراعتی تبدیل شده است. شکاریان میر در حین شکار به کدام شیری مواجه میشوند. شیر قراریکه عادت اوست ازقات قمشها برآمده در میدان لچ می افتد. بهر کس از جوانان و دلاوران بدخشان، رستاق، آهن قلعه، که تکلف حمله بالای شیر را میکند تیر اندازان نیزه بازان و شمشیر زنان همه جواب منفی میگویند.

پهلوان حسین که به حسین منگباشی ازو یاد کردیم چشمهای اسپ را بدستمال محکم بسته کرده نیزه را میبردارد. در بسته کردن چشم اسپ حکمتیست که هرقدر اسپ غیرتی و تیز تك هم باشد همین که وجود شیر را در جائی ببیند بهزار قمچین دیگر طرف او نمیرود و لرزیده یا میگریزد و یا در جائی خود ایستاد میشود. نویسنده این حال را در سال ۱۳۱۲ در حلقهٔ کول حضرت امام خود بچشم سر دیده ام.

پهلوان حسین بعد از بستن چشم نیزه را راست کرده هی مینماید. به نزدیك شدن اسپ پهلوان شیر هم چنانیکه عادت اوست، بحمله آغاز کرده جست میزند، سر نیزهٔ پهلوان پیش کلچك شانهٔ شیر را گرفته از میان کلچك شانه گردان میگذرد. اسپ هم بشدت زور شیر و هم بشدت خود کلاویده آنطرف می افتد و شیر آنطرف. از شدت زخم نیزه به نوعی

دیگری شیر خودرا راست میکند، پهلوان که از اسپ افتاده است شمشیر را کشیده به شیر حمله میکند. شمشیر پهلوان بفرق شیر می آید. شیر هم که دست چپ پهلوان را درینحالت نیم جانی غوجه غوجه میکند در عین حال که شیر مصروف یکدست پهلوان است نوك شمشیر پهلوان در جگر گاه او خورده از پا میدرآید. پهلوان یکجا و پهلوان دیگر که عبارت از شیر باشد جائی دیگر هردو می افتند. سواران که افتادن هردو را از دور می بینند بسر وقت رسیده شیر را بیهوش و پهلوان حسین را بگپ دیده شیر را که در حال جان دادن است هلاك میکنند و پهلوان را به اسپ بار کرده می آورند. شانهٔ ضخیم پهلوان تا سپل دست او میده میده است شکسته بند چاره کرده نمیتواند، از گرمی درقد و اینکه استخوانها بجا نشده بعد از چهار روز که بسوی خلیان می آید در سر ادیر خواجه بلند در گذشته و میمیرد و این داستان و افسانهٔ را از غیرت و شجاعت و شهامت خود بما به یادگار میگذارد.

اولاد و احفاد او هنوز بچاپ اندازی و پهلوانی شهرت دارند. پهلوان کریم خیلیانی معاصر ما که هفتاد سال عمر دارد از نبیره های منگباشی مذکور است و خدای نظر چاپ انداز حوان پسر پهلوان کریم است.

۱۲ـ کربلای ارگسائی

در جملهٔ پهلوانان آنعصر یکی هم از کربلائی که در قریهٔ ارگسأ چاه آب است باید نامبرد. او هم در گشتی کدام شطارت و امتیازی نداشت. چیزی که ازو نقل میکنند جثهٔ ناهموار و قوارهٔ بزرگ اوست. در معرکهٔ میرها حاضر میشد و وقتیکه بگشتی دعوت میشد میگفت بعد از گرفتن رها نمیکنم. همیشه بخاطری این زُومِی[۹۶] و سختگیری اش کسی به او مقابل نمیشده است. بهنرهای گشتی ماهر نبوده و متکی به پیلزوری خودش میشده است. هرگاه کسی بمقابل او بر میخواست به بلای عظیمی گرفتار میشد. بدون کلتك شپ[۹۷] حریف را از چنگ او رها کردن مشکل بوده است و بهمین سبب میرها اکثرأ اورا لت و کوب میکرده اند.

کربلا از شهرت زیاد برخوردار بوده باشهرت زیست و با همین شهرت دنیای فانی را وداع گفت.

---

۹۶ طمطراقی و سرتنبگی

۹۷ کلتك یا سوته منظور چوب دستی است و شپ یا شپیدن در اصطلاح چاه آبی ها و بدخشانی ها زدن و کوبیدن را گویند. کلتك شپ با کلتك و یا سوته لت و کوب نمودن

ب: پهلوانان یکصدو شصت سال قبل

اگرچه هرقدر که بتاریخ پیشتر و قدیمتر از خود نزدیك شویم باید به چهرهٔ جوانان رزمی و پهلوانان بسیارتر روبرو شویم و زمانی را که ما در صدد نویشتن حالات پهلوانان آن هستیم البته باید از چاه آب پنجاه لقب پهلوان نامی بقید قلم بسازیم. لاکن یکطرف کارنامه شاه نامه میگردد، لهذا این عصر را بذکر پهلوانانی می پردازیم که یك دوره یعنی یك نسل ایشان بعد ترند و پهلوانانی را نام میبریم که از یکصدو شصت تا دو صد سال قبل ازین تاریخ زندگانی کرده اند.

این دسته پهلوانان یکصدوشصت تا دوصد سال قبل ازین تاریخ زندگانی کرده اند. مثلاً میتوانیم ایشانرا از پهلوانان از سنهٔ ۱۲۰۰ تا ۱۲۵۰ هجری بحساب آوریم. مازین پهلوانان از چاه آب بذکر تنهاشش نفرمیپردازیم وازدیگران که تعدادشان ازپنجاه نفر هم متجاوز است بواسطهٔ عدم گنجایش مقاله منصرف میشویم. این پهلوانان عبارتند از:.

۱ـ پهلوان اسمعیل کلان

۲ـ پهلوان غربت کرنئی

۳_ پهلوان رازق کرنئی

۴_ پهلوان حسین کرنئی

۵_ پهلوان حسن کرنئی

۶_ پهلوان غلام صابونگر

قابل یادآوریست که پهلوان غربت، پهلوان رازق، پهلوان حسین و پهلوان حسن هر چهار برادر و پسران ارباب دولت کرنئی اند.

در عصر این پهلوانها ماهیت گشتی گیری و معرکه آرائی چاه آب تغیر کرده است. میدان گشتی که قبلاً میدان کولاب پاردریا بود دیگر ازین تاریخ به بعد به میدان روضهٔ بنام حضرت امام تخارستان که هم اکنون بنام حضرت امام همه ساله میلهٔ گل سرخ و مراسم افراختن جنده آنجا برگزار میشود میدان معرکه آرائی جوانان تخار و بدخشان قرار میگیرد.

غالباً این دسته پهلوانان هم کمتر رفتن شان بحضرت امام شهرت دارند. معمولاً این طبقه هم در میدان حضرت امیر همدان کولاب معارکه آرائی و زورآزمائی کرده اند. اینك بعضی کارنامه های مشهور ایشان بغرض دلچسپی بیان میگردند.

۱_ پهلوان اسمعیل کلان

در مورد ذکر این پهلوان که به کلان شهرت دارد به این نام چهار پهلوان در چاه آب گذشته است. یکی پهلوان اسمعیل کلان دیگر پهلوان اسمعیل پرتو سوم پهلوان اسمعیل ملنگ بای و چهارم هم اسمعیل استاخواره که ذکر آن بموردش خواهد آمد. پهلوان اسمعیل کلان اصلاً از خواسار شهر بزرگ است. پدرش بچاه آب آمده اینجا سکونت و زندگی کرده است.

پهلوان اسمعیل هشتاد و پنج سال عمر یافته که بقول مشهور از هفده سالگی دیگر، هیچ حریفی به او غالب نشده است. فن گشتی او همان (چهابی: شانه گردان) است. پهلوان مذکور را باید واقعی پهلوان بدانیم زیرا که به کسب و هنر خودش منتها درجه علاقه داشته و همه روزه بدون ترک بمشق و تمرین میپرداخته است.

غربت کرنئی که مثل او بلکه بیشتر ازو شهرت و کارنامه دارد در شصت ساله گی او نوجوان برآمده به فن او مشق و شوق میکند. او پهلوان سالخورده و غربت نوجوان، اقوام گزرایزنه که میخواهند بواسطهٔ طرف قومی هردو را مقابل کنند، پهلوان اسمعیل ابا میکند، میگوید از دربار میر

بدخشان تا کولاب بلجوان، بخارا چه جوانهاکه پوزشان را بخاك آلوده نکرده ام. در شصت سال عمر بنام نیکی و پهلوانی شهرت یافتم، حالا شما بواسطهٔ طرف قومی مرا به غربت که حکم فرزند مرا دارد مقابل میکنید، شرم است. اگر او می افتد علاوه بر اینکه جوان کارآمد وطن است و نام وطن سر او زنده است، دلشکسته و ضایع میشود، اگر من می افتم البته از دست یك نو جوان نورو هم نام دیرینه ام برباد است، علاوه بر اینکه غربت حکم فرزند مرا دارد و شاگرد من میباشد. ما هردو حریف داریم که همه روزه هزار بار با او می آویزیم، اگر شما میخواهید اورا می آوریم و تماشا نشان میدهیم.

بعد یك جوال ریگ را که برای مشق و تمرین خویش کهنه کرده و همیشه با او مشق میکردند به یابوی قوی بار کرده و بمیدان آوزدند جوال از ریگ پر و محکم دوخته شده است طوریکه جای دستگیر دارد در میدان انداختند. اول پهلوان خودش و بعد غربت به نوبت جوال را گرفته دوبار سه بار تکان داده بچالاکي به پشت گردانده برروی سروکله اندك خم میکنند و بمیدان میزنند.

گرچه درآنوقت کارگشتی گیری و معرکه آرائی چاه آب بدست طرف قومی افتاده، ماهیت خویش را تقریباً

از دست داده بود، باآنهم هرقدر که اقوام کوشش میکننند پهلوان ها باهم طرف نمیگردند.

پهلوان اسمعیل کلان هفت هشت سال بمیدان معرکهٔ کولاب که از پنج میر نشین آن یعنی ولایات بزرگ قرغان تیپه، کولاب، درواز، حصار و بلجوان آنجا مردم حاضر شده چهل روز همه ساله بزکشی و گشتی گیری میکردند سرآمد بوده و حریفهای خودرا خوابانیده است و از پادشاه بخارا حسب معمول در اثر معرفی میر کولاب برایش جایزه و تقدیر نامه (فرمان شاهی)آمده است. دوسال هم خود پهلوان را یکبار به بلجوان و یکبار بخود بخارا طلب کرده با هفت هشت نفر پهلوانهای نام آور بخارا که بنام او آورده بودند مقابل و طرف کرده اند. پهلوان در همهٔ این میدانها بفتح و فیروزی نایل آمده است و بگرفتن صلات و جوایز مفتخر گردیده است. پادشاه بخارا در ضمن چپن و صلهٔ نقد یك رأس اسپ و...هم بخشیده بود.

میر برهان الدین لاغر مشهور به میر حضرتجان که شخص ادیب، شاعر و مؤرخ فاضلی بود علاوه بر اشعار و آثار ادبی بنام خوان المجالس و یا مجالس الاخوان تاریخی دارد که در موارد ذکر بعد از واقعات چنگیزی تخارستان قابل اهمیت و ارزش زیاداست. میر مشارالیه اسپ را از

پهلوان میخواهد، پهلوان بنام اینکه بخشش پادشاه است و برکت است نمیدهد. از تالقان، بدخشان، رستاق، شهربزرگ هرکجا که پهلوان نامداری بوده است برسم همه ساله در دشت خیلیان که بین چاه آب و رستاق و آهن قلعه است جشن میگیرند. پهلوان اسمعیل که خودش بزکش نبوده و اسپش راهم بدیگر چاپ انداز ها نمیدهد، میر بیشتر برآشفته شده به پهلوانهازیاد اصرار میکند و وعد وعید مینماید که پهلوان را اقلاً بزانو بیارند. در دو روز آنچه از پهلوانها که از همه جا بنام او آورده شده بودند مغلوب میشوند و میخوابند و میر زیادتر خجالت و برآشفته میشود. فردا که روز سوم و آخرین روز میله است میر خودش چکمن کرده طلب پهلوان را می کند. کلانشوندگان و افسقالان بسوی پهلوان آمده و به پهلوان میگویند که میر قسم کرده است با تو گشتی میگیرد تو خودرا مغلوب بساز و بینداز.

پهلوان میگوید: بزرگان من ! تخت و تاج، شرف و آبرو و نام و ننگ من همان زور و بازو و پهلوانی من است. میر میتواند مرا به یك گله هلاك كند، میتواند بدم تیغ بی دریغ بسپارد، مگر بگوئیدش و خبرش کنید که هوس میدان مرا نکند که بیك حمله بخاك یكسانش میكنم و چنانش خواهم کرد که زنده از زمین نخیزد.

فردوسی ابر مرد حماسه سرای پارسی دری چنین گفته است.:

مرا روزی فیروزی از داور است
نه از پادشاه و نه از لشکر است
چرا دارم از خشم کــاؤس باك
چه کاؤس پیشم چه یك مشت خاك

بعد افسقالان و کلانشوندگان به این بهانه که بیگاه روز قریب است مردم بخانه های شان نمیرسند پهلوان را برستاق میخواهیم و آنجا معرکه میگیریم میر را منصرف میسازند. پهلوان هشتادو پنج سال عمر کرده پشت او زمین را ندیده و نام خود و نام وطن را بلند آوازه ساخته است.

جوان میانه قد، ریخته اندام، شانه هاو سینهٔ نهایت عریض، سفید چهره، خوشروی، از نواسه های او ولی گل محمد هم سالهای نویسنده نوجوانی بود که خوب گشتی میگرفت بسر نارسیده سال ۱۳۱۰ وفات نمود.

۲ـ پهلوان غربت

پهلوان غربت هنگامه ساز معروف معرکه های گشتی و قهرمان حادثه ساز گزر ایزنهٔ چاه آب است. قراریکه گفتیم اوایل پهلوانی غربت مصادف به ایام پیری پهلوان اسمعیل است. غربت پسر ارباب دولت کرنئی است و هفت برادر اند ازین قرار:

غربت، رازق، حسن، حسین، یوسف، یونس.

از جملهٔ این هفت برادر ۶ نفر آن مثتثنی از یونس که شوق پهلوانی نکرده است شش دیگر آن همه پهلوانان شیر چنگ و معرکه آرا بوده اند. این برادران کدام کسب و پیشهٔ زراعت، تجارت، صنعت چیزی نداشتند. کیفیت چنین بود که همه ساله بزیارت امیر همدان کولاب رفته در میلهٔ گشتی گیری آن هرکدام از سی تا چهل پهلوان را خوابانده هرکدام جایزهٔ معمول یك چپن استر شاهی بخاری میگرفتند.

در بازگشت یکصدو پنجاه تا دوصد چپن معتبر را فروخته و خرچ یکساله را تهیه دیده قرار و آرام خواب میکردند. تا آخیر روزگار حیات شان درك درآمد روزگار شان پهلوانی ها بود. پهلوان غربت هم عمرش از هفتاد هشتاد متجاوز نشد به فن (چهابی) شانه گردان و دست پیچ همین

دو هنر گشتی میگرفت. البته تا که یکدام پهلوان لوند و بسیار وزمین و قوی هیکل روبرو نمیشد دست پیچ نمیکرد، یا بکسی که قهرش نمی آمد. در روزگار خودش شهرت آفاقی داشته در میدان امیر همدان کولاب که تقریباً معرکه جای نیمهٔ مملکت بخارا و نیمهٔ مملکت افغانستان بود بسیار جوانهارا غیلانده و آوازهٔ پهلوانی خویش را به بخارا و افغانستان پخش کرده بود. به کسی که قهر میکرده دست پیچ مینمود یا دست را میشکست و یا سرو کلهٔ حریف را. وقتی پهلوان غلام صابونگر که تازه جوان نورو برآمده سی چهل نفر را در معرکه طرف قومی خوابانده آخر سر او طلب غربت را کردند.

غربت عذر آورده است که مناسب نیست، بجای بچهٔ من است، ریش من سفید و بمن عیب است که با او درآویزم. چون درین وقت اختیار معرکه آرائی چاه آب بروی طرف و طرفبازی های قومی بوده و بدترین صورتی را اختیار کرده بود موی سفیدان گذر ورنخواه نگذاشتند. پهلوان ناچار شده برخواسته است و پهلوان غلام را دست پیچ کرده آنقدر بزمین سروپوز اورا میزند که خون فواره میکند و زمین را سرخ میسازد. حریف گرنگ میشود، آخر دو نفر موی سفیدان قوم آمده عذر میکنند که پهلوان بس است رها کن.

میگوید خوب خیر که نمی مانید گشتی گیری را یادش بدهم دورتر ایستاده شوید این نوبت قراریکه فن گشتی ایجاب میکند دستی را که در شانهٔ حریف محکم پیچیده است زیر کرده به سغری دکه میدهد چپه میشود. غربت پهلوان غلام را چپه کرده به سینه اش نشسته و رها میکند.

در زمان مضراب خان میر کولاب از تنگی حصار نام موضعی قنغرات پهلوان را بنام غربت چاه آبی آورده معرکه آرائی میکنند. اتفاقاً پهلوان در اثر فوت کدام برادر پهلوانش حسن یا حسین همان سال قصد رفتن نمیکند. چون معرکهٔ کولاب هم طرف بین تاجیك و اوزبیك بود و همه ساله تاجیك های چاه آب از سی چهل سال به اینطرف اوذبیکها را مغلوب میکردند اتفاقاً که این سال غربت نمیرود قونغرات بیست و هشت (۲۸) نفر پهلوان بنام چاه آب و رستاق و کولاب تاجیکیه را خوابانیده و کسی حریف او پیدا نمیشود. کلانشوندگان چاه آب شباشب خط و نفر فرستاده پهلوان غربت را خبر میدهند که قنغرات شانهٔ همه را بشمول سه برادرت بزمین هموار کرد شباشب برخواسته بیا. پهلوان راهی میشود. چاه آب و کولاب در ممازی یگدیگر واقع اند اگر دریا در بین نباشد شانزده کروه راه مسافرت است، بواسطهٔ تل آبیازی پیش میشد یکروز را در بر میگرفت.

پهلوان که سحران شب برخواسته بود بوقت جوشی معرکه بر سر میدان میرسد. یك منظرهٔ عجیب و دلچسپی پیش میشود که معرکه یکبار ویران میشود. از خورد و کلان و پیر و جوان به استقبال غربت پهلوان تا یك کروه را پیشواز و به استقبال می آیند. بعد از رسیدن راسأ اورا خواسته میخواهند مقابل سازند. پهلوان که حسب عقیده و دیانت پاکش زیارت امیر همدان را بجا نکرده بود بعذر ماندگی مقابله را به فردا محول ساخته و مهلت میخواهد. او راسأ به زیارت مقبرهٔ حضرت امیر رفته شب تاروز به نماز و دعا میپردازد و از جای میر اخوان و هواخواهانش که چندین دیگ نان برایش می آید به نذر خانقاه میرساند. البته فردا که معرکهٔ بزرگ است غربت حاضر شده گشتی میگیرد و از شیخ و شاب کسی نیست که به تماشا نیامده باشد. رسم زمان پادشاهی کولاب و میرنشین های بخارا چنان بود که از شش یا هفت بجه تا ۱۲ بجهٔ روز بزکشی بود. بعد از یك بجه پس از صرف طعام و نماز جماعت گشتی گیری میشد و این کار گاه ها چهل روز دوام میکرد.

بعد از نماز پیشین هردو پهلوان چکمن کرده کمر بسته بحضور میر حاضر کرده شدند. غربت میگوید اگر قنغرات پهلوان را پیشتر میدیدم بمقابل او رازق برادر

خوردم را می آوردم. تن و توش هردویشان مشابه بوده است. قنغرات یك نمونهٔ خلقت، از دو متر بالاش بلندتر، پنجه ها مثل بند دست غربت، کلهٔ بزرگ با این قیافهٔ ناهموار در پهلوی غربت که از نگاه قد و افت و اندام خیلی خورد بود و تنها چیزی که داشت سینهٔ عریض و بازوان پر گوشت و قوی که در نظر اول نهایت خورد مینمود.

میر در معرکه پهلوانها را دعا[۹۸] میدهد. یك دور میخورند قنغرات برگشته به میر عرض میکند که گشتی نمیگیرم، میپرسد چرا؟ این پهلوان از چاه آب افغانستان بنام تو آمده است به اوزبیکی میگوید: در صورتی میگیرم که اگر مردکه از خونش بگزرد. میر غربت را خواسته مسئله را برایش می فهماند، غربت عادت داشت که در اول وهله قبل از مقابله خودرا آنقدر چملك و خورد میکرد که خورد بود خوردتر میشد، خوب خورد و گردن پت کرده گفته است که خون من به سگهای پهلوان بحل و بخشش است، صدجان خدا از خون خود گذشتم. بعداً هردو مقابل میشوند. میگویند میدان معرکهٔ کولاب جائی است که میر نشین پیش

---

۹۸ در میدانهای معرکه های چاه آب و شمال پهلوانان حین دورگشتن از مردم و بزرگان دعای پیروزی میگیرند و بعد بمصافحه می آغازند.

بلندی داشته و از پیش میر زمین مایل شده تا آخر بخمی و همواری میرسد. پهلوانان دوقدم که بالا میروند غربت فوراً برگشته تلاش و طلب میکند. قنغرات ازین جرأت بقهر شده بشدت حمله میکند کمی دوقدم غربت عقب شده خوب قنغرات را تیز میکند. قنغرات بیشتر بغضب شده (اوکن دوسکین قراغر تاجیك شیطان) گفته از کشتل غربت می قپد و به تیزی حمله میکند. غربت که در آنجا از برمالی جان صدها پهلوان پیلتن را بخاك افگنده ضرباتی کرده است حریف را از طرف بلندی گذاشته خود پستی را اختیار کرده است از گریبان قنغرات گرفته پشت را بچالاکی میگرداند، قنغرات مغرور نمی داند که چه حادثه بر سر او می آید، بهمان غرور میخواهد غربت را پخش کرده و استخوانهای اورا خورد بسازد. اینجاست که دوشانهٔ غربت راست به ناف قنغرات چسپیده یا امیر همدان گفته قنغرات را میبردارد و بوزن و لنگر خود قنغرات یکطرف و شصت زور و بازوی شیر شکار غربت از طرف دیگر قنغرات را بچنان شدت برزمین میزند و بچالاکی دوشانه اش را قائم میکند که دیگر شور خورده نمیتواند. غریو و شور در معرکه میبراید. غربت شیر صفت را عادت چنان بود که در ابتدا خودرا طوریکه گفتیم بسیار چملك میکرد و بعد از اینکه حریف را میزد کلهٔ کلانی داشت

تاقین را یکطرف سر گردانده حریف را بزمین رها کرده برمیخواست و بزبان مثل شیر غریو گفته گرد حریف چرخ زده مستی میکرد.

در مورد قنغرات که گویا شیر ناری را خوابانده بود شور و مستی غریو غربت زیاده بوده و غریوی هم در بخش تاجیکیهٔ معرکه برخواست. هردو را بحضور میر حاضر کردند قنغرات در پیشانی خود زده و به ازذبیکی گفت که مرا غربت نزد خدا زد که کبر کردم. جایزهٔ مقرره جامهٔ ماهوت کنیز را میر به غربت داد لیکن قرار معمول غربت را زیر چوکی مقابل میر نشاندند آنقدر چپنهای ماهوت و کستور استر شاهی بر سر غربت ریخت که دوبار سه بار زیر چپن گور و گم شد. چپنهارا یکطرف تل کرد باز چپن باران میشد. سکهٔ بخارا تنگهٔ نقره بود، پیشروی غربت از تنگه خرمن شد.

بر طبق همه ساله غرض ختم پهلوانی امسال هم بنام غربت شده مبارکنامه و جایزهٔ پادشاهی از بخارا نیز رسید. غربت با هشتاد جامهٔ... ماهوت استر شاهی و خورجینهای تنگه و اسپهای خاصه معزز و مفتخر به چاه آب برگشت.

امیر عبدالرحمن خان که بواسطهٔ اقامت چهل روزهٔ در وقت آمدن در رستاق از کارنامه های پهلوانی چاه آب خصوصاً تفوق ایشان در صد سال بیشتر در معرکه بکولاب

و حتی بلجوان و بخارا خوب بلدیت داشت وقتیکه بعد از فتح و فیروزی بالای اسحق خان بمزار شریف رفت غربت را خواست. غربت در مزار شریف بحضور امیر حاضر شده بعد از مقابله با چند نفر پهلوان و دادن جوایز و نوازش زیاد خواهش کرد که اورا باخود بکابل ببرد. پهلوان عذر آورد که قربان شوم اگر از خربوزهٔ چاه آب ماندم میمیرم. امیر که به خربوزهٔ چاه آب بلد بود خندیده گفت راست میگوید اگر پادشاهی خودرا برایش بدهم خوش نمیشود. معاش مستمری مقرر نموده و رخصتش کرد و این زمانی بود که هنوز پهلوان از هفتاد سال عمر زیاد داشت.

پهلوان رازق این پهلوان پیلتن از نگاه قواره عجایب خلقت بود. در جملهٔ شش پهلوان پسران کرننی بسال خورد همه بود که باید یك عصر بعد از غربت ذکر آنرا می آوردیم. قد پهلوان قریب بدو متر میرسید. در عمر پای پوش نیافت. تابستان و زمستان پای برهنه میگشت. یك دوسالیکه به زیارت و به میلهٔ امیر همدان رفته حریف نیافت دیگر کم میرفت. در هفتادو پنج سالگی وقتیکه شخصی بنام تاج محمد خان جرنیل از بدخشان به چاه آب می آید میخواهد سیر و تماشای گشتی گیری چاه آب را هم ببیند. رازق پهلوان را می آورند بحیرت می افتد. برایش حریف طلب میکنند پیدا

نمیشود. باز که رستاق میرود پهلوان را نیز باخود میبرد، آنجا نیز حریف پیدا نمیشود. کلانشوندگان بشوخی میگویند که اگر در کل وطن بگردانی حریف پیدا نمیشود. پهلوان را با خلعت و اعزاز رخصت مینماید.

از غربت یك پسر ماند اما از رازق دوپسر ماند، پهلوان قادر جوان پهلوان غیوری بود که در خان آباد مرد. پهلوان غلام پسر رازق دوسه سال سربسر معرکهٔ طرفبازی قومی چاه آب را سر کرد، بکولاب مثل پدر و کاکای غیورش نام برآورده جوانانی بسیاری را بزمین خوابانید. جوان تنومند، شیر دل، زیباچهره بوده غرور جوانی اورا واداشت تا دامنهٔ جوانی و پهلوانی خودرا در کشور پهناور بخارا توسعه داده و مثل غربت نامدار و پدرش صفت پهلوانی خانوادگی اش را بیشتر بلند آوازه کرده با پهلوانان امیر بخارا در خود آن بقعه مصاف دهد. بعد از صاف کردن میدان پهلوانی کولاب، راه بلجوان در پیش میگیرد، آنجا هم که پوز پهلوانان بلجوانی را بخاك میمالد راه بخارا را در پیش میگیرد.

تو بخارا میروی دیوانـــه ئی
لائق زنجیر و زندان خانه ئی

پهلوان غیور دور از وطن و قوم و یار و دیار خود

بنام پهلوان و پهلوانی چاه آب و باز بنام نبیرهٔ کرنئی در دل پهلوانان بخارا که بیشتر اجیران و پلو خوران خوان امیرند هول و هلهله را براه می اندازد. امیر بخارا اجازهٔ مصاف میدهد. اگرچه از روی مبارکنامه ها و جوایزیکه همه ساله بنام پهلوانهای چاه آب خصوصاً بنام اولاده های کرنئی از بخارا صادر میشد پهلوان غلام را میشناسند، خصوصاً جوان دلکش و همه را مجذوب میسازد. امیر بخارا میگوید پدران تو همیشه مورد نوازش ما بوده اند، بیا در جملهٔ پهلوانان دربار آمده در همین بخارا باش چه میکنی که به چاه آب افغانستان میروی. پهلوان مغرور بجواب نفی امیر را رنجه ساخته میگوید که من تنها بزیارت بهاؤالدین بلاگردان و بطلب پهلوانان آمده ام یا خدا بمن میدهد یا به پهلوانهای بخارا. ایستاده نمیتوانم، بخدمت مردم بوطن میروم. امیر پهلوانهای دربار را برانگیخته میکند که هرچه میشود باید این جوان خوابانده شود.

معرکه ها آراسته میگردد یك و دو وسه هرروز پیش پهلوان غلام سر خم میکنند. پهلوان غلام بیست و یکسال دارد، گرم و سرد دنیا را ندیده، شبانه به پیش هموطنان بدخشی چاه آبی که بریگزاری مزدوکاری رفته خشت مالی میکنند استقامت دارد. خشت مالان مشوره میدهند که ترا

کدام ضرر میرسانند بیا بگریز. جوان مغرور و بی تدبیر خنده کرده و میگوید که گریز یعنی چه؟ از کی بگریزم؟ اگر بخارا همه اش پهلوان بود از پیشم نجات نمی یابند. بمان که هرچه دارند بیارند. هنر او در گشتی همان چاه آبی شانه گردان غربت عم نامدار او بود. همینکه دست او بگریبان حریف میرسید آیت فتح و فیروزی بوده بس همه میگفتند که غربت چاه آبی جوان شده است.:

" تو گوئی که سام سوار است و بس"

اخیراً پهلوانان به اشارهٔ میر خدعه و خیانتی را براه انداخته و معرکه را در آن گرمی بخارا در روز جریان داده پهلوان را برانگیخته میکنند تا بمقابل طالبش برآید، بعد از يك دورهٔ میدان که پهلوان گرم می آید تشنه شده آب طلب میکند. در گیلاس آب نوشیدنی پهلوان زهر آمیخته میدهند. همینکه آب خورده میشود بلاسبب بعد از گرمی روز معرکه خاتمه میابد، پهلوان به نزد مسافران بدخشی چاه آبی نا رسیده حالش دگرگون میشود و استفراغ شروع میگردد. خون از دهان پهلوان جاری گردیده بوقت نیمهٔ شب حیات و آنهمه زیبائی و طراوت پهلوانی و جوانی را بباد خیانت امیر

و بخاریان داد، مرد و یك جهان نام و افتخارات ابدی را از خود به یادگار گذاشت.

مرگ این جوان خورشید روی، شیردل خاطرهٔ تراژیدی و نهایت حزن انگیز است. علاوه بر داغِ جانکاهیکه برنهاد خویش و قوم ماند، حالت تلخ و جگرسوزی بمادرش آورد که از گریه های زار زار و نوحه سرائی در مرگ پهلوان در ماتم سرا ها و غمخانه ها بود که مدت العمر بیاد جوانی و پهلوانی و زیبائی غلام جوانمرگ ازدل میبرآورد و گفتار میکرد.

خصوصاً پهلوان قادر فرزند دوم او نیز با همان حسن و جمال و پهلوانی و کمال در وبای صبغهٔ عمومی در خان آباد در حال مسافرت وفات نمود و برای ابد دو داغ در جگر و بگفتهٔ خودش دوسیخ در دوچشمش خلیده کورشد. ماهم به این غم شریکیم.(جمشید شعله نویسنده)

آری مرگ جوان به این زیبائی و این نام و نشان که در بیست و یکسالگی کشور پهناور بخارا راز مصاف هم آوردی پهلو تهی میکند و بلاخره مردی را بچنین نامردی میکشند باعث ماتم و غم و الم ابدیست.

شش پسر کرنئی همه شیر چنگ و پیل زورانی بودند که تا امروز که یکصدوشصت تا دوصد سال از زندگی کرنئی

پهلوان میگذرد، از نام آن پهلوان و پسرانش قوم به احترام و محبت یاد میکنند.

با ذکر این دوره از پهلوانان که قبل از یکصدو شصت سال زندگی داشته اند پایانترآمده بذکر یکدوره بعدتر از ایشان یعنی آن پهلوانانی که یکصد تا یکصدو شصت سال قبل ازین تاریخ زندگی کرده اند میپردازیم.

ج: پهلوانانیکه تا یکصد و شصت سال قبل زندگی کرده اند

درین دوره از شش تا ده نفر از پهلوانان بنام وطن خویش را نام میگیریم و از دیگران بواسطهٔ جلوگیری از تطویل کلام منصرف میشویم. ورنه تعداد پهلوانانی این سرزمین از حد افزون است و همه ساله کسانیکه به میدان معرکهٔ کولاب یا روضهٔ حضرت امام تخار حاضر میشوند از پنجاه نفر زیاده است.

سبحانی و اَنَالحَق مخصوص آندوتن نیست
هر خار این بیابان منصور و بایزید یست

این دوره پهلوانان که باید زندگی شان از سنهٔ تخمین

۱۲۰۰ـ ۱۲۵۰ هجری شمسی باشد عبارت اند از:

۱ـ ولی مشهور به خاکباد

۲ـ پهلوان محمد علی

۳ـ پهلوان غائب

۴ـ پهلوان قربان تخن آبادی

۵ـ پهلوان زردك

۶ـپهلوان بابا

۷ـ پهلوان گدا محمد

۸ـ پهلوان حسن شتر

۹ـ پهلوان محمد علی کفش دوز

بواسطهٔ کمك حافظه و یادداشت پهلوانهای معاصر این پهلوانان را که در هرکجا با ایشان مصاف داده اند نیز یاد آور شده میتوانیم. کسانیکه در حضرت امام و تخار هم آوردی کرده اند اوراضی ترکمن از حضرت امام، الله نظر پهلوان نامدار عصر و زمان از سرای سنگ تالقان، محمد قل کلان از تالقان، پهلوان حکیم از فیض آباد بدخشان، پهلوان عبدل از فیض آباد، پهلوان دولت از بهارك جرم بدخشان، پهلوان کته بیك و پهلوان دولت از درواز بدخشان.

این پهلوانان کسانی بودند که یکجا با پهلوانهای معاصر شان از چاه آب در میدان روضهٔ حضرت امام، در

فیض آباد مصاف داده اند و نامهایشان مشهور است. اسامی و کارنامه های پهلوانان چاه آب اینست:

۱ـ پهلوان ولی خاکباد

طوریکه از نام او معلوم است پهلوانی بوده است نهایت مهیب، قوی هیکل، زورمند که سبب برتری و تفوق او هم بالای حریف ها همین زور فوق العادهٔ او بوده است. خاکباد در حوضهٔ بدخشان زمین تا مزار شریف و آنطرف رودبار جیحون در تمام مملکت بخارا شهرت داشته است.

در عصر این پهلوان معرکه های گشتی صورت اصلی خودرا باخته هرجا تحت تأثیر قوم و قوم بازی درآمد. در خود چاه آب بالکل شبیه ساعت تیری و هنری آن تغیری قیافه داده صورت عداوت و همچشمی های قومی را بخود گرفت که هم اکنون هم این عرف معمول و مرسوم است. پیشتر ازین تاریخ به مناسبت طویها، جشن های ملی، اعیاد مذهبی یا به تقرب ورود کدام مهمان معززیکه معرکه برپا میشد پهلوان ها بدون راه بلدی یا هدایت کدام شخص چکمن کرده در میدان میگشتند. هرکس که طلب هرکسی را داشت طرف مطلوب بدون عذر و حیله برخواسته جواب حریف

خودرا، خواه به نفع و خواه به ضرر میگفت. حَکَم هم اکثراً ضرورت نمی افتید. چرا اگر یکطرف به افتیدن و مغلوب شدن قناعت نمیکرد پهلوان حریف بدون کدام وقفه از سر به گشتی میپرداخت تاکه حریف مغلوب قانع میشد. البته این قاعده در حضور بزرگان و یا مهمانانیکه به افتخار شان چنین سرگرمی ها برگزار میشده نیز مرعی بود.

حالا رقم معرکه ها دگرگون شده است، دونفر موی سفید یا کلانتر یا هرنامیکه برآنها میگذارید در دو طرف ایستاده پهلوانها هم همه در دوطرف چکمن کرده می نشینند. یکطرف میگوید بخیزآن فلانی را با فلانی. چون آنطرف یکروز حریف را خواهش کرده است قبول نمیشود، باز صدا میشود فلانی با فلانی هم جوره کردن معادل نیست قبول نمیشود. اکثراً روز بهمین بخیزان بخیزان سپری میگردد.

دیگر اینکه بر سر همین تعصبات قومی سر گشتی گیری ها جنگ ها و منازعات قومی میخیزد که ما نمونهٔ یکدو واقعه را ازین فتنه ها بموردش مطالعه میکنیم.

تا تاریخیکه ما در قید نویشتن سانحات پهلوانی آن هستیم در محیط و ماحول چاه آب، رستاق، تالقان، حضرت امام چنین احساسات موجود بود. هرگاه اقوام می خواستند

پهلوانها و پهلوانی را تحت نفوذ و اختیار خود بسازند پهلوانها گردن نمیدادند. چنانچه ما نمونهٔ ازین مقابله را در مورد رفاقت و همکاری پهلوان اسمعیل کلان گزر ورنخواه و پهلوان غربت مختصراً نویشتیم. این دو پهلوان از دو قوم ایزنه وورنخواه بودند که از آن به بعد پهلوانی نیز زیر تأثیر نفوذ ایشان درآمد و قیمت و جوهر اصلی خودرا از دست داد.

خاکباد نامدار از جملهٔ پهلوانانی میباشد که درین دوره در چاه آب زندگی کرده شهرت فوق العادهٔ او به پهلوانیش گاه ها اورا به مخاصمه انداخته و ضررهای دیده است. باید دانست که در همه هنرهای ورزشی خصوصاً گشتی گیری دوچیز سرآمد است، یکی قوت که طلیعهٔ یك پهلوان را از روی استخوان و اعصاب قوی میدانسته اند مثلاً قد بلند، شانه های عریض، استخوان قوی، سینهٔ پهن، عضلات پر. این چیزهای هستند که یکجوان را بزودی برتری میدهد و دیگر هنر است، هنر آموختن فنون و اعمال گشتي و مشق و تمرین.

در جملهٔ پهلوانانی گذشته بجز غربت و پهلوان اسمعیل کلان از دیگران نشنیدیم که به مشق و تمرین یومیه و دائمی پرداخته باشند. ولی خاکباد از جملهٔ پهلوانانی قوی

هیکل و تنومندی بود که شهرت و غلبه و تفوق او متکی بزور و قوت فوق العاده اش بوده و بس. هنر و مشق های گشتی از قسم غیوری، دست پیچ، سغری گردان، الوك هیچ هنر ها را نمیکرد، تنها و تنها شانه پیچ و یا فن خاکباد که به نام خود او باقیست هنر او بود. او یکدست را از بیرون بروی کله و گردن بدرون گزرانده از زیر کش از بیرون برآورده قوت میکرد هردودست حریف به عقب باز شده به پشت و شانه راست میشد، درینصورت در اثر جُقیدن (یاقوت و فشار آوردن) چنان میشد که یا دستها از شانه جدا میگردیدند یاحریف خودرا به آسانی میخواباندو تسلیم مینمود..

در تمام عمر هنر خاکباد پیل زور همین بود. اینکه خاکباد نامیده میشد لنگر پهلوان و پای او هرکجا بزمین خاکشال میکرد. خصوصاً در معرکه های گشتی از بچه گی بهمین نام موسوم بود. او قوی ترین و کلانترین اسپهای زمان را با خود داشت، اما اسپ او زین را ندیده بود. از توغی جنگل همیشه موله یا مورهٔ خسی دوزانده و بدان سوار میشد. نویسنده چنین سواریرا در طفلی در مورد رجب محمد بای که شخص نهایت عریض و شکم بوئی بود دیده بودم. هیچ وقت به اسپ زیندار سوار شده نمیتوانست.

پهلوان خاکباد در برخی موارد ازآب بزرگ جیحون بدون تل با همان اسپ خود سواره میگذشت. رفقاو همرهانش که او را از غرق شدن میترساندند، میگفت این چه دریاست یك جویبار است. خاکباد هم در عمر حریف نیافت. پهلوانهای چاه آب از دو گذر تسلیم او بودند. زمانی در اثر تعصبات قومی کور جمال نام علاقدار افغانی (قوم پشتون) را که به بدنامی و فساد شهرت داشت وادار کردند که خلاف وقت موعود معرکهٔ گشتی ترتیب کند و این در وقتیست که قوم خاکباد بواسطهٔ اشتغال شان بر امور دهقانی (حین شدت درو و گرفتاری شان بوده و در شهر کمتر کسی حضور میداشته باشند،) این قوم بالواسطهٔ کثرت مشاغل دهقانی از اوایل ماه ثور تا میزان یك قلم در دشت بوده به انجام امور دهقانی و برداشت خرمن های گندم و تنظیم و سرشتهٔ پالیز های خربوزهٔ خود مشغول اند و بشهر نمی باشند، در چنین فرصتی کور جمال را با خود همنوا ساخته در زیر چنار (موضعی است لب چشمه سارهای بین شهر) معرکه می آرایند.

پهلوان محمد علی گذر گردنگه را بمقابل خاکباد جوره میکنند. بعد ازینکه خاکباد به فن خود مشغول است و پهلوان محمد علی را زیر کرده است و بناست که بر زمین

بزند، اولاً دونفر ملازمین کور جمال و بعد ازآن نفر قومی بر سر خاکباد میریزند و خواهش میکنند و چنگاو میشوند که رها کند اما کجا؟ خاکباد هم خاکباد است چه یك تن پیش او و چه یك شهر، جواب میگوید. آنها از بالاشروع میکنند بزدن و پهلوان مشغول حریف است. هرقدر که چوبدسته ها و سنگها و تیاقهامیریزد گویا پهلوان چاپی[99] میشود. پنجه های پهلوان که به شانه های حریف دوخته شده به تاب دادن استخوانها میبراید سر نمی دهد تا که حریف به پشت میخوابد. خاکباد بر سینهٔ او در حالی مینشیند که هنوز تیاق و چوب بر سرش میریزد. دستها و پنجه های پهلوان را بزیر سنگ و چوبدسته غوجه غوجه میکنند. پهلوان در سر آنقدر طیاق میخورد که بیهوش میشود. در آخر که از قومی گذر خبر میشوند بر سر قوم مخالف میریزند. در نتیجه از هردو طرف چندین تن مجروح بزمین می افتند، تا که خاکباد را به گلیم پیچانده و بار کرده بخانه میبرند. ازین به بعد دیگر خاکباد در هیچ میدان بی شرط گشتی نمیگرفت. پنجه های او همه کج و پیچ بود. هرکجا بگشتی برمیخواست اول با حریف میگفت پنجه های من معیوب است بعد از گرفتن

---

۹۹ مساج دادن و مالش دادن

سر دادن[100] نیست.

حاجی گلخان جرنیل در ابتدا از طرف حکومت در تالقان جرنیل ملکی و نظامی بود. پهلوان الله نظر که نمونهٔ روزگار خودش بوده است بچه خواندهٔ جرنیل و نهایت با اعزاز و اکرام زندگی کرده است. دوبار جرنیل مذکور پهلوان الله نظر را با خاکباد مقابل ساخته است. یکبار در تالقان که خاکباد و پهلوانهای چاه آب و رستاق را دعوت میکنند خاکباد با رفقای عصر خویش میروند. از پهلوانهای تالقان دو نفر میماند دیگر ها مغلوب میشوند و از چاه آب نیز شش نفر پهلوان بر زمین می افتد. محمد قل پهلوان تالقانی که آوان نوجوانی و بوزبله گی او بوده در میدان بچه علتی حاضر نبوده است خاکباد و الله نظر نامدار را جوره میکنند. در مرحلهٔ اول بواسطهٔ عدم بلدیت یك چنگ بچنگ شده رها میکنند. بقول خاکباد که میگفت او را وزن و لنگر کردم .بعد بجرنیل عرض میکند که در اثر لت و کوب قومی دستهای من معیوب است بعد از گرفتن پهلوان هم رها نکند و من هم رها نمیکنم. بهرکس که خدا داد. جرنیل رأی و رضای الله نظر را میپرسد، پهلوان الله نظر که رستم زال عصر

---

۱۰۰ سردادن در اصطلاح عامه رهاکردن معنی میدهد

و زمان خودش است قبول نمیکند. خاکباد بعد از کشش و کوشش زیاد به فن معروف خود میارد و میبیند که سر الله نظر زیر سینه و دستهای او از عقب رهاو راست شده است، در یکی دو دور دیگر دو زانوی الله نظر بر زمین میخورد و چون بحسب اشارهٔ جرنیل گشتی زیر نظر او قریب نشستگاه جرنیل است الله نظر در حالیکه دو زانو بر زمین خورده است و قریب است که دو دست او از پشت سر هم چسپیده و چپه شود، بزور به اوزبیکی صدا میزند (قُوی بیر) یعنی رها کن. جرنیل اولاً بواسطهٔ عساکر و دفعهٔ دارها و بعد ازآن خودش فرآمده الله نظر پهلوان نامی را از چنگ خاکباد رها میکند.

جرنیل بدادن چپنها و لنگی و جوایز معمول میخواهد بین دو پهلوان صلح کند خاکباد قبول نمیکند و میگوید که اگر پهلوان کم آمده است سالم خودرا میگیرم و الا یکطرفه میکنم. الله نظر پهلوان میگوید هم شانه و هم دستم افگار گردیده و هم خاکباد زوراست.

بار دوم وقتیکه حاجی گلخان موصوف جرنیل بدخشان مقررشد، از منطقهٔ بدخشان درواز جرم تا چاه آب و رستاق همه پهلوان هارا جمع کرده معرکهٔ گشتی تشکیل میداد. خاکباد با دوازده تن از یلان و پهوانان معاصرش حاضر شدند. ازرستاق، کشم و تالقان نیز با الله نظر پهلوان

نامی عصر و زمان تالقان دیگر پهلوانها حاضرند. بالآخره برحسب معمول معرکه برپا شده پنجاه نفر پهلوانهای خورد و بزرگ باهم می آویزند. چهار نفر پهلوان بمقابل پهلوان حکیم فیض آبادی مغلوب میشود. شاگردان الله نظر پهلوان با همرهان او بجز از محمد قل کلان و خود الله نظر دیگران پیش پهلوانان چاه آب زانوی عجز خم کردند. پهلوان حکیم فیض آبادی طلب خاکباد را مینماید. خاکباد میگوید: که سر قفس من و پهلوان بزرگ الله نظر ناتمام است، اول باید من و پهلوان مصاف نیمکارهٔ خودرا بسر برسانیم بعد ازآن با هرکی که لازم شد مقابل خواهم شد. پهلوان الله نظر که حاضر بود بپا خواسته گفت: خاکباد زور است خدا به او داده است من توان مقابله با او را در خود نمی بینم. لذا از طرف من به مقابل او اعتراف است بهرکسی که میتواند و میخواهد مصاف دهد.

حاجی گلخان جرنیل که پدر خوانده و مربی الله نظر پهلوان بزرگ تالقان بود دست خاکباد را به یکدست و دست الله نظر پهلوان را بدیگر دست گرفته میگوید که شما دو پهلوان بزرگ باید مدت العمر باهم مقابله نکنید و این است عهد و قول برادری. پهلوانها عهد و قول میکنند که مدت العمر باهم نیاویزند لیس....قندهاری و لنگی های حاشیه

زرین پیشاوری بهردو داده شده و صلح شد. همان بود که تا آخر عمر که معرکه آرائی تخار و بدخشان میدان حضرت امام بود یکطرف تالقان بسردستگی الله نظر پهلوان صف میزد و طرف دیگر خاکباد با دستهٔ پهلوانان ماورای کوچه یعنی رستاق و چاه آب نشسته دو طرف معرکه را گرم میکردند. سی و پنجسال این دو پهلوان با دستهٔ شاگردان و زیر دستان خود معرکهٔ حضرت امام را گرم کرده تا اخیر غیر ازین دو قوم کسی دیگری در میدان وجود نداشت. این مصادف بزمانی است- که در اثر موافقهٔ امیر بخارا امیر عبدالاحد... حفظ سرحدات بخارا بعساکر روسها محول شده و کمنتاتور روسی در چوبك مقابل چاه آب سرحددار است. همچنان بالمقابل همه تهانه های ما از آنطرف توسط روسها نظارت و آن جنب و جوش و رفت و آمد که بهر نام و عنوان به کولاب صورت میگرفت یك قلم محو شده است.

دیگر پهلوانها هم به آن حرارت سابقه آمد وشد ندارند. اگر دارند هم بسیار کم. ما درین عصر دو قضیهٔ گشتی را از میله های حضرت امیر همدان کولاب میتوانیم نقل کنیم.

قربان صغیره یکی از پهلوانان و بای بچه های بنام و نشان بلجوان سال اول آمده دوازده سیزده نفر پهلوان بنام

چاه آب را مغلوب میسازد. آمدن او هم بحسب شهرت و نامیکه پهلوانان چاه آب دارند نه بلکه مقابله با خاکباد میباشد. اما بهر علتی که هست خاکباد نرفته است. پهلوان گدا محمد برادر خاکباد که در زور مثل خاکباد ولی در گشتی سوابق چندانی ندارد در قطار کسانی است که از دست قربان صغیره افتاده است.

سال دیگر پهلوان روانهٔ کولاب میشود. آنهائیکه از دست قربان صغیره افتاده باشند اگر حرمانی باشند دوباره طلب میکنند و الا پهلوان تازه بمیدان می آید.

قاضی کولاب اصلاً بلجوانی و از اقوام قربان صغیره و پهلونشین میر کولاب است، میگوید که پهلوانهای افتادگی سال گذشته دیگر ضرورنیست با پهلوان مقابل شوند، پهلوانهای تازه برآیند. چهار نفر پهلوان فرخار و کولاب بشمول پهلوان زردك چاه آب مغلوب میشوند.

روزی دیگر قربان صغیره واقعاً طلب خاکباد چاه آبی را میکند و غیر ازو هم کسی دیگری نمانده است. از پهلوانهای کولاب، قرغان تیپه و افغانستان همه را خوابانده و نهایت چشم سرخ است.

خاکباد چکمن کرده میبرآید. پهلوان عرض میکند که پهلوان از بلجوان و نابلد است، شما میدانید که در اثر لت و

کوب قومی پنجه های من عیبی است همینکه بهم آویختیم رها کردن نیست کسی غرض نگیرد. پیش از آنکه میر جواب بگوید قاضی که وطندار قربان صغیره است میگوید یك تنها شماماندید چطوریکه میگیرید گیرید.

پهلوانها با هم مصاف میدهند و خاکباد بگفتهٔ خودش قربان صغیره را میپیچاند تا جائیکه دستهای پهلوان از عقب راست میماند. پهلوان به گریز گریز بروی کوت تفنگ عسکر ها....رسیده به اشارهٔ قاضی و میر چنگاو میشوند که خلاص کنند پهلوان قربان صغیره را چپه میکند لاکن قاضی و میر قبول نمیکنند. پهلوان ادعای افتادن قربان صغیره را میکندِ حساب نمیکنند. خاکباد میگوید خوب است دوباره فیصله میکنیم. قربانِ صغیره دست راست را پیش کرده عیبی شدن آنرا وانمود میکند. در نتیجه گشتی را مساوی اعلان کرده دو چپن کستور سرخ و سبز آورده بهر دو پیش کردند خاکباد از گرفتن چپن ابا ورزیده و گفت.: اگر پهلوان افتاده است اعتراف کند و الا بمیدان در آمده باهم مصاف کنیم. در غیر آن مستحق بخشش نیستم. بواسطهٔ حمایت قاضی گور سوخته مسئله را معلق میگزارند. معرکه ختم اعلان شده و قربان صغیره بوطنش باز گردانده شد. اما خاکباد چه کرد؟ صبا وقت بازگشت رفقای سفر همه جمع

شدند تا یکجا بگردند. پهلوان میگوید که شما همه بروید تنها یکنفر پهلوان ملاحاجی باقی باشد سه چهار روز بعد میرویم. ملا شاگرد و خدمتگار او بود. یکروز بعد که وطنداران پس گشتند پهلوان یابوی قوی را سوار شده راه بلجوان پیش میگیرد اما بملا حاجی میگوید اینهارا نگوئی که خاکباد است. بهر مهمانخانه و قریه و شهری که میرسند میگوید پسرش قهر کرده بلجوان رفته جویان شده است عقب پسر خود میرود. اخیراً بشهر بلجوان میرسند به سرای مسافري فرود می آیند هیچ کس نمیداند که کیست هفت روز است که میلهٔ بلجوان شروع شده است. برسم کولاب تا نیم روز بزکشی است و بعد ازآن گشتی گیری است.

همینکه معرکه آراسته میشود پهلوان خاکباد رفته در گوشهٔ خموش نشسته میبیند که قربان صغیره کدام طرف است تا به طرف مقابل او پیوسته طالب قربان صغیره شود. اتفاقاً خاکباد را که سالها در کولاب مصاف داده است چند تن از پهلوانهای بلجوان میشناسند تعارف بعمل آورده به مهمانی میخوانند و قربان صغیره هم آمده حاضر میشود و پهلوان را با اسپ بخانه اش میبرد و از پهلوانان محله هم آنچه بود همه را میخواهد. پهلوانی بلجوان هفتهٔ دوروز است درین دوروز اول بزکشی و بعد از نیم روز گشتی گیری است.

گوسفند بورداقی (آخوری) کشته میشود، پلو ها و گوشت بریانها ترتیب میگردند.

قربان صغیره ازآن سب میگفتند که پدر پهلوان قربان بای چاربا داری بوده است. همینکه قربان پسر اولین او بدنیا می آید پدرش میمیرد. مادر قربان بواسطهٔ تربیت یگانه فرزندش دیگر شوهر نکرده فرزند خودرا اسره[۱۰۱] میکند.

قربان صغیره همان یك سورك یعنی هزار گوسفند، گلهٔ اسپ و دارائی زیاد داشت خلاصه که تا شب پنجشنبه یعنی به اصطلاح بلجوان روز تعطیل (تعطیل به آن واسطه میگویند که صرف مدرسهٔ های دینی درس را تعطیل میکردند) از هیچگونه مهمانی و قدردانی دریغ نکرده و در روز اخیر مادرش آمده میگوید پهلوان یك پسر بنام دارم در کولاب هرچه شد بین دوست و دشمن نبود اینجا بین قوم است تو هم بجای پسرم باشی. اگر از دولت و دارائی کم هستی نیم رمه و گله قربان صغیره را برایت حصه میکنم اما در معرکه طلب پسرم را نکنی. به اصطلاح پهلوان بقای بقائی چون پهلوانها کور نمك میباشند پهلوان خوب خوب گفته بملا حاجی میگوید که رفتم و اسپهارا بسرای بیار. همینکه

---

۱۰۱ تربیه و پرورش

معرکه گرم میگردد خاکباد در صف قربان صغیره و پهلوانهای طرف او می نشیند و اما دو ساعتی بعد بطرف رقیبهای قربان صغیره پیوسته چکمن کرده بحضور میر بلجوان حاضر شده میگوید مسافری هستم از دیار چاه آب بدخشان زمین از افغانستان، در میدان امیر همدان کولاب با قربان صغیره پهلوان مصاف دادیم قفس[۱۰۲] ما ناتمام مانده دراین راه دور به امید خدا و شما آمده ام که پهلوان بیاید تا باهم فیصله کنیم. چون قربان صغیره پهلوان منحصر بفرد بلجوان و از قوم تا پهلوان داغدیده ها بسیار داشت کارد خاکباد دسته یافت. قوم هم طلب گشتی اورا کردند قربان صغیره که خبر شد مادرش گفته بود که اگر طلب هم کرد نگیری. خواست که عذر پیش کند قوم او که حصهٔ بیشتر بلجوان است گفتند که کسر شأن قومی است که جواب بگوئی، آینده را خدا میداند اورا مجبوراً راضی کردند.

قربان صغیره در مقابل خاکباد دوباره دل نادل چکمن کرده پهلوان درین بار نیز پهلوان صغیره را به آرامی و خاطرجمعی خوابانده در سر دل او سوار میشود و میگوید:

"پهلوان آئین پهلوانی بود کور نمکی کردم بخشش"

---

۱۰۲ یك میدان و یا چاشنی پهلوانی

خاکباد بعد از استقبال از طرف مقابل قربان صغیره و گرفتن بخشش و تحایف میر بلجوان راه کولاب و چاه آب را پیش میگیرد. در کولاب میگوید که کار و میدان با قربان صغیره فیصله شد بدنامی و گردن بستگی قاضی گور سوخته ماند.

خاکباد هم ازآنجمله پهلوانهائیست که در تمام صفحات شمال مملکت تا میمنه نام داشته و هشتاد سال عمر کرد پشت او زمین و رویش شکست را ندید. فن او در گشتی همان یکچیز بود.

پهلوان در وبای صبغه در یك قرن قبل در سنهٔ ۱۲۹۸ هجری شمسی در شهر کولاب که برای آوردن آذوقه به اولادهایش رفته بود وفات یافت و به موجب وصیت خودش در مزار حضرت امیر همدان مدفون شد.

۲_ پهلوان محمد علی

این پهلوان معاصر ولی خاکباد و سایر معاصیرینش بوده و به قوم گزر گردنگه منسوب بود. به فن دست پیچ گشتی میگرفت. جوان نهایت زیبا و خوشروی و خوش قواره چابك کار و معرکه آرأ بود. قوم او را چند بار مجبور کرده

با خاکباد مقابل نمودند. با اکثر پهلوانهای معاصر خود غالب بوده جز از چند تن پهلوان های گزر ایزنه دیگران به او تاب نیاوردند. این پهلوان هم از جملهٔ پهلوانهای بود که همیشه از کولاب با چپن های بخششی و سرخروی می آمد. گاهیکه قوم اورا با خاکباد مقابل میکردند عذر می آورد و بزور خاکباد معترف بود.

۳_ پهلوان غائب

پهلوان غائب دوسال از خاکباد و محمد علی خورد اما از پهلوانهای عصر آنها گفته میشد. این پهلوان هم که از پهلوانهای نام آور و ارزندهٔ گزر ایزنهٔ چاه آب بوده، بارها به بدخشان، کولاب، حضرت امام رفته با پهلوانان بزرگ مصاف داده است. گشتی پهلوان غائب در دست پیچ شهرت زیاد داشت. پهلوان علاوه بر فن گشتی سوار لایق بزکشی بود. سه بار یك پای او شکسته است. یکبار آنرا که نقل میکنند انسان بحیرت فرو میرود. پهلوان غائب که یل غیرتی و آرام گردی بوده حکایت کرده است:

آساوی کم قوتی را سوار بودم افتاد پایم زیر اسپ و رکاب شد از ساق زیر زانو شکست بعد از بستن پنجاه روز خبر

نگرفتم بعد از ایلاکردن پلستر وطنی دیدم که پا کج گرفته است. گفتند خوب میشود راست میگردد و بعد از دو سه ماه که برفتار آمدم دیدم که کج شده و مرا لنگ ساخته است. اول بذریعۀ عقب تیشه پارا دوباره شکسته غوجه کردم و بعد شکسته بند را آورده دوباره بستم.

کلانهای آنها همه دهقان دار و اسپباز و در میان قوم گزر ایزنه آنهارا که قوم زیادی اند "غندل" میگویند و خود این قوم هم ازین لقب بد نمیبرد. پهلوان قره چۀ نامدار برادر زادۀ پهلوان غائب غندل است.

۴_ پهلوان قربان تخن آبادی چاه آبی

تخن آباد لهجۀ عوام، شاید تخر آباد و یا تگین آباد یا چیزی دیگری باشد قریۀ ایست در دمبالۀ غربی شهر چاه آب یك بیل آب جاری دارد که از شرق آن برآمده چند باغ و زمین را سرسبز میکند. سبزی کاری مردم شهر چاه آب عموماً از آنجاست. پهلوان قربان جوان بلند بالا، خوش شکل، قوی چنگ خوش گشتی بوده همیشه با معاصرانش خاکباد، محمد علی و غیره صف آرای معرکه های کولاب، بدخشان، رستاق و حضرت امام بوده اند.

در عصر پهلوانی این دوره پهلوانان و جوانی شان رواج گشتی گیری در حضرت امام کمتر بوده است. چراکه از گشتی گیری خود این دوره پهلوانان مثلاً خاکباد، غائب، زردك، در حضرت امام حکایاتی نیست. میدان کارنامه های اینان هنوز بیشتر کولاب و هم تأثیر تمرکز جرنیل نظامی حاجی گلخان به بدخشان بوده است که در پانزده سال پهلوانان چاه آب سر بسر همه ساله آنجا طلب شده مصاف داده اند.

پهلوان قربان هم به این جمله که در هیچ میدانی شکست نکرده پشت او زمین را ندیده است افتخاراتی داشت.

۵_ پهلوان زردك

در قوم از گلنظری گزر ایزنه و هفت برادر بودند. در سالهای اخیر با عبدالرازق برادرش در کولاب زندگی کرده است. هردو برادر صاحب رمه و گله و مکنت فراوانی بودند.

زردك از جملهٔ پهلوانان گزیدهٔ چاه آب در کولاب متوطن بوده و در سالهای اخیر به تأثیر مهاجرت عمومی و انقلاب بخارا بوطنش بازگشت و همینجا به ابدیت پیوست.

او هم از پهلوانهای بنام و نشان و معروف این بقعه

بوده که در سال ۱۳۰۰ هجری خورشیدی در جملهٔ پهلوانهای که بحضور سپه سالار محمد نادر خان در چاه آب حاضر کردند یکی هم همین زردك پهلوان بود که از پهلوانان با نام و نشان این بقعه بحساب میرفت.

۶ـ پهلوان بابا

به لهجهٔ عوام و عرف چاه آب (باوا) مشهور به پهلوان بابای داکی. این پهلوان غیور در فن گشتی فقط به شته میدانست و بس. اما شتهٔ او هم کار هرچیز را میکرد. شته قراریکه پیشتر هم تصریح کردیم زدن بکف و یا بر پای راست یا چپ است به پای حریف در اطراف سپل و بجلك و بند پا.

پهلوان بابا به این فن شهرت داشت. مرد قوی هیکل و بلند بالا و خوشروئی بوده، در تمام عمر که گشتی گرفت جائی کم نیامد و از پهلوانانیست که به کولاب و بدخشان و رستاق به میدانهای معرکه خواسته میشد. او به گزر ایزنهٔ چاه آب تعلق داشت.

این جمله پهلوانان که از آنها صحبت شد یك گروپ بودند که بیشتر بکولاب گشتی گرفته کارنامه ها و نام و

نشان زیادشان در ولایت کولاب پاردریابوده است.

۷_ تذکر پنج تن پهلوانان دیگر

درین عصر پنجنفر پهلوان نامی دیگر را نیز یاد میکنیم. منتها اگر خاکباد و مؤخرینش بدورهٔ پیری رسیدند اینها در عقب ایشان برآمده اند. انتهای تاریخ پهلوانی آنهاو ابتدای پهلوانی این اشخاص در یکعصر بوده است و ایشان ازینقرار اند:

۱_ پهلوان قربان زرگر

۲_ پهلوان باباك تخن آبادی

۳_ پهلوان مرزا امین تخن آبادی

۴_ پهلوان ملا حاجی

۵_ پهلوان غلام

باید گفت که در جملهٔ ۹ نفر پهلوانهای معاصر خاکباد از ذکر و تفصیل در بارهٔ سه نفر منصرف شدیم. پهلوان گدا محمد برادر خاکباد، پهلوان حسن شتر، پهلوان محمد علی کفش دوز.

این هر سه پهلوان نیز از مردان معروف معرکه های چاه آب بودند. همه جا ایشان بنام پهلوان یاد میشدند.

تفصیلات در بارهٔ گشتی های ایشان مقاله را بدرازا میکشاند روی این ملحوظ معذوریم.

در بارهٔ ذکر پنجنفر پهلوان که در آخر پهلوانی عصر خاکباد سر برآورده اند تنها اینقدر علاوه میکنیم که: در روزگار پهلوانی ایشان میدان معرکه یکی از کولاب یاد شده و دیگری از بدخشان.

دیگر رجوع مردم ازین تاریخ ببعد تا اوآخر سنهٔ ۱۳۲۰ هجری شمسی میدان روضهٔ حضرت امام شهر حضرت امام شد. خاکباد است که درین میدان خودش و معاصرینش که همین ۹ نفر چاه آبی باشند گشتی نگرفته اند و این پنج نفر جوانان که به دمبالهٔ پهلوانی خاکباد سر برآوردند میدان پهلوانی ایشان حضرت امام بود. خاکباد با پنجاه شصت نفر پهلوان از چاه آب و رستاق فیض آباد شهر بزرگ بدخشان رفته یکطرف و الله نظر پهلوان نامی تالقان با شصت هفتاد جوان مغرور دیگر از طرف دیگر صف زده هفت روز سر بسر مصاف میدادند. تالقانی به ندرت میزد و غالب میشد و اما غلبه همیشه طرف چاه آبی ها بود.

پهلوان غلام بچهٔ رازق بزکش ماهر همان بود که پیشتر نویشتیم حضرت امام را ندیده بود.

مرزامینِ تخن آبادی دوسه سال به فن چاه آبی در

حضرت امام سر کرد.خود خاکباد و الله نظر تالقانی بواسطهٔ عهد و قولیکه در جوانی ایشانرا حاجی گلخان جرنیل داده بود تا آخر بروی یکدیگر مقابل نشدند و مثل دوبرادر رفاقت داشتند. در عنعنهٔ مردمان قدیم یعنی نسل های قبلی اخلاق گزشت و فداکاری و شهامت ارزنده ترین ثروت یك انسان بود و در هرمورد از خودگزری داشتند.

در قطار این پهلوانها از یك پهلوان نامدار دیگر که در طی هفتاد سال زیاده تر عمرش شکست نخورد و پشتش زمین را ندید باید نام ببریم.

پهلوان حاجی رستاقی

پهلوان تنومند و قوی هیکل بلند بالا و سفید پوست بود که در عصر و زمان خودش مثل او قوی هیکل دیده نشده بود. این مرد نیز درین اوآخر از جملهٔ آن پهلوانانی بود که پشتش زمین را ندیده است.

در روزگار آخرین دورهٔ معرکه آرائی کولاب یکسال علی خان نام سر برآورده است. هفت هشت نفر پهلوانهای چاه آب، رستاق از جمله پهلوان بقاً بقائی، یاباك تخن آبادی، پهلوان تفلان، قربان زرگر و غیره را خوابانده و همچنان از

پهلوانهای تاجیکیه بسیاری مثل پهلوان ذاکر افتاده است. گویا علی خان پهلوان همه را خوابانده است.

پهلوان حاجی رستاقی دو روز با او سر بسر مصاف داده است. اما پهلوان مذکور که هم از نگاه سن و سال پخته و هم از نگاه قواره و میدان گشتی یك نمونهٔ خلقت بوده است با پهلوان حاجی رستاقی مقابل شده نتوانست، گاهیکه که پهلوان حاجی اورا کش کرده میخواست سغری گردان کند میگوید کمر پهلوان حاجی از شدت زور او مثل بند دست باریك میشد لاکن هرگز خم نمیگردید. بعد دوروز علی خان به میر عرض میکند که زورم به این بچهٔ نورو[۱۰۳] نکشید.

اکنون به ذکر پهلوانانی پرداخته میشود که یکدوره بعد ازین پنجنفر زندگی کرده اند. مثلاً اول همین پنج نفر و معاصرین ایشان بوده اند که گشتی و معرکه آرائی شانرا ندیده ایم از هشتاد تا یکصدو بیست سال قبل دراین وطن زندگی کرده اند و اینها هم در کولاب و هم در حضرت امام معرکه آرائی داشته اند. بعد از ایشان یکدوره پهلوانانی دیگر گذشته اند که بتاریخ پهلوانی آنها از هشتاد سال قبل اقلاً پیش نمیرود. نویسنده پهلوانی و میدانهای معرکهٔ

---

۱۰۳ نورو یعنی تازه جوان نوخط

ایشانرا بچشم سر دیده ام. در نوبت پهلوانی ایشان بجز یکدوسال اول نوجوانی شان دیگر میدان معرکهٔ کولاب خاتمه یافته و رجوع مردم به حضرت امام شده است.

ازین جمله بجز از پهلوان حاجی رستاقی و پهلوان بقای بقائی دیگر شنیده نشده که کسی به کولاب رفته باشد. این دو نفر و مصاف شان با علی خان پهلوان نامدار مشهور است که پهلوان حاجی مساوی اعلان شده و پهلوان بقأ مغلوب شده است.

د_ پهلوانان صد سال اخیر

بعد ازین تاریخ افسانهٔ پهلوانی وطن چاه اب در میدان روضهٔ حضرت امام و رستاق و چاه آب بود. آب و دان پهلوانان اینطرف دریا از کولاب کنده شد. روسها لب لب دریا تهانه ساختند و بنام روس شیطانی زندگی داشت که محافظت سرحدات بخارا را میکرد. چند خصوصیت در پهلوانهای این عصر بوجود آمده است: یکی آنقدر هائیکه پهلوانهای سابقه قوی هیکل و نامدار بودند چه از نگاه جثه و چه از نگاه فنون و هنر گشتی به اندازهٔ آن پهلوان های سابق مان دیگر نداریم. اگر چند سال یك پهلوان در چند

میدان نام میکشید آخر دیده میشد که جائی دیگری مغلوب شده است. با آنهمه چون پهلوانهای عصر و زمان اند و شاهکاریهای هم دارند از ذکر نامشان نباید غافل گذشت.

از سرآمدان ایندوره پهلوانان به تذکر ده تن از ایشان اکتفأ باید کرد. گرچه درین عصر تعداد پهلوانها زیاد اند، و گشتی گیری هم دربین قوم اکنون شکل روزمره داشته و به پیشهٔ عمومی تبدیل شده است. اینها قرار ذیل اند:

الف لست پهلوانان صدسال اخیر

۱_ پهلوان قره چه

۲_ پهلوان بقا بقائی

۳_ پهلوان غفور بای

۴_ پهلوان تیشه مهاجر...

۵_ پهلوان تفلان

۶_ پهلوان برزو

۷_ پهلوان لطیف لای ران

۸_ پهلوان شاه غلام

۹_ پهلوان خان بای

۱۰_ پهلوان اسمعیل پرتو بای

۱۱_ پهلوان اسمعیل ملنگ بای

۱۲_ پهلوان بوته تخن آبادی

در مورد این پهلوانها تنها میتوانیم پهلوان اسمعیل پرتو را از جملهٔ کسانی حساب کنیم که یکجامه پیشتر پوشیده است. یعنی چند سالی باید زندگی پهلوانیش از اینان بیشتر باشد. زیرا نویسنده پهلوانی یازده،نفر متباقی را در آخر های عمر شان دیده ام اما از پهلوان اسمعیل پرتو را ندیده ام. هم ازین پهلوانها با او کسی مصاف نداده است و پهلوان موصوف یاد از گشتی کسانی میکند که یکعصر بیشتر گذشته اند. مثل پهلوان بابای داکی و پهلوان میرزا امین تخن آبادی و معاصرین آنها. بعضی ازین پهلوانان باید کسانی باشند که باید از سنهٔ ۱۲۸۰ هجری شمسی چهل سال الی حدود سنهٔ ۱۳۲۰ هجری شمسی پهلوانی کرده باشند.

در عصر این پهلوانان از معرکه آرائی کولاب یك قلم کاسته شده و اکنون سه میدان معرکه دارند یکی خود چاه آب است که تحت تعصبات و مخاصمه ها و دوستی و دشمنی های قومی بین ایزنه و ورنخواه صورت گرفته همه ساله از پانزدهٔ حوت الی اخیر حمل در میدانهای بنام لب دشت که چمنهای طبیعی میباشد بعد از پیشین مردم از خورد تا کلان و اطفال و جوانان، علمأ و مشایخ، برآمده یك دایره بقطر یکصد متر را تشکیل داده اولاً علمأ و موی سفیدان و معززین پیش مینشینند دور دو طبقه دوم و سوم و چهارم جوانان و

بوزبله ها هرکس بطرف قوم گزر خودش نشسته پهلوانان از دو قوم از خورد تا کلان بهر دو طرف چکمن کرده می نشینند. کلانتران دو طرف پهلوانهارا جوره کرده به میدان میکشند.

دیگر میدان معرکهٔ حضرت امام است. بعد ازآنکه رواج معرکهٔ کولاب بنابر علل سیاسی ساقط شد مردم بنام میلهٔ گل سرخ بروضهٔ حضرت امام رجوع کردند و غالباً این رواج از اوایل سلطنت امیر حبیب الله خان شهید از سنوات ۱۲۸۰ هجری شمسی براه افتاده است.

در حضرت امام هم صورت معرکه آرائی عین چیز است که در چاه آب. منتها آنجا مأمورین بلند رتبه تر میدان را اداره میکنند، در چاه آب یك نفر بنام قوم دار یا علاقه دار.

از همان اوائل سالهای که مردم بحضرت امام رجوع کردند تا سنوات ۱۳۲۰ هجری شمسی گرمی معرکهٔ حضرت امام فقط و فقط بالای پهلوان های چاه آب و سرای سنگ تالقان است.سرای سنگ مرکب از ده دوازده قریهٔ خورد و کلان که همه را سرای سنگ میگویند مردم آن اکثراً اوزبیك بوده و پیشهٔ آنها دهقانیست و در زندگانی یك خصوصیت مشترك با مردم چاه آب دارند که عبارت است از للمه سار

بودن اراضی شان و کثرت مساکین ایشان.

پیشتر اشاره کردیم که خاکباد از چاه آب با پنجاه شصت نفر جوان گشتی گیر یکسو میشد، الله نظر پهلوان همچنان پهلوانهای منطقه وسیع تالقان را جمع کرده از دیگر سو مینشست تا بالاخره معرکه بر سر این دو قوم گرم بود. از دیگر نقاط هم اگر کسی میبود بنام این دو قوم یاد میشد و بحساب ایشان میگذشت.

تا سالهای اخیر ۱۳۲۰ هجری شمسی پهلوانی میدان معرکهٔ حضرت امام مخصوص و بنام این دو قوم بود. کدام پهلوان اگر از خان آباد، تالقان، قندز، و دهنهٔ غوری میبرآمد بحساب تالقان میگذشت. همچنانیکه پهلوانان بدخشان، رستاق، و آن نواحی را چاه آبی میگفتند. تنها پهلوانهای خود حضرت امام از قدیم الایام در بست چاه آب بودند و این ناحیهٔ بزرگ مثل قندز پهلوان کمتر داشت.

در سالهای ۱۳۲۰ پیشتر و بعد ترآن میدان چاه آب و سرای سنگ تالقان از هزاره های ده ویران خان آباد و سرای سنگ تالقان بود. اما از چاه آب علی الرغم تاریخ درخشان پهلوانی سه صد ساله و شاید هم هزار ساله که تاریخ و یادداشتهای آن مجهول است، دیگر پهلوان نبرآمد و تخمین سی و چهل سال در اثر بعضی عوامل یکدم پهلوان چاه آب

تخم کن شد. بعد ازین گشتی در ولایت قطغن در خان آباد در حضرت امام و همه جای قطغن از هزاره های ده ویران شد.

شرح موضوع را بوقت و محل خودش گذاشته می آئیم به اصل حکایت خود که یاد از پهلوانان چاه آب و معاصرین ایشان است.

این دوازده نفر با چندین تن از معاصرین شان تخمین سی چهل سال همه ساله در میدان حضرت امام نبرد داده اند و از جملهٔ کسانی هستند که مثل اجداد شان نخوابیده اند. از آنجمله توفلان پهلوان چاه آب پایان، لطیف لای ران گزر ایزنه، بوتهٔ تخن آبادی بموی سفیدی نرسیده فوت شدند. تیشه پهلوان که در آخر های عصر پهلوانی این دوره از...بلجوان آمده یکدوسه سالی در خود چاه آب با پهلوان های گذر ایزنه مصاف داده و بحضرت امام رفته است، دیگران پهلوانان مشهور قطغن اند که هرکس ایشان را به این نام میشناسند. خصوصاً پنجنفر پهلوان قره چهٔ گذر ایزنه، پهلوان بقاً بقائی گذر ایزنه، پهلوان سرور ورنخواه، محمد نظر نعلبند، پهلوان اسمعیل ملنگ بای سرآمد پهلوانان عصر و زمان خود بوده اند.

پهلوان سرور و بقاً که هردو حریفان معرکهٔ چاه آب ...ده اند مثل شاهین در گشتی تیز کار و حرکات گشتار شان

در میدان تماشاچی را مست میکرد. همچنان پهلوان قره چه با داشتن سینهٔ قوی و بروبال پهلوانی در هیچ میدان کم نیامد. با محمد قل پهلوان تالقان که اعجوبهٔ روزگار خودش بوده مصاف داده و محمد قل پهلوان کم آمده و خانه خالی کرد. محمد قل پهلوان کسی است که در سال ۱۳۰۰ هجری شمسی در محفلی اعلیحضرت محمد نادر شاه که سمت وزیر حرب و رئیس تنظیمهٔ قطغن را داشت با الله نظر پهلوان نامدار که آنگاه عمرش به هشتاد رسیده بود قومی وی را بزور گشتی انداخته بودند مصاف داده چون الله نظر بسیار پیر و فرتوت شده بود و آوان جوانی محمد قل پهلوان بود الله نظر را مغلوب ساخته بود.

پهلوان بقأ بقائی با تاش محمد پهلوان سرای سنگ تالقان که یگانه پهلوان عصر و زمان خودش بود پنجه داده اورا خوابانده بود. همچنان با سویك... ترکمن که او نیز شهرت آفاقی داشت در آویخته در همه میدان کامیاب بود.

... .

این دوره پهلوانان چاه آب خصوصاً قره چه و پهلوان بقأ بقائی، سرور پهلوان ورنخواه، اسمعیل پهلوان، پهلوان منگباشی از افتخارات چاه آب اند. در عصر این پهلوانان

خصوصاً بعد از سنهٔ ۱۳۰۰ هجری شمسی بجای سر سال کولاب در رستاق از طرف حکام افغانی سر بسر میلهٔ بزکشی و گشتی گیری مروج در مردم رستاق اگرچه با مردم چاه آب یك نژاد، یك جنس، یك زبان و یك قوم است و به استثنای عدهٔ قلیلی قرلق و اوزبك همه تاجیك میباشند اما از قدیم الایام بهر علتی که هست در گشتی گیری و پهلوانی دست چاه آبیان را ندارند. میگویند این تفوق بواسطهٔ للمه ساربودن شان است. باید یك اندازه همین موضوع صدق کند زیرا می بینیم در کل قطغن مثل چاه آب مردم سرای سنگ تالقان که نظر به نفوس کثیر ووادی وسیع تالقان حکم هیچ را دارند همیشه مثل چاه آب پهلوان های تنومند و قوی هیکل برآورده است، یا اینکه درین اوآخر للمه سار ده ویران خان آباد که مردم هزاره از عرصه های هزاره جات، دهنهٔ غوری، بامیان، سرخ پارسا از هشتاد سال صد سال به اینطرف آمده آنجا سکونت گرفته زمین چِم و للم را شکسته و به زراعت پرداخته اند، امروز در قطغن چه در داشتن جوانان برنا، قوی‌بازو، و چه در چاپ اندازی و چه در گشتی اول نمره اند. غرض خواه در اثر للمه سار بودن چاه آب و خواه عامل دیگری از طرز معیشت و خوار و بار و کیفیات زندگی که داشتند تا چهل پنجاه سال قبل جوانان برنا و پهلوانان آن بقعه زبانزد عام

و خاص بوده بعد از مهاجرت عمومی مردم بخارا شهر چاه آب و چهل پنجاه قریهٔ آن که در ساحل آمو دریا واقع است مهاجرین بدرجهٔ بدآنجا رجوع کرده اند که دوچند نفوس اصلی چاه آب مردم مهاجر گرفت.

مثلاً شهر چاه آب به ظرفیت خوردی که داشت عوض یکهزار خانوار درآن از سه تا چهار هزار خانوار جا گزین شد. کثرت نفوس، ضیقی جای، تنگی معیشت عامه مثلاً قحطی ها و گرسنگی های سر بسر از نگاه خشکسالی و هجوم ملخ از سال ۱۳۱۰ تا آخر ۱۳۱۴ مسلسل در چهار سال، همچنان آمدن امراض طاعون در سال ۱۳۰۵، ۱۳۰۶ یا وبای صبغه در دو نوبت در ملك از ۱۳۱۷ تا ۱۳۱۸ و باز در سنهٔ ۱۳۳۶ و بعد ازآن عواملی بودند که یك تغیری مهمی در وضع زندگانی مردم در هر رشته پیش آمد. در ساحهٔ چاه آب از امراض ساری وبا تب لرزه، سفلس، سل، سرطان، سوزاك، اکثر چنین امراض ساری را کس نمی شناخت. از قشر اناث اگر آوازه میشد که فلان دختر بمرض سل مبتلاست مردم تعجب میکردند که از کجا به او چسپیده است.

بعد از آمدن مهاجرین پاردریا این چیز ها در چاه آب رایج شده و طرز معیشت مردم هم از نگاه ادارهٔ حکومت دستخوش تغیرات شده اصول نوکری‌اجباری بطریق خوله

وندی ایگاری و بیگاری برای گشتاندن دریای آمو در یتیم تیپه در...حضرت امام یا مسیر دریای بغلان و گردآبی دور داده شد. مردم فقیر و بی بضاعت ازین پیش آمد ها جفا ها دیدند که رویهمرفته همهٔ اینها غور نمیشد در نتیجه به معیشت ملی صدمه رسیده در کیفیت زندگی مردم تغیر وارد میشود.

اکنون اکثر این بلاها را خدا از سر مردم گم کرده است و از همه مؤثر تر ادویه پاشی ضد ملاریا که از بیست سال پیشتر ترویج یافته است باز دیده میشود که جوانان خون بر رو بوجود آمده یگان یگان از پهلوانان چاه آب نام گرفته میشود. خداوند بمردم روزی و فراغت و امنیت عنایت کند تا باز به جوی رفته آب آید ووطن از هرنگاه آبادان گردد.

اکنون به تذکر پهلوانانی از چاه آب میپردازیم که بعد از سنهٔ ۱۳۲۰ زندگانی کرده اند. درین دوره اگرچه از ده دوازده نفر پهلوان که از ایشان نام بردیم درین ایام مصادف به آخر دورهٔ عمر و پهلوانی ایشانست بواسطهٔ پیری معرکه را ترک گفته اند با آن هم این دوره را بدو طبقه از پهلوانان نو رو و نو جوان که شاید آخرین طبقه پهلوانان گشتی چاه آب همین ها باشند تخصص میدهیم.

ب:_ لست پهلوانانیکه هشتاد تا صد سال اخیر زندگی داشته اند:

درین دوره از پهلوانی چاه آب به ذکر سیزده نفر پهلوانیکه مثل گذشته هادر معرکهٔ حضرت امام و رستاق در میله ها و طوی ها نام کشیده اند میپردازیم و از باقی تا پنجاه نفر که به شغل گشتی باهم معرکه آرائی کرده اند نسبت تطویل کلام منصرف میشویم. اینها قرار ذیل اند:

۱_ غلام حسین پهلوان بچهٔ خاکباد مشهور

۲_ ولی قل محمد از نبیره های پهلوان اسمعیل کلان

۳_ نقش بند.... گزر ایزنه

۴_ سید قاسم دراز از گزر ورنخواه

۵_ پهلوان دانیار از گزر ایزنه

۶_ پهلوان بازار نواسهٔ حسن شتر از گزر ایزنه

۷_ کامل بای از گزر گردنگه

۸_ پهلوان دولت از گزر گردنگه

۹_ پهلوان رفیع ارگسائی

۱۰_ پهلوان فیض گزان

۱۱_ پهلوان ذکرالله خیلیان

۱۲_ پهلوان کریم خیلیان از نباٸیر پهلوان حسین که

در جنگل درقد با شیر پنجه داد.

۱۳_ پهلوان امام علی از گزر ورنخواه

ازین پهلوانان غلام حسین خاکباد، ولی قل محمد در جوانی جوانمرگ شده جز یکی دو میدان از کارنامه های شان چیزی باقی نیست. روزگار مجال و فرصت بیشتر برفتن معرکه حضرت امام برایشان نداد. دیگران بر طبق معمول همه ساله بمیدان معرکهٔ حضرت امام رفته پنجه نرم کرده اند. هرکدام به نوبهٔ خویش مردانگی ها کرده اند و در پهلوانی از گذشتگان خویش پس نمانده اند. از این سیزده نفر سرآمد پهلوانان عصر بجز از پهلوان کریم و پهلوان بازار و پهلوان دولت محمد دیگر همه شان ریش سفید را ندیده اند و در جوانی سر بزیر خاك گشته اند.

گرچه همهٔ این پهلوانان به نوبهٔ خودشان در میدان کار شطارت ها بخرچ داده اند مگر برای نمونه به تذکار شاهکار یکی آن میپردازیم: پهلوان دانیار از قوم بقائی گزر ایزنه جوان نورس هژده ساله نزده ساله، به فن دست پیچ و الوك گشتی میگرفت. یکروز در معرکه گفتند امروز دانیار هفت نفر را خواباند فردا همه به شوق دانیار بمعرکه رفتیم. قوم طرف مقابل امروز ۱۳ نفر را تهیه دیده است. پهلوان دانیار هنوز ریش نبرآورده است. ریش سفیدان در مقابل او

میبرآیند پهلوان با دهن خنده پر دور میخورد و حریف را گرفته دست پیچ میکند یکبار الوك میپیچاند و نوك آستین چکمن حریف را با دهن گرفته دست راست را بزمین ستون کرده و پای الوك را بلند مینماید به اندازهٔ بلند شده حریف بسر بزمین محکم میخورد که از صدای گرمبس[104] او زمین میلرزد.

امروز ۱۳ نفر به یك برخواستن در مقابل دانیار پهلوان بزمین هموار شد. روز دیگر کار به آوردن پهلوان از آهن قلعه، رستاق، دشت قلعه، درقد، شهر بزرگ، و داونگ کشید. پیشتر اشاره رفت که معرکهٔ گشتی بعد از یك مدت ماهیت اصلی خودرا از دست داده شرایط معرکه آرائی وورزش پهلوانان و مسابقات ایشان تحت اراده و امیال مردم تعصب پسند قرار گرفت. روح پهلوانی که باید تقویه شود از بین رفت و منازعات و کشمکش های بیجا رویکار آمد، چنانچه در مورد خاکباد پهلوان نامدار وطن دیده شد که چگونه در اثر تعصبات قومی پنجه های شیر شکار او بذریعهٔ سنگ و چوب شکسته و آن سینهٔ پهلوانی کوفته و خسته شد.

بهمین حساب مردم و قوم گزر مقابل در سراغ

---

۱۰۴ صدای که بعدا ز افتادن کسی بزمین تولید میشود.

پهلوانها شده همه روزه ده دوازده نفر می آوردند. پهلوان دانیار بهمان یك هنر که دست پیچ و الوك باشد خوابانده میرفت. خلاصه اینکه هرچه آمد افتاد. پهلوان نو جوان باچهرهٔ خندان و سینهٔ کشاده از هرکسی از هرکجا که می آمد استقبال میکرد. سال که اول پهلوانی دانیار است کس نماند. سر سال میلهٔ گل سرخ حضرت امام بود پهلوان دانیار آنجا شاهکار های از خود نشان داده سرخرو و با اعزاز و اکرام پس گشت.

سال دوم پهلوانی پهلوان دانیار محمد ایوبخان..نیك محمد خان شاغاسی امیر حبیب الله خان شهید حاکم رستاق بود. میلهٔ بزکشی و گشتی در رستاق ترتیب داده شد. تنها از چاه آب چهل نفر جوان پهلوان در معرکه حاضر گردید. از تالقان، خواجه غار، آهن قِلعه، و هر جا نفر جمع آمده و پهلوان بغرض اشتراك در معرکهٔ گشتی حاضر شده اند.

رستاخیز گشتی برپا گردید، هر طرف که دیده میشود پهلوان هست که سر سینهٔ پهلوان سوار و یا آواز شرپ شرپ[۱۰۵] دست پیچ و الوك است. از چهل نفر پهلوان نو و

---

۱۰۵ مطلب صدائیست که در تماس دستها و پای های حریفان گشتی تولید میشود.

کهنهٔ چاه آب در حدود هشت نفر آن افتاده ده دوازده نفر آن مقابل نشده و، اما هفتاد نفر حریفان خود را خوابانده اند. درین جمله هفت نفر پهلوانان جلگه، آهن قلعه، رستاق بر علاوه از پهلوانان چاه آب از کلان سالها بقا بقائی، قره چه بیك، محمد نظر نعل بند، خان بای و از جوانان دانیار پهلوان میرزای چزمگر و پهلوان بازار که نیفتاده اند.

دانیار پهلوان در سه دور گشتی سی و پنج نفر را می غیلاند. ایوبخان حاکم ازین جوانان نوروی عجیب الخلقت به بسیار نوازش پیش آمد کرده و تحفه ها میدهد.

پهلوان دانیار هفت سال در هر میدانی که روبرو شد پیروز برآمد. همیشه میدان ورزش و تمرین او بی تماشا نبود. همیشه رفیق مشق و تمرین او پهلوان بازار بود.

پهلوان بازار نواسهٔ حسن شتر است و واقعاً هیکل شتر نار را دارد. اکنون که این رساله در دست تحریر است پهلوان بازار زنده و عمر او از هفتاد متجاوز است، تنها کلهٔ او برابر یك آدم دیگر است.

دانیار پهلوان در حالیکه در هفت سال معرکه آرائی بی سابقه اضافه از یکصد نفر پهلوان معاصر خود را بزمین زد اخیراً بر اثر یك اتفاق عجیب افتاد و یکباره گی افتاد.

در اوآیل بهار هنوز معرکهٔ رسمی برپا نیست،

برحسب تصادف و عادت هر قوم در حاشیهٔ شهر یعنی لب دشت خود بعد از نماز پیشین تا شام برآمده و عموماً از طفل نو ره گردان تا موی سفیدان به گشتی گیری ساعت تیری مینمایند. پهلوان در اثر مرض تب لرزه که از زمستان بدان مصاب است قوای جسمی را باخته و گوشت بدنش کم و رنگش زرد میباشد.

در لب دشت نشسته به تماشا مشغول است. بوزبله بچهٔ آنسوی مردم به بار هیزم خس به پشت خود از دشت آورده است به پشت تکیه زده و مغرورانه تماشا میکند یکی از موی سفیدان که شاید با او پیشتر مصلحتی کرده باشد بلکه در اثر مصلحت قومیش میپرسد: های صغیره تو گشتی نمیگیری؟ میگوید میگیرم. بخیز میانت را بسته کن. میگوید میان من بسته گی است. پشتکی هیزم را آنطرف کرده با میان بسته میبرآید دست اورا گرفته پیشتر می آورد که یگان کس باشد تلاش کنند و بعد از خود او میپرسند که همرای که میگیری؟ میگوید همراه پهلوان دانیار. موی سفید مصلحتی بدست بالا کرده بسر او تهدید کرده میگوید: لقمه را به اندازهٔ دهنت بگیر تو به پهلوان دانیار چه بست داری؟ اما او اصرار میکند که طلب کرده ام میگیرم.

پهلوان دانیار شنیده با وصف ضعف و ناتوانی غیرت

اورا نمیگزارد چکمن کرده میبرآید. پهلوان بقاً بقائی هرچه ممانعت میکنند که ناجور بمرگ هستی نمیتوانی ضرور نیست، اینها از ناجوری تو خبر شده به فند وحیله ترا از پا می اندازند، قبول نمیکند.

پهلوان در میدان پهلوانی مقابل پهلوان بی نام و نشانی میبرآید و مصاف میدهد. این شخص نوپیدای صغیره پهلوان مرادعلی نامدار است که پسانها نام غربت، اسمعیل کلان، خاکباد و سایر گذشتگان چاه آب را تازه کرد. اما تا آنروز کدام اثر و آثار پهلوانی بنام او دیده نشده بود. سال گذشته پهلوان قربانعلی بی دندان و همین امسال پهلوان جنگ او را خوابانده اند.

خلاصه پهلوان دانیار با غرور و تغافلیکه در گشتی داشت دست پیچ مقرره را بند میکند، همینکه میخواهد الوك هم پیچانده پشت قوت نموده حریف را از پا درآرد، بچهٔ خام سن پخته کار صرف عقب دست خودرا به شدت کش کرده پهلوان را حواله بعقب میکند. حرکت مرادعلی همان و مثل کهنه دروی افتادن پهلوان دانیار به پشت همان.

همینکه دانیار افتاد مرادعلی بار هیزم خودرا برداشته برای این کار آمده بود با دوسه نفر برات جَر"کاکه برات معروف معاصر" و امثال او براه افتاده میروند. پیش

از رسیدن آنها در شهر آوازه افتاد که دانیار افتاد. پهلوان دانیار دیگر روی معرکه را ندیده در یکی دوهفته در غصه مرد و داغ حسرت جوانی و پهلوانی را باخود برد و همین میگفت که همینقدر نمرم که یکبار دیگر دستم به کشتل مراد علی یفتلی برسد.

همین سال پهلوان مرادعلی پیش پهلوان جنگ گزر ایزنه که جوان نهایت خوشرو، خوشگشتار، و بزیب و قوی چنگ بود کم آمده بر زمین افتاد. این دوره پهلوانان که از سی نفر در چاه آب متجاوز بودند مثل گزشتگان در عالم پهلوانی و جوانی افتخاراتی از خود به یادگار گذاشتند و در هر میدان داد مردانگی ها داده اند.

خصوصاً که در میدان معرکۀ حضرت امام شاهکار ها کرده اند. این دوره پهلوانان رقبای دیگری غیر از سرای سنگ تالقان پیدا کرده اند. این رقبای جدید هزاره های ده ویران خان آباد که سی چهل نفر جوان پهلوان تازه همه ساله در حضرت امام بداد و حق آمده در مقابل پهلوان چاه آب صف میزنند یا از نگاه تعداد از پهلوانان سرای سنگ یك اندازه کاسته است.

در جمله پهلوانان این دورۀ تالقان دو نوجوان دیگر در میدان عرض اندام کرده اند یکی روزی پهلوان که افت و

اندام او شایستهٔ تعریف و یادآوری است، دیگر خضر پهلوان نامدار عصر تالقان که در عالم گشتی شاهکارها بوجود آورده است و شایستهٔ تحسین و آفرین است.

از عقب این پهلوانان از چاه آب یکدور دیگر هم پهلوانان ظهور کرده که بعضی از ایشان هم اکنون زنده اند. اینها هم دور جوانی پهلوانی خودرا مثل گذشتگان شان بمردی و مردانگی طی کرده اند، هرجا رفته اند فاتحانه میدان کرده اند و مظهر تحسین و آفرین خود و بیگانه شده اند. اوراق زندگی آنها پر از شهامت و مردانگی بوده و با ساده پوشی، صافدلی و بزرگمنشی عزت و نام وطن و قوم خودرا حفظ کرده اند.

۵ _ مردان معاصر معرکه

این دور پهلوانان در چاه آب عبارت اند از:

۱_ پهلوان مرادعلی

۲_ پهلوان جنگ

۳_ پهلوان رشید کرنئی

۴_ پهلوان لقی چاه آب پایان

۵_ پهلوان نذری محمد بچهٔ خال محمد بای گزر ایزنه

۶_ پهلوان منقهٔ قربان گزر ایزنه

۷_ پهلوان قربانعلی بی دندان گزر ایزنه

۸_ پهلوان یوسف تومك شتر گزر ایزنه

۹_ پهلوان جعفر ملوکشاه چاه آب پایان

۱۰_ پهلوان جوره خان تخن آباد

۱۱_ پهلوان عبدالخیر تولندی گزر گردنگه

۱۲_ پهلوان کابلی سیاهجری

۱۳_ پهلوان داد خیلیان

۱۴_ پهلوان بودك خیلیان

۱۵_ پهلوان بقا بقائی

۱۷_ پهلوان اسمعیل اسپه خوا

درین دوره اگر احصائیه بگیریم تعداد پهلوانان چاه

آب از پنجاه هم متجاوز میشود. لاکن این هفده تن کسانی هستند که در هر میدان که رفتند نام پهلوانی چاه آب را گم نکردند. بلکه دوسه نفر آن مثل مرادعلی، پهلوان جنگ جوان مرگ، پهلوان رشید کرنئی، از گذشتگان در هیچ میدان کمی نیاوردند. اینها بمردانگی خود نام و نشان پهلوانان چاه آب را زنده کردند. خصوصاً پهلوان مرادعلی و جنگ.

پهلوان مرادعلی بعد ازینکه پا به معرکه گزاشت در عالم گشتی و پهلوانی خارقه ها از خود نشان داد. در حساب قومی مربوط گزر ورنخواه بوده و در حالیکه از همسالان این کمین نویسندهٔ این اوراق میباشد برخود فرض میدانم تا مردی و غیرت اورا تسجیل نموده و نگزارم تا پوشیده بماند.

خود من هم چاشنی ازین نشئه دارم و بحساب عرف و عادات و رواج عامهٔ وطنم از چهار سالگی درین کوچه پا نهاده و اقسام فنون را بلدم، باداشتن قد بلند یك متر و نود و پنج سانتی اگر بسیار قوی و سینه سنگین نیستم در هنر های گشتی چکمنی در معاصرین من کمتر کسی هستند که مثل من فنون گشتی زیاد بدانند.

از جمله شانزده نفریکه در بالا ذکر کردم همه پهلوانان نامی بوده و از هفده نفر ایشان دو نفر سر بزیر خاك نیستی کشیده هفت نفر ایشان زنده اند و بس که همه

شان پیر شده اند و سن شان از هفتاد متجاوز است. با ایازده نفر ایشان مصاف داده ام و آنها را خوابانده ام.

از پهلوانان گذشته دور پیشتر، به قره چه بیك پهلوان نامدار، غلام حسین، خاکباد، محمد نظر نعلبند که زور شیر راداشت، یوسف نقشبند در خان آباد سال ۱۳۱۲ و ۱۳۱۳ در حضرت امام با ایشان توبهٔ مشهور و با دیگرپهلوانان مثل محمد قل عرب بحسب جوانی در هر کجا درین عمل دست و پنجه نرم کرده ام اگر لاف و گزاف حساب نشود علی الاکثر غالب هستم و بودم. پهلوان مراد علی اعجوبهٔ روزگار خودش بود به استثنای دو سالیکه در نوکری در کابل بود از گزر ایزنه کمتر کسی ماند که بمقابل او نیفتاده باشد. در دو صد سال پیشتر که ما تاریخ پهلوانی وطن خودرا بدان منحصر کردیم گزر ایزنه با داشتن پهلوانان نامی مثل خانوادهٔ کرنئی...و غیره شهرت داشت تنها دو سال در دورهٔ همین پهلوان مرادعلی از میدان کم آمده است.

ده سال سر بسر در حضرت امام مظفرانه و با نام پس آمده است. سال ۱۳۱۲ و ۱۳۱۳ در حضرت امام مأموریت داشتم. نیك محمد منگباشی هرروز جمعه دست مرادعلی پهلوان چاه آبی را گرفته دور معرکه میگشت و جهرچی صدا میکشید که به پهلوان مرادعلی چاه آبی هرکسی که طلب دارد

برآید کسی پیدا نمیشد.

سال ۱۳۰۶ سرمعلم چاه آب بودم دو نفر پهلوان پیش از من چپراستی مکتب بودند. یکی ازین پهلوانان همین پهلوان مرادعلی بود. یکروز یادم هست که در محفل پیر مفتی مرحوم، عارف مرحوم شاعر، و استاد مرحوم فیضو پهلوان مراد علی را قپیدم. پهلوان بسیار عذر کرد رهایش نکردم گفت خوب رها کنید از سر میگیریم. وقتیکه رها کرد دوباره گرفتیم. به فن خود دو دستم از سر شانهٔ او آمده، پهلوان بهر دو دست از زیر از بازوهای من گرفته بالا کرد. با اینکه قد من بیست و پنج سانتی شاید ازو بلند تر میبود پاهایم طوری از زمین بلند شد که هرقدر کوشیدم بزمین نرسید. اگر لحاظ نمیکرد وقتها مرا خوابانده بود. بعد گفتم واقعاً پهلوان هستی.

این پهلوان چراغ پهلوانان سه صد سال وطن را روشن کرد لیکن دریغ که چنین خارقه های خلقت در گوشه های گمنامی گذشته و تربیت و پرورش نشده و میمیرند. پهلوان مراد علی به چهل سالگی نارسیده در عنفوان جوانی به فقر و فاقه در ناجوری های ملاریای وبائی مرد و نام نیکش و غیرت برایش باقی ماند. پدرش در طفلی از یفتل آمده و یك بچه بنام مرادعلی ازو مانده است.

پهلوان جنگ

این جوانمرد مثل پلنگ که چهل برابر قوت خود غیرت دارد همیشه از قوت خودش صد ها درجه بیشتر غیرت نشان داده است. بسال سوم پهلوان مراد علی نیز که آنوقت شهرت آفاقی یافته بود در میدان نماز که چاه آب به افتخار این دو پهلوان در ماه اسد معرکه برپا شد جنگ پهلوان بفن دست پیچ گشتی میگرفت پهلوان مراد علی میکوشید که دست پیچ ندهد. مراد علی میگفت که در گشتی هردو دستم زنجیر آهن بسته باشد پروا نمیکنم لاکن در دست پیچ پهلوان جنگ میترسم. روز دو بار و سه بار مصاف میدادند. سینهٔ جنگ در بر شیر نبود. بعد چهار قفس پهلوان مراد علی را خواباند. در کولاب باری به تماشا همراه رفیقش پهلوان رشید کرنئی در سال ۱۳۰۸ رفته بودند. دوران گشتی گیری کولاب بگرمی سابق خود نبود اما بنام پهلوان چاه آب هرکس از ایشان استقبال میکرد.

پهلوان ملخ که چهل و پنجساله و از پهلوانان نامدار عصر و زمان خود بود چند سال از راه قرغان تیپه بحضرت امام آمده و با پهلوانان افغانی مصاف داده و فیروزی های حاصل کرده رفته است و جزء از دست ولی هزاره پهلوان و

چاپ انداز مشهور که اصلاً از هزاره های تالقان و در کولاب متولد شده است و آنجا شهرت پهلوانی و چاپ اندازی یافته و تا آخر عمر که وفات کرد چوپان، پهلوان و چاپ انداز بوده از دست کسی نیفتاده است.

ملخ پهلوان که اعتقاد زیاد به پهلوان های چاه آب دارد جنگ پهلوان و پهلوان رشید هردو در باغ او مهمانند. ملخ از رشید نسبش را میپرسد میگوید برادر زادهٔ غربت و رازق کرنئی و از جنگ پهلوان میپرسد میگوید که پسر افسقال عبدالخیر گزر ایزنه. اعزاز و اکرامشان آماده میشوّد سه چهار روز ایشانرا به معرکه برده هرروز سه چهار نفر را هرکدام زده پس میگردند. ملخ میگوید پهلوان رشید برادر زادهٔ غربت تو و لاکن دست پیچ او به پهلوان جنگ میراث رسیده.

پهلوان جنگ جوان نهایت خوشرو و خوش گشتار بوده میانه قد شیر پیش، سبزینه و آنقدر در معرکه مغرور و مست میگشت که تماشاچی دعا و تحسین میکزد. وقتی که پهلوان نامداری میزند پهلوان ملخ به حیرت می افتد. یکروز در باغ روی کرد رشقه میگوید جنگ جان مرا یك دست پیچ کن و لاکن هوش کنی که افگار نکنی. همینکه گفتم رها کن رها کن. عادت پهلوان است باهم میآویزند وقتیکه پهلوان

جنگ دست پیچ را قایم میکند، ملخ پهلوان امتحاناً سخت میشود، هردو سرخ میگردند در یکی‌دو فشار ملخ میگوید جنگ جان بس که یا دست من مپشکند و یا از تو. هنوز رها نکرده خیال چپه کردن ملخ را میکند رشید دویده خلاص میکند. نا گفته نماند که ملخ پهلوان از پهلوانان همسال عصر و زمان خودش بود میگوید: جنگ جان شانه ام را عیبی کردی و شور پخته می بندد تینچر میمالد. جنگ پهلوان به رشید میگوید که سر آرنج دست من سبك مورچه دو کرد. شب قدری درد آن افزوده میشود. جوان مغرور دیگر عقب تداوی نگشته دوسه گشتی دیگر را زده پس چاه آب می آید. تیر ماه کم کم آن دست درد کرده سه سال دوام نمود. پهلوان از گشتی ماند. سر آرنج دست سیاه گشته بقدریك پاورم کرده بعد از سه سال آن دست بار گردن شد. سال ۱۳۱۵ پهلوان را خان آباد آوردم تا بداکتر هندی عبادالله که از آشنایان من بود تداوی شود. او گفت که بکابل برود یا اینجا اجازه بدهد که دست قطع گردد که از نیمهٔ بازو یعنی قریب شانه سیاه گشته از کار رفته است. اگر بزودی تداوی نشود و قطع نگردد منجر به هلاکت مریض میگردد.

درآن زمان رفت و آمد پاردریا بدون مشکلات و جنجال پاسپورت و غیره بود، و هم بواسطهٔ مشکل سرك رفت

و آمد کابل اشکال داشت. پهلوان پس چاه آب رفت تا به آسانی از دریا گذشته در کولاب تداوی شود. اما به قطع کردن دست راضی نشد و گفت که دست بمن بسیار روسرخی ها داده است دلم نمیشود که قطع کنم.

در چاه آب رسیدن بعد هنوز تهیهٔ سفر کولاب ناشده سفر آخرین پیش آمد. سال ۱۳۱۵ سر پر آرزوی جوانی بزیر خاك نهفت. از هیچ خطری نمیترسید، شیر هم غیرت اورا نداشت. پهلوان مرادعلی گفت تا هنوز با یکصدو هشت تا یکصدو ده پهلوان مصاف داده ام زور سینه و بازوی پهلوان جنگ را در یکی نیافتم.

پهلوان رشید کرنئی:

پهلوان رشید کرنئی برادر زادهٔ غربت و رازق نامدار اولادهٔ کرنئی پهلوان زاد است. با پهلوان جنگ رفیق هم سن و سال همکیش جورهٔ گشتی و انس و جنس بوده اند. اگر چه قوت و تنومندی پهلوان رشید زیاد نبوده مگر مثل یك متخصص از فنون گشتی آگاه و به فن غیوری بیشتر پیش آمد میکرد و دو رویه گشتی میگرفت. بعد از پهلوان دانیار و پهلوان جنگ در میدان دوستی و دشمنی وطن او قایم

است. اکنون سن او هفتاد رسیده است. چهار سال از من (نویسنده)بعمر کلان میباشد و زنده است.

با کمال تأسف باید اعتراف نمود که چاه آب در اثر عواملیکه مجملاً بیان کردم که خلاصهٔ آن گرسنگی و فقر و فاقه و در وجود امراض خانمانسوز مثل ملاریا، پریشانی مردم، مرگ و نابودی جوانان از رهگذر پشکی[۱۰۶] و مسافرت و زحمات عسکری و بار آورد نا جوری های مضمن مثل سل "توبرکلوز" و امثال آن از سالهای ۱۳۱۰ چهل سال مسلسل دیگر پهلوان نبرآورد. اگر کدامی هم برآمده باشد پهلوان گرد دیگدان. جوانی نبرآمد که درروی آن اقلاً خون سرخی کند. کتاب پهلوانی چاه آب در سر مرادعلی و جنگ و رشید به پایان رسید و این نیك نامی وطن در هم پیچیده و قرین نیکنامی چاه آب به آخر رسید. بعد ازین دوره پهلوانان که هفده نفر آنهارا نام گرفتیم و خودم نیز از کمترین و از جملهٔ ایشانم دیگر جوانی نبرآمد که نام پهلوان بر سر آن مانده شود. الا درین سنوات اخیر که در اثر ادویه پاشی ضد ملاریا و امراض وبا و به اثر رفع بیگار و فقر و فاقهٔ که از رهگذر بعضی مظالم عاید عمومی بود و به

---

۱۰۶ خدمت اجباری عسکری

تأسیس شدن یك باب شفاخانه در چاه آب می بینیم جوانان هشت هفت و پنجساله خون در رو باز بشکر خداوند در وطن پیدا شده اند. پهلوان بابه جان گذر ایزنه، پهلوان تغۀ گزر ورنخواه، پهلوان زین الدین گذر ورنخواه (اگرچه سابق تر است) در مثال اینها برآورده شده که در قندز، تالقان، حضرت امام از ایشان نامی گرفته میشود. ٧

همچنان می توان از پهلوانان جوان این دیاربل پرور از پهلوان اکه جان پهلوان دشتی محمد، پهلوان سید حامد، پهلوان سلیمان پهلوان عبدالطیف و پهلوان عبدالعظیم نام برد.

معاصر پهلوان مرادعلی و پهلوان جنگ و رشید از تالقان باید به ذکر دو نفر پهلوان اکتفأ کنیم:

روزی پهلوان:

از... تالقان بوده و گمان نمیکنم در عصر و روزگار خودش به این افت و اندام پهلوان بوجود آمده باشد، چیزی کم دومتر قد داشته برو و سینۀ نهایت بزیب داشت. چون در میدانهای پهلوانی کمتر جوره و همتا یافته است. ازین سبب گشتی گیریش کم واقع شده است. اما چیزی که مایۀ تذکر و یادآوری است قوت و افت و اندام مرتب اوست. میتوان بقول فردوسی گفت که درخت با برو بار پهلوان است شاید بحدود هشتاد سالگی رسیده باشد پشت او زمین را ندیده است.

خضر پهلوان:

این پهلوان گرامی و نامی از روزیکه سر برآورده روبرو شدگی پهلوان از چنگ او خلاص نشده است. اگرچه یکبار در سال ۱۳۱۲ در باغ عمومی خان آباد به محضر مرحوم شیر محمد خان نائب الحکومه از دست غنجی هزاره ده ویران افتاده و غنجی جایزه گرفت، چون خضر پهلوان که عسکر بود و او را عبدالقیوم خان فرقه مشر به خان آباد بجشن گشتی آورده بود در اثر اصرار او دوباره خضر را با غنجی جوره کردند درین نوبت غنجی افتاد. خضر از جملۀ پهلوانانیست که تخمین چهل سال گشتی گرفته و نام و شهرت آفاقی دارد. نهایت تیز گشتی است غیوری فن گشتی اوست دورویه میگیرد. در سواری و چاپ اندازی نیز درجه اول است. مگر در سالهای اخیز پهلوانی اش به مرض پیص دوچار شده بصورت نازیباونافارم شد. میگویند اشتغال به منتهات خصوصاً زنانه به این بلا مبتلایش کرد. پهلوانهای معروف این دورۀ تالقان همین دو نفر است.

از ده ویران که در روزگار این پهلوانان از آنجا هم پهلوانانی بنام خواسته اند چندین تن که معروفترند ذکر کرده میشوند.:

۱_ پهلوان قیوم هزاره

۲_ پهلوان غچی هزاره

۳_ قربانك برادر غچی

۴_ ملا بابه خان هزاره

ملا بابه خان چاپ انداز نامداری هم بود. این چهار نفر پهلوانان مشهور ده ویران در عصر خود بوده اند که اکنون پیری و آخر عمر شان است. اکنون پهلوان با نام و معروفی دیگری مثل این چهار تن نبرآمده است.

فصل چهارم

۱_ میدان های ورزش و ایام مسابقه ها

در اطراف شهر چاه آب چمن ها و پارکهای طبیعی وجود دارد که بنام لب دشت یاد میشوند. حتی الاکثر میدانهای معرکهٔ چاه آب در همین پارکها صورت میگیرد. طریقهٔ نشست اهالی پهلوانها، اینکه از طرف کدام اشخاص این معرکه ها اداره میشوند در اصل متون حکایت های گشتی گیری شرح گردیده است. در خارج شهر چاه آب میدانهای معرکه آرائی در بدخشان:

میدان خیابان، رستاق: دشت قوشخانه، حضرت امام: در روضه، کولاب: میدان سر سال آن میشود. به ترتیبیکه در معرکه آرائی چاه آب در اوراق پیشتر تاریخ تشریح کردیم یك دائرهٔ کلان از بزرگان علمأ و موی سفیدان صف زده مینشینند.

جوانان از عقب سر سوار ها از عقب، پهلوانان در درون دایره ها به نظارت و گشتی پرداخته و تماشا برگزار میشود. البته حاکم در پیش مجلس در هر جا و حضورش در چنین مجالس شرط است.

ایام و اقسام مسابقه ها:

در خود چاه آب از اوایل ماه حوت تا آخر های حمل یا ده تا پانزدهٔ حمل بواسطهٔ ضرورت رفتن پهلوانان بحضرت امام صاحب یا کولاب و یا دیگر جاها در حضرت امام از اول حمل تا ۲۰ حمل سر سال در کولاب در زمانهای سابق از اوایل حمل الی چهل روز در بدخشان و رستاق بوقت جشنها، سر سالها، خاطر خواه کلانان بهر فصل سال. در غیر این ایام هز وقتی که بزرگان مثل پادشاهان و نایب الحکومه ها و رؤسای تنظیمه می آمدند معرکهٔ گشتی برگزار میشد که به تفصیل برقراری همچو مجالس و معارك در متن حکایتهای این رساله آمده است.

۲ـ رقبای میدان گشتی پهلوانان چاه آب

در نقش حکایت پهلوانان تذکر داده شد که در بدخشان از درواز، بهارك و جرم تا فیض آباد پهلوانان چاه آب رقبائی داشته اند. همچنان در کولاب متجاوز از دوصد سال گشتی گرفته اند. در مورد قنغرات پهلوان نامی حصار یا قربان صغیرهٔ بلجوان و دیگر ماجراها تذکراتی صورت

گرفته است. در حضرت امام طوریکه در متن کارنامه های پهلوانان اشاره شد در صد صدو هشتاد سال رقبای پهلوانان چاه آب مربوط بوده که تفصیل وار درین باره حکایت صورت گرفته است. تنها در زمانه های اخیر یکعده جوانان از ده ویران خان آباد در حضرت امام با چهابیان مقابله کرده اند.

۳_ پیش آمدشاهان وبزرگان وحکومت هابه پهلوانان چاه آب:

در ذکر پیش آمد شاهان بخارا در مورد همه پهلوانان نامی که معرکه های سر سال کولاب را سر میکردند پیش آمد پادشاهان بخارا تذکر رفت که ضمن مبارکنامه (تقدیر نامه) جوایز مقرره برایشان میرسید.

این مبارکنامه از پهلوانان: اسمعیل کلان تا حکیم گاو، پهلوان غربت، رازق و خاکباد در ظرف صد صد و هشتاد سال زیاده مخصوص پهلوانان چاه آب بوده که گویا این پهلوانان از بخشش شاهان بخارا هم برخوردار بودند.

امیر عبدالرحمن خان پهلوان غربت را به مزار شریف خواسته ضمن نوازش و بخشش شاهی سرفراز ساخته است.

اعلیحضرت محمد نادر شاه در چاه آب ضمن امور

محولهٔ وظیفوی خویش خواست تا از پهلوانان قدیم چاه آب بغرض صحبت بیایند. پهلوان رازق پیر، پهلوان غائب هفتاد ساله، پهلوان قربان هشتاد ساله بحضورش حاضر شده ساعتی که از کارنامه های خودشان و پهلوانان گذشتهٔ چاه آب مثل اسمعیل کلان، غربت، خود رازق و خاکباد را در کولاب گذرانده بودند حکایت میکردند گوش میداد و محظوظ میشد. در نتیجه یك یك صد افغانی که در آن وقت پول زیادی بود بخشش اعطأ نموده رخصت شان نمود. جرنیل ها، حکام بدخشان و نائب الحکومه هاکه اول بار به چاه آب می آمدند پهلوانان را خواسته با ایشان از کارنامه های خود و گذشتگان سخن میشنیدند.

سردار محمد رحیم خان حاکم حضرت امام آخرین پهلوان نامی چاه آب مراد علی را ظرف سه سالیکه در حضرت امام بود معاش مقرر کرده بود.

پهلوان دانیار در رستاق از طرف ظریف خان حاکم رستاق سه سال سربسر علاوه بر جوایز بخششی میدان معرکه نوازشها و بخشش ها دید. یکی از جملهٔ موضوعاتیکه بزرگان نووارد چاه آب مورد توجه قرار میدادند همین مسئلهٔ پهلوانی و پهلوانان بود.

۴_ تذکر و یادی از کارنامه های تاریخی چهار پهلوان(اسمعیل کلان،غربت،خاکباد،مرادعلی)

گرچه جزئیات این کارنامه های پهلوانان مذکور در سطور سابق آمده است، بازهم برای اثبات اینهمه توصیفها تذکر مختصر ازچنین یادگار ها خالی از دلچسپی نیست.

پهلوان اسمعیل کلان همان است که کارستانهای او در میدانهای کولاب مطالعه شد، در دشت خیلیان بیان گردید. باز تکرار میگردد.: میر برهان الدین پسر میر یوسف علی خان که جای پدر شهیدش در رستاق میر بود در دشت خیلیان معرکه آراست بزکشی، گشتی گیری برپا شد. آنچه پهلوانانیکه از تالقان و بدخشان آورده بود، اسمعیل پهلوان پوز همه را بخاك مالید، خصوصاً پهلوانان تالقان که میر برهان الدین بواسطهٔ اقامتش به خدمت تحت نظر میر های اوزبك آنجا بلدیت و آشنائی داشت و پهلوانهای تالقان مهمان های شخصی میر بودند همه یکروز دو روز سر بسر افتادند باز قهر و خجالت میر را سنگین تر کردند. آخر کسی نماند میر خودش چکمن کرده عزم گشتی کرد و به این فکر که پهلوان لحاظ دیده خودرا می خواباند. اسمعیل پهلوان طوریکه در فصول گذشته آمده گفت که تخت و تاج و نام و

ننگ من همین معرکهٔ من است میر را بگوئید که چنانش بزنم که سرمهٔ زمین شود.

نبینی بخواب اینکه برمن گزند
رسد از تو و من شوم پای بند

غربت پهلوان نامی تاریخی چاه آب بود. وقتیکه برای مصاف با قنغرات پهلوان نامی کولاب که از همه پهلوانان کولاب و چاه آب پیش او زانو خم کردند و کم آمدند و همه را یك یك بزمین برابر کرد. غربت پهلوان را از چاه آب طلب کردند پهلوان هم بلا درنگ بطلب پهلوان قنغرات یکولاب رفت. طوریکه پیشتر مطالعه شد وقتا که غربت را دید گفت تا غربت از خون خود نگزرد گشتی نمیگیرم. غربت که قد میانه مایل به پستی و پایهای جن مانند خورد ولی سینه و بازوی شیر مانند عرض داشت بیشتر خودرا چملك کرده گفت خونم به سگ پهلوان پیل است. لیکن چون بهم مقابل شدند به فن مخصوص خودش شانه گردان طوری قنغرات را برداشت که ناف او در سر کلهٔ غربت آمد، کله ملاق چنان بشدت خورد که زمین جنبید. غربت درین پیش آمد مشکل انگیزهٔ دیگری نداشت جز اینکه شکست قنغرات را که

پهلوانان وطنش چاه آب را بزمین زده بود دیده و نام و کام چاه آب عزیزش را نیك سازد. خاکباد در مصاف با قربان صغیرهٔ بلجوان که بواسطهٔ مداخلهٔ قاضی گورسوخته بلجوانی افتادن قربان صغیرهٔ موصوف را حساب نکرده بازی و معرکه را بهردو پهلوان مساوی اعلان کردند، طوریکه مطالعه گردید خپ و چپ راه بلجوان پیش گرفته آنجا با وصف پیش آمد ملائم کارانهٔ قربان صغیره و معذرت مادر پیر وی که از پهلوان نمودند هیچ نگفته فردا که معرکه آراسته شد برای اینکه نام و نشان او بجا بماند همه تکالیف و رنج راه را پذیرفته طلب قربان صغیره را نمود. قوم قربان صغیره مجبورش کرد. در پیکار اول آن هیولای پروردگار را که از بخارا تا بلجوان و کولاب همه را مغلوب نموده بود، بخاك افگنده و افتخار و نام نیك چاه آبش را صوغات و ارمغان آورد.

در عصر اخیر که عصر فترت پهلوانی چاه آبش نام نهادیم پهلوان مراد علی بر علاوهٔ افگندن متجاوز از صد پهلوان نامی در هر میدان چندین سال که در میدان سر سال روضهٔ حضرت امام حاضر شد جارچی جار میزد که هر کس طلب پهلوان مرادعلی چاه آبی را داشته باشد برآید، از سنگ صدا می برآمد و از پهلوانان تخارستان نه. اینها همه از

افتخارات و مایهٔ مباهاتی هستند که نسل جوان و آیندهٔ چاه آب باید فراموش نکنند. علامهٔ نامدار مولانا عبدالودود الهی در طی اشعار آبدار فارسی خویش از پهلوانان شیر افگن چاه آب به افتخار و مباهات یاد میکند و شاهکار غیرت و پهلوانی ایشانرا مایهٔ غیرت و شهامت میشمارد. علامهٔ الهی چاه آبی در علم حال و قال امام و پیشوای حکمأ عصر خودش بود. زیبائی و افتخار یك ملك در داشتن علمأ و ادبأ نامدار، شخصیتهای برجسته و عقلاً و مدیران درباری و جوانان و رزمندگان و پهلوانان شیر دل وطن پرست است.

فصل پنجم

الف: زنان پهلوان در چاه آب

درین مورد در بارهٔ چند زن پهلوان و مردانه صفت که در چاه آب گذشته اند یادآوری میکنیم: سه نفر ازین زنان در تاریخ معاصر چاه آب پهلوانی و غیرت و مردانه صفتی کرده اند.

۱_ فتوربیکه

مادر پهلوان وفابیك نامدار، وفابیك پسر منحصر بفرد او بوده است. فتور بیکه با داشتن همین پسر صغیره زمانیکه شوهرش را که از سلالهٔ کنگل گذر ایزنه بود از دست داد تربیت طفل خودرا رجحان داده و شوهر دیگری نگرفت.

وفا بیك جوان گردید پهلوان شد تیر اندازی ماهرانه آموخت. در میدان معرکهٔ گشتی نام کشیده و در لشکرکشی ها اشتراك ورزید و از دلاوری و غیرت و شهامت خود نام و نشانی کسب کرد.

فتوربیکه همیشه با یگانه فرزند جوان خودش مسلح و تیر و تیرکش ببر کشیده در معرکه های کارزار و سواری حاضر و شانه بشانه با پسر دلاورش صف آرای معرکه های کارزار میگردید.

در میدانهای معرکۀ گشتی در صف پهلوانان حاضر و به پسر شیر دل دلپری داده میگفت پسر کسی با تو همتا نیست اگر کسی بر تو چیره شد اینك خودم حاضرم که با او پنجه نرم کنم. اما وفابیك تا دم اخیر که شهید شد مغلوبیت ندید.

علمای وقت بر او شوریدند که چرا روی نمیگیرد و بی حجاب می برآید و او را به قاضی خانه کشیدند. در جواب گفت این مردانی را که شما مرد میدانید من در مقابل خود زنهای سله داری بیش نمیدانم. زنهای ریشداری هستند. اصل مرد خودم هستم.

فتوربیکه مثل یك سوار ورزش کار اسپ میتاخت، چوگان بازی میکرد تیر میزد و در همه معرکه های کارزار حاضر بوده و مردان و بزرگان عصر و زمان او را نوازش و اعزاز و اکرام میکردند.

۲ـ زیاده بیگم

این زن نیز به گزر ایزنهٔ چاه آب متعلق بوده با داشتن قوارهٔ شگفت و حیرت انگیز از عجایب خلقت بود. در صد سال اخیر بنام داماد زیاده بیگم قربان محمد نامی را یاد میکردند. در جنوب و شرق چاه آب قلعه چه ـ تودهٔ خاك بنام توپخانهٔ زیاده بیگم موجود بوده زن درباری، مدبره اداره چی بوده همیشه با لباس مردانه بدربار میر ها حاضر و درجل و عقد مصالح ملك با مردان شرکت میجست.

میرها و کلانشوندگان همیشه بدربار مهمانی و ضیافت او حاضر میشدند. در ظهور آفات و مشکلات قومی همیشه این زن مرد صفت برای دفع مخاصمات و پروبلمها نقشی داشته است.

یکصدو هشتاد سال قبل آفت ملخ که بنام ملخ کلان یاد میشد در چاه آب همه جا پیدا شده کمپیر زیاده بیگم شب جوالهای نان از خود پخته و صبا مردم را برای کشتار ملخ دعوت میکرد و بدشت رهبری نموده تا شام ملخ کشی میکرد. بحیث یك کلان و پیشوای قوم به نماز های عید حاضر شده و بعد نماز حاضرین شهر و قشلاق را برسم و رواج آنان

بضیافت دعوت مینمود.

هیچ امور حل و عقد ملك در عهد زندگی این زن شیر مرد بدون مشوره و اجازهٔ او صورت نمیگرفت. چندین بار بواسطهٔ نا اهلی میر بچه های بدخشان حکام چاه آب که به سفاهت مشهور میشدند به بدخشان رفته اسباب عزل شانرا فراهم میکرد. از همسایه های نزدیك مدرسهٔ لب حوض گزر ایزنهٔ چاه آب بود با هشتاد نفر طالب العلم مدرسه همه شب نان وظیفه میداد، هر روز صبح همه را منحیث المجموع بسر صفرهٔ خویش جمع کرده ضیافت میداد. طلبه های بی بضاعت همیشه ازو لباس میپوشیدند.

ناك چاه آبی که در بزرگی و حلاوت شهرت دارد اول بار پیوند درخت آنرا از کجائیکه آورده است در چاه آب ترویج کرده شصت سال قبل از نشپاتی کمپیر زیاده بیگم بهر کجا برده تکثیر کردند.

مرغ کلنگی جنگی هم از خانهٔ کمپیر زیاده بیگم ترنید، ترویج و تکثیر شده است. پیش ازان مرغ سخت سرواری مروج چاه آب بود.

۳_ کمپیر زمرد شاه

این زن غیور و دلاور بیشتر روحیهٔ عسکری و سلحشوری داشت. همیشه مثل یك سپاهی کمر بسته و کرچ بگردن آویزان و بالای اسپ سوار و در همه میدانهای معرکه حاضر بود. در شرح دلاوری زمرد شاه افسانه ها بسیار است. وقتی که پدر نائب سید خان سرکردهٔ قوم اوزبك رستاق حسن منگباشی حاکم چاه آب بود. بواسطهٔ توهین و کلفتی که به عبدالله بیگ داماد زمرد شاه افسقال قوم ورنخواه میرساند نقاری بدل زمردشاه میماند.

با اغتنام فرصت حسن منگباشی را در گوشهٔ از چاه آب غافل گیر کرده بذریعهٔ هنبر داغ گوشت و پوست اورا از هم جدا میسازد آنقدر به شکنجه و تعذیب حاکم اوزبك میپردازد که اورا بار کرده برستاق رساندند همان برآمدن او از چاه آب و برآمدن جان او.

وقتی عبدالله بیگ داماد او در اوآخر عمرش از طرف امیر عبدالرحمن خان فرار قندهار کرده شده است مصادف به ایامیست که پسر امیر عبدالرحمن خان فوت میکند. کمپیر زمرد شاه به کابل آمده برسم چاه آب و بدخشان در سرای حلوای سفید تیار کرده به عزا گیری بخانهٔ پادشاه می آید.

چون امیر عبدالرحمن خان بواسطهٔ اقامت چندین سالهٔ سمرقند و هم در بدو آمدن مدتی در رستاق و بدخشان از چنین رسم و رواج ها آگاهی داشت، اولاً زنان دربار زمرد شاه و حلوای او را رد کردند امیر عبدالرحمن خان خبر شده میگوید غرض نگیرید این زن مرد صفت است بغمشریکی به فاتحه آمده است و رواج این قوم چنین است. این تنها زنیست که از کل بدخشان به فاتحه آمده است و دیگر کسی نیامده است.

بعداً به عبدالرحمن خان میگوید که از زنهای کابل دوسه نفر را پیدا کنید که آواز مرا بگیرد که گریه کنم. میگوید لباسهای شهزاده را هموار کنند و گریه و نوحه برای وطن را شروع میکند. حالی پیش میشود که از امیر تا مادر شهزاده و اقارب وی همه به گریه می آیند. کمپیر چند روزی مهمان پادشاه باقی میماند پادشاه میگوید دامادت را خواسته برایت میپارم، کمپیر میگوید که فرمان دهد که هم رفته خرقهٔ مبارك را زیارت میکنم و هم دامادم را می آورم. مرغ و نان گرفته با وصف مشکلات مسافرت آنزمان رفته و از قندهار عبدالله بیك را می آورد و از عبدالرحمن خان فرمان افسقالی اورا گرفته پس چاه آب می برد.

در جنگ اسحق خان با کرچ و شمشیر بدربار امیر

حاضر شده که من تنها زن آواز خوان هستم اینک آمده ام بخدمت سربازی اجازه بدهد که بمقابل اسحق خان با عساکر بروم. پادشاه از احساسات او نهایت خوش شده در هر مجلس یاد نیکو میکرد.

این بود مختصر یادی از زنان مرد صفت چاه آب که درینمورد از ذکر آن دریغ نشد.

خاتمه

سخنی‌چند پیرامون پهلوانی ولزوم توجه به آن

در ابتدای این اثر در رابطه با پهلوانی معلوم شد که عدهٔ جوانان پهلوان که در کابل زندگی دارند در پهلوانی راهی میروند و کل مملکت راهی دیگری. اینقدر دانسته شد که پهلوانی با هر لباس و طریقهٔ که هست در نهاد فرزندان این خاك جزء طبیعت و فطرت شان بوده و درخشش این هنر مردانه با شیر اندرون شده و با جان بدر شود.

خوشبختانه امروز عصر و زمان به این هنر به نگاه اعزاز و توجه نگریسته و ممالك شرق و غرب جهان داشتن پهلوانان و هنرمندان گشتی را جزو حیثیت و قوت و کرامت ملی خود میدانند و در تربیهٔ جوانان در همه اقسام ورزش بخصوص ورزشهای گشتی انواع و طریقه های گشتی توجه بخرج داده اند.

سال ۱۳۰۷ پهلوانان ترکیه بکابل آمده به تابدادن حلقهٔ کلفت آهن، شکستن تخم مرغ در میان انگشتان، برداشتن سنگ آسیا و چند جوال جو در سر سینهٔ خویش، معطل کردن موتر لاری به تکیه دادن شانه و پشت و امثال اینها هنر های کرده اسباب تعجب ناظرین را فراهم آوردند.

همچنان پهلوانان شوروی در مسابقات آمده چنین هنر های را از خود تبارز میدادند. پهلوانان ایران در اکثر مسابقات جهانی اشتراك ورزیده و به ایران آبرو می بخشند. جاپانی ها بداشتن هنر های خود مباهات و افتخارات دارند.

خلاصه اینکه عصر و زمان با پیش آمد تربیت کارانه هرروزه محمد علی کلی ها بوجود آورده از شاهکار هنر نمائی های امثال آن به ملیونها نفوس چیزی در هر گوشه و کنار جهان حظ میبرند.

اگرچه ماهم پهلوانانی داریم که ریاست اولمپیك ما به مسابقات جهانی گاهگاهی آنهارا میکشاند اما این پهلوانان مخصوص شهر کابل بوده و نمیتوانند نمایندگی مکمل از جوانان پهلوانان و یا پهلوان شونده های وطن مارا کنند. بعبارت دیگر ما در وطن مان جوانانی داریم که استعداد پهلوانی عصری از نگاه قوت و قواره و بند دست بمراتب از پهلوانان موجودۀ ما بلکه از اکثر پهلوانان جهان تفوق و برتری دارند. یعنی هستند کسانیکه اگر تحت تربیت علمی و فنی این هنر گرفته شوند با مشق و تمرین و تعلیم گشتی عصر و زمان آشنا گردند البته یقین است درین میدان مملکت عزیز ما نیز از هیچ همقطاری در دنیا کم نمی آید.

گمان میکنم که محیط و زمان ما درین راه نیز مثل

بسا از راه و طرق حیاتی عصر و زمان غافل مانده و ازین یك رواج بسیار دلپسند زندگی نیز بسیار بی بهره و تهی دست میباشند. ما بعضی از پهلوانان گذشتهٔ یك گوشهٔ بسیار کوچك و دور افتاده و نهایت محدود وطن "چاه آب" را تحت مطالعه قرار داده ایم تصور نشود که بحساب بودن از آن بافت بگزافه رفته ایم از نگاه تسلط جسمانی چه در گذشته و چه در حال نه تنها در تخارستان و بدخشان و مزار بلکه در تمام مملکت از میمنه گرفته تا هرات و قندهار جوانانی پیدا میشوند که به اثر تعلیم و توجه تربیت قهرمانان شعب مختلف هم آوردی و زور و گشتی کردند.

مثلاً محمد گل پهلوان هراتی چند سال قبل کسی بوده که در بسا ممالك نظیر نداشت. یا روزی پهلوان تالقانی تخاری از آنجمله کسانی بوده که اگر اصول و ادارهٔ صحیح و درست ورزش پهلوانی وجود میداشت و از جوانی این اعجوبهٔ خلقت تحت تربیت هنر گشتی گرفته میشد نام و افتخاراتی برای افغانستان بدست می آمد. لاکن وا اسفاً که مؤ سسات ما در رشته ها و شعب حیاتی برای پیشرفت و ترقی و تقویهٔ مسلك و رشته اش کار نمیکند، بلکه بعبارت دیگر در هر رشته از شقوق حیاتی که ببینیم خواه فنی و مسلکی و خواه غیر فنی در رأس کار شخص غیر مسلکی

مقررمیگردد. پس از نگاه تقاضای زمان و از نگاه ذوق عامه چسان انتظار پیشرفت و ترویج آن مسلك را داشت.

طور مثال هنر بزکشی را باید دید. هنر بزکشی یکی از بازیهای سواری اسپ و از چهارصد سال کم و بیش عوض چوگان بازی در ممالك افغانستان، بخارا، ترکستان، ترکیه و چین شیوع و رواج پیدا کرده است. درین سالهای اخیر یعنی از چهل سال به اینطرف مورد توجه حکومات وقت قرار گرفته حتی از ساحات شمال مملکت که کانون و مرکز آن است تجاوز کرده و در بامیان و شمالی و پروان و پنجشیر ذوقمندان و ورزشکاران و شایقینی پیداکرده است.

همچنان هر سال یکی دوبار و یا بیشتر از هشت ولایت صفحات شمال جوانان سوار کار و چاپ انداز بکابل آمده مسابقه میدهند، حتی بخارج هم به اروپا برده شده در معرض نمایش و تماشای جهانی قرار داده شده اند. لاکن در ظرف این چهل سال نتنها از نگاه عدم توجه و تربیت اسپها و جوانان برخی پیشرفت و تغییر و ترقی درین هنر مردم پسند دیده نشده است بلکه بواسطهٔ بعضی بداعت های غیر معقول و همچنین اغراض نهایت منفور شخصی این شغل و پیشه را از رتب اصلی آن بمراتب پست تر آورده اند.

مثلاً در سالهای اول خواستن چاپ اندازان بکابل با

اینکه از دور ترین نقاط ولایات مثل میمنه و یا رستاق و بدخشان اسپها بمصارف شخصی صاحبان اسپ و توسط سواری بکابل می آمدند، همینکه ریاست المپیك کابل چاپ اندازان و اسپ طلب کرد و از چاپ انداز گرفته تا صاحبان اسپ بشوق و ذوق روانهٔ کابل میشدند.

اما رفته رفته در اثر مداخله های بیجا و نافارم ریاست اولمپیك و ولایات با وصف آنکه تسهیلاتی در تأدیهٔ مصارف خرچ و آوردن اسپها بموتر های لاری و اعزاز و اکرام چاپ اندازان فراهم کرده شده است اما آن ذوق و شوق و دلگرمی طبیعی نیست. مردم اگر به اختیار خود باشند نمی آیند. مثلاً ریاست تیم های بزکشی به کسانی تفویض میگردد که هرگز صلاحیت این را ندارند. ما رؤسای تیمهای بزکشی را بیاد داریم که از خودشان گرفته تا آبا و اجدادشان اسپ چه که حتی به خرسواری هم آشنائی نداشته اند.

اکثر رؤسای تیمهای بزکشی انتخاب والی ها میباشند و این گروه باید کسانی میبودند که در هرکجا که توقف میداشتند از پاکنفسی و کاردانی و فعالیت والی ها توصیف و تعریف میکردند. در ولایاتیکه تیم بزکشی آنها بکابل می آیند عدالت کمتر مد نظر گرفته شده اسپداران شایق و مستحق آمدن منع میگردند واما افراد غیر مستحق بکابل

فرستاده میشوند. همچنان بواسطهٔ ربودن از وجوه جوایزیکه از طرف ریاست

المپیك برای اسپ و چاپ انداز ها معین شده است رئیس کوشش میکند که اسپ کسانی را حاضر کند که ایشانرا نشناسد ولو که آن اسپ از یابو هم کمتر باشد. یا بنام چاپ انداز کسان نا لایق به صحنه های مسابقه ارسال میشوند. بنابرآن میلهٔ بزکشی که یك بازی دلچسپ و سرگرم کننده است مورد توجه قرار گیرد برعکس منفور عامه واقع گردیده بسا از شوقمندان حتی از اسپ بازی دبست شسته اند.

مثلیکه در اکثر رشته های زندگی و حیاتی خویش نواقصی مشاهده میکنیم البته مسئلهٔ پهلوانی ما که در ردیف دسته های عقب افتادهٔ شقوق حیاتی است اشکالات و سکتگی های ما زیاده تر است امید واریم در پرتو تجدد و انقلاب حیاتی ما به این گوشهٔ دور افتاده و تاریك زندگی نیز روشنی افتاده اولاً یك اداره و موسسهٔ علمی و معقول که بتواند از عهدهٔ رفع این نواقص برآید در مرکز ایجاد گردد. در ضمن به اقتضای عصر و زمان از متخصصین هنر های گشتی از خارج به استخدام فرزندان مملکت را بدون تبعیض و تشخیص از نگاه استعداد و توانائی دانش شان در مملکت یا جائیکه از نگاه فن به این کار اساس نیکی داشته باشند

جمع کرده تحت تعلیم و تربیه گرفته شوند. در نتیجه از آن فرزندان مملکت که از نگاه استعداد و قواره و قوت شایستگی پهلواني ندارند به فنون و هنر های عصر و زمان آشنائی پیدا کرده بتوانند در میدانهای نام و ننگ افتخاراتی بخود و وطن خود کماهی کنند و فن هنر گشتی مخصوص چند نفر محدود کابل نمانده ازین پیشه اطراف مملکت هم بهره گیرد و هم بواسطهٔ توسعه و ترقی هنر گشتی اقلاً توانسته باشیم یك نقیصه را از خود دور سازیم.

"پایان"

باری غم عمر آنچه کشیدیم گزشت
از راحت و رنج هرآنچه دیدیم گزشت
از گلشن رنگ رنگ امید گلي
چیدیم گزشت اگر نچیدیم گزشت



دل در طپش و درد بسر لب بفغان
نارام تن و هوش تبه شعله بجان
آتش سر ما گر از هوا میبارید
خوش بود ازآنکه سفله بدهد فرمان

جمشید شعله